

ابیات عربی کلیله و دمنه

حرکت گذاری دقیق، ترجمه، معانی واژگان و ترکیب



دکتر محمد حسن تقیه



Qom University
Press

38

أبيات كلية و دمنة العربية

التأصيل والتشكيل والترجمة وشرح المفردات والإعراب

د . محمد حسن تقيّه

Qom 2003

قيمت : ١٢٠٠٠٠ ريال

ISBN 964-94122-5-5



9 789649 412252

اهدای به کتابخانه ادبیات
۲۴۲۶

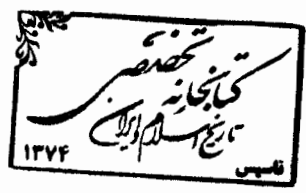
۲۴۲۶

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه ۱۵۶

ابیات عربی کلیلہ و دمنہ

حرکت‌گذاری دقیق، ترجمه،
معانی واژگان و ترکیب
(با ذکر نام شاعران)



تألیف :

دکتر محمد حسن تقیه

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی تهران

تقیه، محمد حسن، ۱۳۴۲ -

[کلیله و دمنه . شرح]

ابیات عربی کلیله و دمنه: حرکت گذاری دقیق، ترجمه، معانی واژگان و ترکیب (با ذکر نام شاعران)/

[ترجمه نصر الله منشی]: تالیف محمد حسن تقیه . - قم: دانشگاه قم، ۱۳۸۱.

[۲۲۸ ص]. - (انتشارات دانشگاه قم: ۳۸)

عربی - فارسی

ص.ع. به عربی: ابیات کلیله و دمنه العربیة: التاصیل، التشکیل....

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

بها: ۱۲۰۰ ریال ISBN: 964-94122-5-5

کتابنامه: ص. [۲۲۴] - ۲۵۵

۱. شعر عربی . - - قرن ۶ - تاریخ و نقد. ۲. کلیله و دمنه - - نقد و تفسیر. الف. نصرالله منشی، نصرالله بن

محمد، قرن ۶، مترجم، ب. دانشگاه قم. ج. فروست: انتشارات دانشگاه قم؛ ۳۸. د. عنوان. ه. عنوان: کلیله و

دمنه. شرح.

ت ش / ۶۶۷ ک ۸/۸۲۳ فا ۸

ت ۷ / ۱۶ آ ۵۰۹۲ PIR



انتشارات دانشگاه قم

(۳۸)

ابیات عربی کلیله و دمنه

مؤلف: دکتر محمد حسن تقیه

صفحه آرا: محمد علی محمدی

چاپ و صحافی: سپهر

نوبت چاپ: اول - زمستان ۱۳۸۱

شمارگان: ۲۰۰۰ قیمت: ۱۲۰۰ تومان

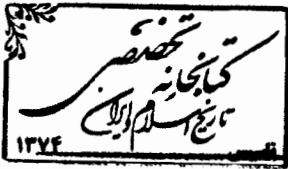
ISBN: 964-94122-5-5

شابک: ۹۶۴-۹۴۱۲۲-۵-۵

آدرس: قم، بلوار امین، بعد از شهرک قدس، دانشگاه قم، کد پستی ۳۷۱۶۵

تلفن ۲۹۲۳۳۱۱ داخلی ۲۳۶۸

تقدیم به:
پدر زحمت کش،
فداکار و شاعرم که
سایه اش بر سر ما مستدام باد.



بیتعالی

آثار و شاهکارهای ادبی جهان، یکی از وسایل ارتباط معنوی میان خوانندگان و نویسندگان به شمار می رود. برخی از آنها در برهه ای از تاریخ شهرت یافته، سپس به مرور زمان به فراموشی سپرده شده اند. کلیده و دمنه نه تنها چنین نبوده، بلکه با گذشت زمان بیش تر مورد توجه مخاطبان و خوانندگان قرار گرفته است. کلیده و دمنه معروف تر و مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی و شرح داشته باشد، به ویژه اینکه نامداران ادب ایران، همچون: استادان مرحوم عبدالعظیم قریب و مجتبی مینوی، به تصحیح، شرح و... آن پرداخته اند ولی برای هرچه بیش تر آشکار شدن لطافت و زیبایی های پیدا و پنهان کلیده و دمنه بر آن شدم تا به ترجمه سلیس و روان، شرح واژگان، ذکر منابع، حرکت گذاری دقیق و ترکیب ابیات آن پردازم. بنابراین ضمن احترام به بزرگان فرهنگ و ادب، امیدوارم خوانندگان محترم به ویژه همکاران معظم و دانشجویان محترم - در صورت وجود هر گونه اشتباهی - به طریقی آن را به مؤلف منتقل کرده، تا در چاپ های بعدی منظور گردد.

والله الموفق

محمد حسن تقیه

۱- فَحَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا

لَمَنْ يُعْطِي إِذَا شُكِرَ الْمَزَايَا

الْحَيَّاطُ الْغَزْنَوِيُّ

حمداً : بسیار ستایش کن

يعطي : عطا می کند، می بخشد

المزایا(ج المزیة) : فضیلت، بیشتر

کسی را که چون سپاس گفته شود، بیشتر بخشد، بسیار بسیار ستایش کن.

ف : حرف حسب ما قبلها

حمداً : مفعول مطلق منصوب (عامله محذوف وجوباً تقديره : اِحمد حمداً)

ثم : حرف عطف للترتيب

حمداً : معطوف منصوب

لمن : جارّ و مجرور متعلّق ب : حمداً

يعطي : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير هو

المستتر فيه

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان او مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف تقديره : يعطي

شُكِرَ : فعل الشرط نائب فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

المزایا : مفعول به منصوب تقديرأً لفعل "يعطي"



٢- وَ تَبْلِيغًا تَحِيَّاتِي إِلَى مَنْ

بِثَرِبَ فِي الْعَشَايَا وَ الْغَدَايَا

الشاعر السابق

تبليغاً : رساندن

تحیات (ج تحية) : درود و تحیت

يثرِب : مدينة النبي (ص)

العشايا (ج العشيّة) : شامگاه

الغدايا (ج الغداة) : صبحگاه، پگاه

شامگاهان و سپیده دمان، درود و تحیت مرا به کسی که در مدینه (مدفون) است،
بسیار برسان .

وَ : حرف عطف

تبليغاً : مفعول مطلق منصوب (عامله محذوف تقديره : بلغ)

تحیات : مفعول به منصوب تقديراً لشبه فعل "تبليغ"

ي : مضاف اليه مجرور محلاً

إلى : حرف جرّ

مَنْ : اسم موصول عامّ / مجرور محلاً

إلى من : جارّ و مجرور متعلّق ب : تبليغاً

ب : حرف جرّ

يثرِب : مجرور بالفتحة،

بِثَرِبَ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف، شبه الجملة عائدها : ضمير "هو" في العامل

المحذوف

في العشايا : جارّ و مجرور، متعلّق ب : شبه فعل تبليغاً

وَ : حرف عطف

الغدايا : معطوف و مجرور بالتبعية من المعطوف عليه (العشايا)



۳- سَلَامٌ مُشَوِّقٌ يُهْدِي إِلَيْهِ

مِنَ الْمَدْحِ الْكَرَائِمِ وَالصَّفَايَا

الشاعر السابق

مشوق : آرزومندی
 المده (ج المدحة) : ستایش
 يهدي : تقدیم می دارد
 الكرائم (ج الكريمة) : پسندیده
 الصفايا (ج الصفي) : خالص، برگزیده، ناب

...سلام آرزومندی را که پسندیده‌ترین و ناب‌ترین ستایش‌ها را به او هدیه می‌کند.

سلام : بدل منصوب من المبدل منه : تحیات (فی البيت السابق)

مشوق : مضاف الیه مجرور محلاً

يُهدي : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتية مجرورة بالتبعية من منوعتها : مشوق

إليه : جارّ و مجرور متعلّق ب : يهدى

المدح : مجرور بحرف جار

من المدح : جارّ و مجرور متعلّق ب : يهدى

و : حرف عطف

الكرائم : مفعول به منصوب

الصفايا : معطوف منصوب تقدیراً



٤- قَادَ الْجِيَادَ لِخَمْسَ عَشْرَةَ حِجَّةً

وَلِدَائِهِ إِذْ ذَاكَ فِي أَشْغَالٍ

کمیت بن زید الأسدی

الجيا د (ج الجواد) : اسب تند رو

قاد : فرماندهی کرد، رهبری کرد

لدات (ج لدة) : همسال، همزاد

خمس عشرة : پانزده

الحجّة : سال

الأشغال (ج الشغل) : بازی، سرگرمی، مشغولیت

در پانزده سالگی سواران را فرماندهی می کرد ، در حالی که همسالانش ، سرگرم بازی های کودکانه خود بودند.

قاد : فعل ماضی فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

الجمیاد : مفعول به منصوب لخمس عشرة : جارّ و مجرور ، متعلّق ب : قاد

حجّة : تمييز عدد منصوب و : حرف حالیه

لدات : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمیر "هو" فی "قاد"

ه : مضافّ الیه مجرور محلاً

إذ : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً ، متعلق ب : محذوف ، شبه الجملة ، خبر مرفوع

محالّ «لدات»

ذاك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية ، مضافّ الیه مجرور محلاً

في الأشغال : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً



هِمُّ الْمُلُوكِ وَ سَوْرَةُ الْأَبْطَالِ

هـ- قَعَدَتْ بِهِمْ هِمَاتُهُمْ وَ سَمَتْ بِهِ

الشاعر السابق

قعدت : آنان را فرو نشانید

همّات (ج همّة) : پیرزن فرتوت ، همّت (در اینجا ، تنبلی و کم توجهی)

سمت : بلند گرانیذ ، بالا برد همم (ج همّة) : همت ، قصد ، اراده

الملوک (ج الملک) : پادشاه سورة : دلاوری

الأبطال (ج البطل) : دلیر ، شجاع

کم همتی (کم توجهی) دوستان ، آنان را زمین گیر کرد ؛ در حالی که همت های پادشاهان و نشان دلاوری قهرمانان ، وی را بالا برد.

قعدت : فعل ماضٍ (متعدٍ بحرف الجر) فاعله "هَمَّاتٌ" والجملة فعليةٌ

هم : مجرور بحرف الجار محلاً في اللفظ و مفعول به منصوب في المعنى

هَمَّاتٌ : فاعل مرفوع
و : حرف عطف

سمت : فعل ماضٍ (سَمِي، يسمو / متعدٍ بحرف الجر)، فاعله "همم" والجملة فعليةٌ

به : مجرور بحرف الجار محلاً في اللفظ و مفعول به منصوب في المعنى

همم : فاعل مرفوع

سورة : معطوف مرفوع بالتبعية من معطوف عليه "همم"



٦- مَا مَحَىٰ أَثَرَ الْعِصْيَانِ صَارِمُهُ

وَإِنَّمَا الْعَارَ عَنِ وَجْهِ الزَّيْمَانِ مَحَىٰ

البحترى

مَحَىٰ : دور کرد، نابود ساخت، زدود

العصيان : سرکش، نافرمان

صارم : شمشیر برآن

وجه الزمان : صفحه روزگار، روی جهان

شمشیر برنده او نشانه سرکشی و نافرمانی را از بین نبرد، بلکه، فقط عیب و ننگ را از صفحه روزگار زدود.

ما : حرف نفی

مَحَىٰ : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر، فاعله "صارم" والجملة فعليةٌ

أثر : مفعولٌ به منصوب
صارم : فاعل مرفوع

إنما : مركب من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" حرف الكافّة و "إنما" : أداة حصر

العار : مفعولٌ به مقدّم منصوب
عن وجه : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : مَحَىٰ

مَحَىٰ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ



٧- أَلْفَىٰ أَبَاهُ بِذَلِكَ الْكَسْبِ مُكْتَسِبًا
جمله معلول آ مفعول م

فَزَادَ لَمَّا اقْتَنَىٰ آثَارَهُ شَرَفًا
مفعول برای زاد مفعول برای مفعول برای مفعول برای

ألفى : یافت

أبا : پدر

الكسب : کسب و کار

اقتنى : پیروی نمود

زاد : بیافزود، اضافه کرد

آثار (ج اثر) : نشان، ردپا

پدرش را دید که به آن حرفه می پردازد؛ چون گام بر جای پدر نهاد، بزرگی و سربلندی را افزون کرد.

ألفى : فعل یقین مبنی علی الفتح المقدّر، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجمله فعلية

أبا : مفعول به منصوب بالألف

ه : مضاف إليه مجرور محلا

بذلك : جارّ ومجرور، متعلّق ب : ألفى

الكسب : عطف بیان مجرور

مكتسباً : مفعول به ثانٍ منصوب

ف : حرف نتیجه

زاد : فعل ماضٍ، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجمله فعلية

لما : اسم يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلق ب :

جواب الشرط المحذوف، تقديره : فزاد شرفاً

اقتنى : فعل ماضٍ شرط (من باب افتعال) مبنی علی الفتح المقدّر فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه

جوازاً والجمله فعلية

آثار : مفعول به منصوب لفعل "اقتنى" شرفاً : مفعول به منصوب لفعل "زاد"



٨- إنّ الخیار من القبائل واحد

وَبُنُو حَيْفَةَ كُلُّهُمْ أَحْيَارٌ
بجمله مفعول

الخيارَ (ج الخیر) : برتر، برگزیده تر، نیک : أخيار (ج خیر) : نیک، برگزیده

بی تردید، در هر قبیله ای، فقط یک نفر نیک و برگزیده است؛ در حالی که بنوحنیفه، همگی نیک و برگزیده اند.

إِنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

الخيارَ : اسم "إِنَّ" المنصوب والجملة اسمية

من القبائل : جارٌّ ومجرور، متعلّق ب : واحد واحد : خبر مرفوع

و : حرف حالیه

بنو : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسميةٌ حالیه، صاحبها : الخيار، رابطها : و

حنيفة : مضافٌ اليه مجرور بالفتحة

كلٌّ : مؤكّد معنوی، مرفوع بالتبعية من مؤكّده : بنو

هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً : أخيار : خبر مرفوع



مَمَالِكِ الرُّومِ وَالْأَتْرَاكِ وَالْعَرَبِ
أَبُو الْمَعَالِي

۹- إِنْ لَمْ يَحْرُزْ بِالْأَسْيَافِ مُصَلَّتَهُ

الأسياف (ج السيف) : شمشیر

نحرزُ : بدست می آوریم

ممالك (ج مملكة) : سرزمین، دیار

مصلته : برهنه، آخته

بی تردید، به زودی با شمشیرهای برهنه و آخته، سرزمینهای روم و ترک و عرب را به سیطره خود در می آوریم...

إِنَّا : حرف مشبّهة بالفعل أصله (إِنَّا، قد حذفت التّون للسهولة في القراءة) "نا" اسم

"إِنَّ" المنصوب محلاً والجملة اسميةٌ ل : حرف ابتداء (محلقة)

نحرزُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً
بالأسياف : جارٌ ومجرور متعلّق ب : نحرزُ
مصلتهُ : اسم مفعول/حال مفردة منصوبة صاحبها : الأسياف
ممالك : مفعول به منصوب



١٠- حتّى يكون لنا الدنيا بأجمعها
محميةً بين موروثٍ و مكتسبٍ
الشاعر السابق

موروث : به ارث رسیده
مكتسب : بدست آمده

تا سراسر گیتی - آنچه از پدرانمان به ارث رسیده ، و یا خود بدست آورده ایم -
زیر چتر حمایت ما قرار گیرد.

حتّى : حرف جرّ

يكونُ : فعل ناقص مضارع منصوب ب "أن" المقدرة اسمه "الدنيا" والجملة فعلية ، مصدر مؤوّل
تقديره : "الكون" مجرور بحرف جارّ و "حتّى الكون" : جارّ و مجرور متعلّق ب : نحرزُ
(في البيت الماضي)
لنا : جارّ و مجرور ، متعلّق ب : محمية

الدنيا : اسم كان مرفوع تقديرًا
ب : حرف جرّ

أجمع : اسم مجرور لفظاً ، مرفوع على أنّه توكيد "الدنيا" في المعنى

ها : مضاف اليه مجرور محلاً
محمية : خبر كان منصوب

بين : مفعول فيه او ظرف مكان منصوب متعلّق ب : "محمية"

موروث : مضاف اليه مجرور



بجھول
 یُعَطِّرُ (مَایینَ العراقِ) ^{اسم مفعول تام} _{مفعول به} إلى مصرَ

۱۱- بَغْرُزَةٌ قَدْ أَلْقَى عَصَاهُ وَصَيْتَهُ
 مَعْتَوِرٌ

قد ألقى : اقامت گزیده است، انداخته است

صیت : آواز، شهرت

یُعَطِّرُ : خوشبو می گرداند

در غزنین اقامت گزیده، در حالی که آوازه و شهرت وی، عراق تا مصر را خوشبو گردانیده است.

بغزنة : جارّ و مجرور متعلّق ب : ألقى

غزنة : مجرور بالفتحة

قد : حرف تحقیق

ألقى : فعل ماضٍ (من باب إفعال) مبني على الفتح المقدّر، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

عصا : مفعول به منصوب تقديراً و : حرف حالية

صیت : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية صاحبها : ضمير "ه" في عصاه، رابطها : "و"

یُعَطِّرُ : فعل مضارع (من باب تفعیل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

مَا : اسم موصول عامّ / مفعول به منصوب محلاً

بین : ظرف مکان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، صلة عائدها :

ضمير هو في المتعلق

إلى مصر : جارّ و مجرور بالفتحة متعلّق ب : محذوف



۱۲- النَّاسُ أَكْبَسُ مِنْ أَنْ يَمْدَحُوا رَجُلًا

حَتَّى يَرَوْا عِنْدَهُ آثَارَ إِحْسَانٍ

معقولة

مجهول

النَّاسُ : مردم

أَكْبَسُ : زيرک تر، باهوش تر

رَجُلًا : مردی را

أَنْ يَمْدَحُوا : بستایند

عِنْدَ : نزد، پیش

حَتَّى يَرَوْا : تا اینکه ببینند

إِحْسَانٍ : نیکوکاری

مردم، زيرک تر و باهوش تر از آنند که مردی را بستایند، مگر اینکه نشانه های نیکوکاری را در او ببینند.

النَّاسُ : اسم جمع / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

مِنْ : حرف جرّ

أَكْبَسُ : خبر مرفوع

أَنْ يَمْدَحُوا : فعل منصوب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية، مصدر مؤوّل تقديره :

"مدحهم" مجرور محلاً "من مدحهم" : جارّ و مجرور، متعلّق ب : أَكْبَسُ

حَتَّى : حرف جرّ

رَجُلًا : مفعول به منصوب

يَرَوْا : فعل منصوب ب "أَنْ" المقدّرة، فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية، مصدر مؤوّل

تقديره : "رؤيتهم" مجرور محلاً، حتّى رؤيتهم : جارّ و مجرور متعلّق ب : أَنْ يَمْدَحُوا

عِنْدَ : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : يَرَوْا

آثَارَ : مفعول به منصوب

إِحْسَانٍ : مضاف اليه مجرور محلاً



هَذَا

وَمَنْ طَلَبَ الْعُلَى سَهَرَ اللَّيَالِي

اسم شرط

۱۳- بِقَدْرِ الْكَدِّ تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي

ف مجهول نائب مفعول

المتنبي

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

مجهول

قَدْر : اندازه
 الكَدَّة : رنج و عذاب
 المعالي (ج المعلاة) : بلند، شرف، والا مقام
 العلی : مقام بلند
 سهر : بیداری کشد
 الیالی (ج الیل) : شب

جایگاه بلند و والا مرتبگی به اندازه رنج و زحمت بدست می آید، هر کس بلند مرتبگی خواهد، شبها بیداری کشد.

بقدر : جارّ و مجرور متعلّق ب : تکتسب

تکتسب : فعل مضارع (من باب افتعال)، مبنی للمجهول، نائب فاعله المعالی والجملة فعلية

المعالی : نائب فاعل مرفوع تقدیراً و : حرف عطف

من : اسم الشرط / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

طلب : فعل الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً فاعله ضمیر هو "المستتر فيه جوازاً والجملة

فعلية، خبر مرفوع محلاً
 العلی : مفعول به منصوب تقدیراً

سهر : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً فاعله ضمیر هو "المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية

الیالی : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : سهر



فَاعِلٌ، مَبْرُؤٌ
 يَغُوصُ الْبَحْرَ مَنَ طَلَبَ اللَّالِي
 مَبْرُؤٌ مَعْقُولٌ
 مَدَّ الشَّاعِرُ السَّابِقُ

۱۴ - تَرُومُ الْعَزُّ ثُمَّ تَنَامُ لَيْلًا

مَبْرُؤٌ

العزّ : عزّت و بزرگی

تروم : می خواهی، طلب می کنی

یغوص : زیر آب می رود، باید غوص نماید

تنام : می خوابی

اللاّلی (ج اللؤلؤ) : مروارید، درّ

البحر : دریا

ف : حرف حسب ما قبلها

لما : اسم دائم الإضافة (متضمن معنى الشرط) / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلق

ب : جوابه "فرّق"

أضياء : فعل الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله الصبح والجملة فعلية، مضاف إليه مجرور

محلاً، مفعوله محذوف لوضوحه الصبح : فاعل مرفوع

فرّق : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

بين : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه، منصوب، متعلق ب : فرّق

نا : مضاف إليه مجرور محلاً و : حرف عطف

أي : اسم استفهام، مشغولٌ عنه، مبتدأ مرفوع والجملة اسمية أو أي : مفعول به مقدّم منصوب

نعيم : مضاف إليه مجرور لا يكدّرُ : فعل مضارع منفي، فاعله الدهر

والجملة فعلية (وإذا اعتبرنا أي مبتدأ). خبر مرفوع محلاً

ه : مشغولٌ به، مفعول به منصوب محلاً الدهر : فاعل مرفوع



فِيَا لَيْتَ جُودَهَا كَانَ بُخْلًا

الشاعر السابق

۱۶- أَبْدَأُ تَسْتَرِدُّ مَا تَهَبُّ الدُّنْيَا

تسترّد : باز پس می گیرد

أبدأ : همیشه

ياليّت : ای کاش

تهب : می بخشد

بُخْلٌ : بخل، خسیسی

جود : جود، کرم، بخشش

همیشه، دنیا هرچه را ببخشد، باز پس می گیرد، پس ای کاش، جودش بخل می بود!

ابداً : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : تستردُّ

تستردُّ : فعل و الجملة فعلية

ما : اسم موصول عامّ / مفعول به منصوب محلاً

تهبُّ : فعل فاعله الدنيا و الجملة فعلية صلة عائدها محذوف او ما : حرف مصدریه و ما

تهبُّ : مصدر مؤول تقديره : "هبة" مفعول به منصوب محلاً

الدنيا : متنازع فيه فاعل مرفوع تقديرأ ل «تهبُّ» و فعل آخر (تستردُّ) يستغنى عن الفاعل

يا : حرف تنبيه

ليت : حرف مشبهة بالفعل

جود : اسم ليت منصوب و الجملة اسمية

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

كان : فعل ناقص ، اسمه ضمير "هو" المحذوف و الجملة فعلية خبر ليت مرفوع محلاً

بخلاً : خبر كان منصوب



۱۷- قُلْ لِمَنْ يَدْعِي فِي الْعِلْمِ فَلِسْفَةَ

حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

أبونواس

يَدْعِي : ادّعا می کند

حفظت : حفظ کرده ای، فرا گرفته ای

غَابَتْ : پنهان است

عنك : از نظر تو

أشياء (ج شيء) : چیز

به مدعی علم فلسفه بگویند که چیزی را فرا گرفته ای ، ولی چیزهای بسیاری ، از تو پنهان است. (چیزهای بسیاری را نمی دانی.)

ف : حرف حسب ما قبلها

قُلْ : فعل فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية (مفعوله عبارة "حفظت.....")

- ل : حرف جرّ
 من : اسم موصول عامّ/مجرور محلاً
 لمن : جارّ و مجرور متعلّق ب : قُلْ
 يدعی : فعل فاعله ضمیر "هو المستتر فيه جوازاً" والجمله فعلية صلة عائدها : ضمیر "هو"
 المحذوف فی "يدعی"
 فلسفة : مفعول به منصوب
 حفظت : فعل فاعله ضمیر "ت" البارز فيه والجمله فعلية مفعول به منصوب محلاً لفعل "قل"
 شيئاً : مفعول به منصوب
 و : حرف عطف
 غابت : فعل ماض فاعله أشياء والجمله فعلية معطوفة
 عنك : جارّ و مجرور متعلّق ب : غابت
 أشياء : فاعل مرفوع



كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ شَاعَ
 أمير المؤمنين علی (ع)

۱۸- کُلُّ عِلْمٍ لَيْسَ فِي الْقِرطَاسِ ضَاعَ

- القرطاس : کاغذ
 ضاع : ضایع می شود
 سرّ : راز
 جاوز : گذشت
 شاع : فاش و شایع می گردد
 الاثنین : دو

هر دانشی که روی کاغذ نوشته نشود، از بین می رود. هر رازی که از بین دو نفر تجاوز کند، فاش خواهد شد.

- کَلَّ : اسم دائم الإضافة/مبتدأ مرفوع والجمله اسمية
 علم : مضاف اليه مجرور
 لیس : فعل ناقص اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجمله فعلية، نعتية، مجرورة بالتبعية من
 منعوتها : علم

في القرطاس : جارٍ وجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر ليس منصوب محلاً
 ضاع : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً
 لـ "كلّ"
 كلّ : كما تقدّم
 جاوزَ : فعل ماضٍ (من باب مفاعلة)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة
 فعلية، نعتية، مجرورة بالتبعية من منعوتها : سرّ الاثنين : مفعول به منصوب بالياء
 شاعَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً
 لـ "كلّ"



بِهَا زَيْنَبٌ فِي نِسْوَةِ خَفِرَاتِ
 المنتبى

۱۹- وَ أَشْجَارُ سَرُوٍ يَبْهَنُ كَأَن مَّشَتْ

مشت : راه رفت

أشجار (ج شجرة) : درخت

زينب : معشوقه شاعر

نِسْوَةِ (ج امرأة من غير لفظها) : زنان (در اين جا دوشيزگان)

خفرات (ج خفيرة) : شرمگين و باحيا

(خم و راست شدن) درختان سرودر میان آنها (باغ ها)، همچون راه رفتن زينب
 (معشوقه شاعر)، در میان دوشيزگان شرمگين و باحياست.

أشجار : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

و : حرف حسب ماقبلها

سرو : مضاف اليه مجرور

يَبْ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : محذوف شبه

الجملة، حال منصوبة صاحبها : أشجار

هنّ : مضافٌ اليه مجرور محلاً (مرجعه : الحدائق)

كانَ : حرف مخفف من "كانَ"؛ اسمه ضمير الشَّان المحذوف والجملة اسميةٌ خبر مرفوع محلاً
لِ "أشجار"

مشت : فعل ماضٍ، فاعله "زينب" والجملة فعلية خبر كان مرفوع محلاً

بها : جارٌ ومجرور متعلّق ب : مشت زينب : فاعل مرفوع

في نسوة : جارٌ ومجرور متعلّق ب : مشت خفرات : نعت مجرور



فَلَا تَقْنَعُ بِمَا دُونَ النُّجُومِ

۲۰- إِذَا مَا كُنْتَ فِي أَمْرِ مَرُومٍ

الشاعر السابق

لا تقنع : بسنده مكن، قانع مشو

مروم : خواسته، دلخواه

دون النجوم : پایین تر از ستارگان

هرگاه در صدد انتخاب کاری برآمدی، به پایین تر از ستارگان بسنده نکن. (هدف
والا داشته باش و کوته نظر مباش.)

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه
منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط "لا تقنع" (ما : حرف زائدة)

كنتَ : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

في أمرٍ : جارٌ ومجرور، متعلّق ب : محذوف، شبه الجملة خبر منصوب محلاً

مروم : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "أمر"

فَ : حرف جواب

لا تقنع : فعل جواب الشرط مجزوم ب "لا" فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة
فعلية

مَا : اسم موصول عامّ /مجرور بحرف جارّ و "بما" : جارّ و مجرور متعلّق ب : "لاتقنع"
 دُونَ : اسم دائم الإضافة /ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : محذوف شبه
 الجملة صلة عائدها : في المتعلق



و تِلْكَ خَدِيعَةُ الطَّبَعِ اللَّئِيمِ
 الشّاعِر السّابِق

٢١- يَرَى الْجُبْنَاءُ أَنْ الْعَجَزَ حَزْمٌ

العجز : ناتوانی ، درماندگی	الجبنة (ج الجبنان) : بدخواه ، ترسو
خدعية : خدعه ، نیرنگ ، فریب	حزم : دوراندیشی
اللئيم : پست ، فرومایه ، بدسرشت	الطبع : ذات ، سرشت

بد دلان و ترسوها ، ناتوانی و عجز خود را دور اندیشی می انکارند ؛ که این
 موضوع ، نیرنگ و فریب ذات بد و پست است .

یرى : فعل مضارع ، فاعله الجبنة ، والجملة فعلية الجبنة : فاعل مرفوع
 أن العجز حزم : الجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلا
 و : حرف استثنائية

تلك : اسم أن (المحذوف بقريئة) منصوب محلاً والجملة اسمية معطوفة
 خديعة : خبر مرفوع
 اللئيم : نعت مجرور



كطعم الموت في أمرٍ عظيم
 الشّاعِر السّابِق

٢٢- فَطَعْمُ الْمَوْتِ فِي أَمْرِ حَقِيرٍ

طعم الموت : چشیدن موت
عظیم : بزرگ
حقیر : کوچک

(چشیدن) مزه مرگ به خاطر کاری کوچک، بسان چشیدن مزه مردن در راه کاری بزرگ است.

فَ : حرف استثنایه
طعم : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة
في أمرٍ : جارّ و مجرور متعلّق ب : الموت
عظیم : نعت مجرور
كطعم : جارّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً
عظیم : نعت مجرور



رَأَى أَنْ رُبَّمَا فَوْقَهُ لَا يُعَادِلُ

نخبل سعدی

۲۳- فَأَقْعُ كَمَا أَقْعَى أَبُوكَ عَلَىٰ إِسْتِهِ

أَقْعَى : نشست

رُبَّمَا : سنگینی، فضل

أَقْعٍ : بنشین

إِسْتٍ : نشیمنگاه

لَا يُعَادِلُ : برابری نمی کند

آنگاه که می بینی توان برابری با بزرگتر از خود را نداری، همچون پدرت سرجایت بنشین.

ف : حرف حسب ما قبلها

أَقْعٍ : فعل أمر مجزوم محذوف حرف علة، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة

ك : حرف جرّ كما أَقْعَى : جارّ و مجرور ما أَقْعَى : ما حرف مصدریة و أَقْعَى فعل ماضٍ

مبنی علی الفتح المقدّر، فاعله "أبو" والجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : "إقعاء" مجرور بحرف جارّ و"كإقعاء" جارّ و مجرور متعلّق ب " أفع "

أبو : فاعل مرفوع بالواو علی إست : جارّ و مجرور متعلّق ب : أفعی

رأى : فعل یقین فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل (موصول حرفی)

ربماً : اسم أن المنصوب والجملة اسمية سدّت مسدّاً لمفعولين، منصوبة محلاً

فوقاً : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : محذوف شبه

الجملة، نعت منصوب محلاً بالتبعية من منعوته "ربماً"

ه : مضافٌ اليه مجرور محلاً

لا يعادلُ : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

ه : مفعولٌ به منصوب محلاً



مَا عَاقِلٌ فِي بَلَدَةٍ بَعْرِبِ
مجهولٌ

۲۴-وَإِنْ حَلَّ أَرْضاً عَاشَ فِيهَا بِفَضْلِهِ

حلّ : فرود آمد، اقامت کرد

بلدة : شهر

عاقل : خردمند، اندیشمند

اگر در سرزمینی اقامت کند به خاطر بزرگواری و فضل خود زندگی نماید زیرا هیچ خردمندی در هیچ شهری بیگانه و غریبه نیست.

إنّ : حرف الشرط

و : حرف حسب ما قبلها

حلّ : فعل الشرط ماضٍ، مجزوم محلاً وجوباً، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

أرضاً : مفعولٌ به منصوب

عاش : فعل جواب الشرط، ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً و الجملة فعلية

فيها : جارٌ ومجرور متعلّق ب : عاش

و : حرف عطف

عاقل : اسم "ما" مرفوع والجملة اسمية

ب : حرف جرّ (للتوكيد)

بفضل : جارٌ ومجرور متعلّق ب : عاش

ما : حرف شبيه ب "ليس"

في بلدة : جارٌ ومجرور متعلّق ب : غريب

غريب : مجرور لفظاً و خبر معنى منصوب



۲۵- وَ لَسْتُ أَبَالِي بَعْدَ إِدْرَاكِ الْعُلَى

أ كَانَ ثُرَاتًا مَا تَنَاوَلْتُ أَمْ كَسَبَا

المتنبى

أبالي : پروا ندارم

العلی : بلندی

تناولت : بدست آوردم

إدراك : رسیدن

ثُرَاتًا : میراث

كسباً : کسب

پس از رسیدن به مقام و مرتبه بلند - از اینکه آیا آن (مقام) به من به ارث رسیده، یا خود بدست آورده ام - پروایی ندارم.

وَ : حرف حسب ما قبلها

لستُ : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

أبالي : فعل مضارع (من باب مفاعلة)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، خبر منصوب محلاً

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلّق ب : أبالي

إدراك : مضافٌ اليه ، مجرور تقديرأ

ی : مضافُ الیه مجرور لفظاً، فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "إدراك"

العَلَمِي : مفعولٌ به منصوب تقديرًا لشبه فعل "إدراك"

أ : حرف استفهام

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه "ما" والجملة فعلية، مفعولٌ به لفعل "أبالي" منصوب محلاً

تراثاً : خبر مقدم منصوب

ماتناولت : "ما" اسم موصول عامّ / اسم كان مؤخر مرفوع محلاً و تناولت : فعل ماضٍ (من

باب تفاعل)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

أو "ما" حرف مصدرية و مع "تناولت" مصدر مؤول تقديره : تناولى، اسم كان مؤخر مرفوع

أم : حرف عطف للمعادلة كسباً : معطوف منصوب بالتبعية من (تراثاً)



۲۶- لَوْلَا الْمَشَقَّةُ سَادَ النَّاسُ كُلَّهُمْ

فَالْجُودُ يُفْقِرُ و الإِقْدَامُ قِتَالُ

الشاعر السابق

المشقة : سختی، دشواری

ساد: به سروری می رسید

يفقرُ : نیازمند می سازد

الإقدام : روی به سختی کردن، اقدام به کار مهم کردن

قتال : کشنده

اگر رنج و سختی نبود، همه مردم مهتر و بزرگ بودند، اما بخشندهگی و جوانمردی، (ایشان را) نیازمند می کند و به سوی حادثه و رویداد می کشد.

لولا : حرف امتناع للوجود، متضمن معنی الشرط

المشقة : مبتدأ مرفوع و خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطية

سادَ : فعل جواب الشرط، ماضٍ فاعله "النَّاسُ" والجملة فعليةٌ (و قد حذفتم لام الجواب)
 كَلَّ : مؤكَّد مرفوع معنوی لمؤكِّده : الناس هم : مضاف اليه مجرور محلاً
 ف : حرف نتيجة
 الجودُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ
 يُفقرُ : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر
 مرفوع محلاً
 و : حرف عطف
 الإقدام : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة
 قتال : خبر مرفوع



فَكُنْ عَبْدًا لِخَالِقِهِ مُطِيعًا
 أبواسماعيل الطُّغْرَايِي

۲۷- إِذَا مَا لَمْ تَكُنْ مَلِكًا مُطَاعًا

مطاعاً : فرمانروا
 خالق : آفریدگار
 عبداً : بنده
 مطيعاً : فرمانبر

اگر پادشاه فرمانروایی نیستی؛ پس، بنده‌ای فرمانبردار برای پروردگارت باش.

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه
 منصوب محلاً متعلِّق ب : جواب الشرط "كن" (ما : حرف زائدة)
 لم تكنُ : فعل الشرط، ناقص، مضارع اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ
 مضاف اليه مجرور محلاً
 ملكاً : خبر منصوب
 مطاعاً : نعت منصوب بالتبعية من منعوته "ملكاً" ف : حرف جواب
 كنُ : فعل أمر ناقص، جواب الشرط اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ
 عبداً : خبر منصوب
 خالق : جارّ و مجرور، متعلِّق ب : مطيعاً

٥ : مضاف اليه مجرور محلاً

مطيعاً : نعت منصوب بالتبعية من منعوتِهِ : عبداً



٢٨- إذا لم تَمَلِكِ الدُّنْيَا جَمِيعاً

مِنَ اللَّذَاتِ فَاتْرُكْهَا جَمِيعاً

الشَّاعِرُ السَّابِقُ

لم تملك : مالك نيسيتي ، دراختيار ندارى

أتركُ : رها كن اللذات (ج اللذة) : لذت، خوشى

اگر خوشى ها و لذت هاى دنيوى را با هم در اختيار ندارى ، در اين صورت
آنها (بقية) را رها كن.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه
منصوب محلاً ، متعلّق ب : جواب الشرط "اترك"

لم تملك : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
مضاف اليه مجرور محلاً الدنيا : مفعول به منصوب تقديراً

جميعاً : حال مفردة منصوبة بمعنى "مجمعة" و صاحبها : الدنيا

من اللذات : جار و مجرور متعلّق بما : لم تملك ف : حرف جواب

اتركُ : فعل أمر جواب الشرط ، فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
ها : مفعول به منصوب محلاً



٢٩- حَتَّى تَجَلَى الصُّبْحُ فِي جَنَابَتِهَا

كَأَمَاءٍ تَلْمَعُ مِنْ خِلَالِ الطُّحْلُبِ

البحترى

حتی تجلی : تا آشکار گردید
 جنبات (ج جنبة) : بهلو
 الماء : آب
 تلمع : می درخشد
 الطحلب : خزه

تا سرزدن سپیده در کنارهایش، چون آب از میان خزه می درخشید.

حتی : حرف ابتداء
 تجلی : فعل ماضی (من باب تفعل) فاعله "الصبح" والجملة فعلية
 الصبح : فاعل مرفوع
 ها : مضاف اليه مجرور محلاً
 تلمع : فعل مضارع فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية
 من خلال : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلمع الطحلب : مضاف اليه مجرور
 جنبات : جارّ و مجرور متعلّق ب: تجلی
 كالماء : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلمع



۳۰- إذا المرء لم يرضَ ما أمكنه
 ولم يأت من أمره أزيئهُ
 المرء : آدمی ، بشر
 أزيئ : آراسته تر ، نیکوتر
 لم يرض : خشنود نباشد
 لم يأت : نیاورد

هرگاه که آدمی نیکوترین و زیباترین کار خود را نیاورد، و به توانایی و امکانات خود خرسند نباشد...

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه
 منصوب محلاً متعلّق ب "دع" في البيت التالي

المراء : فاعل مرفوع للفعل المفسر المحذوف ، تقديره : إذا لم يرض المرء لم يرض... والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور محلاً (جواب الشرط في البيت التالي)

لم يرض : فعل مفسر فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية

ما : اسم موصول عام /مفعول به منصوب محلاً

أمكن : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية صلة

عائدها : "ه" او "ما" : حرف مصدرية و مع "أمكن" : مصدر مؤول تقديره : إمكانه

مفعول به منصوب محلاً و : حرف عطف

لم يأت : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلة فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة

فعلية معطوفة على "لم يرض"

من أمر : جار و مجرور متعلق ب : لم يأت

أزين : اسم تفضيل /مفعول به منصوب ه : مضاف اليه مجرور محلاً



۳۱- فِدَاغُهُ فَقَدْ سَاءَ تَدْبِيرُهُ

سَيَضْحَكُ يَوْمًا وَيَبْكِي سَنَةً

الشاعر السابق

دع : واگذار ، رها کن

ساء : بد کرد

سيضحك : خواهد خندید

يبكي : خواهد گریست

سنة : سال

... او را به حال خود واگذار که چاره اندیشی اش نیکو نیست ، روزی خواهد

خندید و سالی خواهد گریست.

ف : حرف جواب

دُعُ : فعل أمر جواب الشرط ل"لم يرض المرءُ" (من ودَّعَ يدعُ) فاعله ضمير أنت المستتر فيه

وجوباً و الجملة فعلية ٥ : مفعول به منصوب محلاً

ف : حرف عطف قد : حرف تحقيق

ساءً : فعل ماضٍ فاعله "تدبير" والجملة فعليةٌ تدبير : فاعل مرفوع

٥ : مضاف اليه مجرور لفظاً و مفعول به معنىً منصوب لشبهه فعل تدبير

س : حرف تنفيس للاستقبال

يضحك : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

يوماً : ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب متعلق ب : يضحك

يبكي : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ

سنة : ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب، متعلق ب : يبكي



هُوَ أَوَّلُ وَ هِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي

المتنبى

۳۲- الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشُّجْعَانِ

المحلّ : مرتبه، مقام، درجه

الشُّجْعَانِ (ج الشُّجَاع) : دلیر

الثَّانِي : دوم، بعدی

(جایگاه) تدبیر و اندیشه پیش از دلاوری دلیران است، زیرا نخست اندیشه، و

سپس دلاوری قرار دارد.

الرَّأْيِ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

قَبْلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلق ب : محذوف، شبه

الجملة، خبر مرفوع محلاً

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ أوَّلُ : خبر مرفوع

وَ : حرف حالیه

هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسميةٌ حالیه منصوبه صاحبها : الشجاعة و رابطها : (و-هي)

اخْلَّ : خبر مرفوع

الثَّانِي : نعت مرفوع تقديرًا بالتَّبَعِيَّةِ من منعوته : المحلّ



مِثْلَ الْجَوَاشِينِ مَصْقُولًا حَوَاشِيهَا
البيحتري

۳۳- إِذَا عَلَتْهَا الصَّبَا أَبَدَتْ لَهَا حُبُّكََا

الصَّبَا : باد صبا

علتها : بر آن (آبگیر) وزد

حُبُّكََا (ج حَبِيكَة) : خط ، بریدگی

أَبَدَتْ : آشکار شود

مصقولاً : صیقل خورده

الجواشن(ج الجوشن) : جوشن ، زره

الحواشي(ج الحاشية) : اطراف ، لبه

هرگاه باد بر آن آبگیر وزد ، خطوطی حلقه حلقه (موجهایی) را مانند زره هایی که اطرافش صیقل خورده است ، پدید می آورد.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط "أبدت"

عَلَتْ : فعل الشرط ماضٍ مبنيّ على حذف حرف العلة فاعله الصبا والجملة فعلية مضاف اليه
مجرور محلاً

الصَّبَا : فاعل مرفوع تقديرًا

ها : مفعول به منصوب محلاً

أبدت : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير هي المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية حبكاً : مفعول به منصوب

مثل : اسمٌ متوغّلٌ فى الابهام / نعت منصوب بالتبعية من منعوته "حبكاً"

مصقولاً : حال مفردة صاحبها : مثل

حواشي : نائب فاعل مرفوع تقديراً لشبه فعل "مصقولاً"

ها : مضاف اليه مجرور محلاً



۳۴- لا يبلُغُ السَّمَكُ المَحْصُورُ غَايَتَهَا

لُبَعْدِ مَا بَيْنَ قَاصِيهَا وَ ذَانِيهَا

الشاعر السابق

لا يبلُغُ : نعى رسد

السَّمَكُ : ماهی

المَحْصُورُ : گرفتار، به دام افتاده

غَايَةُ : هدف (در اینجا ژرفا)

قاصي : دور

ذاني : نزدیک

ماهی در دام افتاده (گرفتار)، به ژرفای آن نخواهد رسید، زیرا فاصله بالا و پایین آن، بسیار است.

لا يبلُغُ : فعل مضارع منفى فاعله السَّمَكُ والجملة فعلية

السَّمَكُ : فاعل مرفوع

المَحْصُورُ : نعت مرفوع

غَايَةُ : منصوب على نزع الخافض

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

لُبَعْدِ : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : لا يبلُغُ

ما : اسم موصول عامّ / مضاف اليه مجرور محلاً

بين : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع

محلاً صلة عائدها : محذوف

قاصي : مضاف اليه مجرور تقديرأ
 و : حرف عطف
 ها : مضاف اليه مجرور محلاً
 دانيها : معطوف على قاصيها



٣٥- وَ إِن حَيَاةَ الْمَرْءِ بَعْدَ عَدُوِّهِ
 وَ إِن كَانَ يَوْمًا وَاحِدًا لَكَثِيرُ
 مجهول

حياة المرء : زندگی انسان ، عمر بشر
 عدو : دشمن

يوماً واحداً : يك روز

بی تردید ، عمر انسان پس از (هلاکت) دشمنش - هرچند یک روز - بسیار دراز خواهد بود.

و : حرف حسب ما قبلها
 بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب ، متعلق ب : كثير
 عدو : مضاف اليه مجرور
 و : حرف حالیه
 إن : زائدة وُضِّلِيَّة (ليس بعدها جواب لها)

كان : فعل ناقص ، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالیه منصوبة صاحبها
 :الحياة (الزمن)
 يوماً : خبر منصوب

واحداً : نعت منصوب
 ل : حرف ابتداء (مزحلقة)

كثير : خبر إن المرفوع (أصله كثيرة وقد حذف «ة» للضرورة الشعرية)



٣٦- يُضَاكِ الشَّمْسَ مِنْهَا كَوَكَبِ شَرْقِ
 مُؤَزَّرٌ بِعَمِيمِ التَّبْتِ مَكْتَهَلُ
 الأعشى

یضاحك : می خندد كوكب شرق : ستاره نورانی

مؤزر : پوشیده مكتهل : پیر

عميم النبت : سبزه های درهم

ستاره نورانی کامل و رسیده (گل شکفته آن مرغزار)، با پوششی از سبزه های درهم - به خاطر زیبایی و روشنایی - برخوردار شد لبخند می زند.

یضاحك : فعل مضارع (من باب مفاعلة) فاعله 'كوكب' والجملة فعلية

الشمس : مفعول به منصوب منها : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : یضاحك

كوكب : فاعل مرفوع شرق : نعت مرفوع

مؤزر : نعت مرفوع بعميم : جارّ و مجرور متعلّق ب : مؤزر

مكتهل : نعت مرفوع



وَيُظْهِرُ صَفْوَهَا سِرَّ الْحَصَاةِ
بجهول

۳۷- جَمُومٌ قَدْ تَنِمُّ عَلَى الْقَدَاةِ

جموم : چاه پر آب تنم : اثر می گذارد

القداة : خار و خاشاک يظهر : نشان می دهد، آشکار می کند

صفو : پاکی و صفا الحصاة : سنگریزه

(چاه)، پرآبی است که گاهی برخاشاک اثر می گذارد، و روشنی و پاکی اش، راز سنگریزه ها را آشکار می سازد.

جموم : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقدیره : "هی جموم" والجملة اسمية

قد : حرف تقلیل

تنم : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مجرورة بالتبعية
من منعوتها : جموم
و : حرف عطف

يُظهر : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "صفو" والجملة فعلية
صفو : فاعل مرفوع
سر : مفعول به منصوب



۳۸- وَاللّٰهُ لَمْ اَشْمَتْ بِهٖ فَاَلْكَلُّ رَهْنٌ لِّلْمَمَاتِ لَكِنَّ مِنْ طِيبِ الْحَيَاةِ اَنْ تَرَى مَوْتَ الْعُدَاةِ
عطاء بن يعقوب

لم أشمت : شادمان نشدم (از بدبختی دیگری) رهن : در گرو
الممات : مرگ
طیب الحیاء : خوش زندگی
موت : مرگ
العداء (ج العدو) : دشمن

سوگند به خدا به خاطر مصیبت و مرگ او شادمان نمی شوم، زیرا که همه ما در
گرو مرگیم، ولی دیدن مرگ دشمنان (به چشم خود)، جزیی از خوشی زندگی
است.

و : حرف جرّ (للقسم)

اللّٰهُ : مجرور، واللّٰهُ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف تقديره : أقسم واللّٰهُ
لم أشمت : فعل جواب قسم، مضارع مجزوم، فاعله ضمیر "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
به : جار و مجرور متعلّق ب : لم أشمت ف : حرف نتیجه
الكلّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية رهن : خبر مرفوع
للممات : مصدر ميمي / جار و مجرور متعلّق ب : رهن
لكن : حرف مشبهة بالفعل

من طیب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدّم مرفوع محلاً

الحياة : مضافٌ اليه مجرور
أن : حرف مصدرية

ترى : فعل مضارع منصوب، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و "أن

ترى" : مصدر مؤول تقديره : رؤيتك، اسم لكنّ منصوب محلاً والجملة اسمية

موت : مفعولٌ به منصوب

العداة : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و فاعل معنی مرفوع لشبه فعل : موت



وَتَقْبَلُ أَشْبَاهًا عَلَيْكَ صُدُورُهَا

شبيب بن الرصاء

۳۹- تَبَيَّنُ أَعْقَابُ الْأُمُورِ إِذَا مَضَتْ

تَبَيَّنُ : آشکار می شود

أَعْقَابُ (جِ عَقَبَ) : سرانجام، عواقب، پایان، پیامد

الأمور (جِ الأمر) : کار
مضت : گذشت

أشباها (جِ شبه) : شبیه، مانند

صدور (جِ الصدر) : قلب (در اینجا ابتدای کار)

هرگاه کارها به سرانجام برسند، نتیجه (خوبی و بدی) مشخص می شود، در حالی

که به هنگام سرزدن (در ابتدا) کارها، (خوبی و بدی) در نظر تو شبیه یکدیگرند.

تَبَيَّنُ : فعل مضارع (أصله تَبَيَّنَ من باب تَفَعَّلَ) فاعله "أَعْقَابُ" والجملة فعلية

أَعْقَابُ : فاعل مرفوع

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف تقديره : تَبَيَّنُ

مضت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضافٌ إليه
مجرور محلاً

تقبل : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "صدر" والجملة فعلية
أشباعاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير "ها" في صدورها
عليك : جارٌ و مجرور متعلقٌ ب : تقبل صدر : فاعل مرفوع



۴۰- فقی لم یضیع وجه حزم ولم یبت
یلاحظ أعقاب الأمور تعقبا
البحتری

فقی : جوان لم یضیع : ضایع و تباه نکرد

وجه : رخسار، چهره، روی حزم : دور اندیشی

لم یبت : شب را به صبح نرساند یلاحظ : ملاحظه می کند

تعقبا : پیگیری أعقاب (ج عقب) : سرانجام، پایان فرجام، پیامد

جوانی که روی دوراندیشی را از دست نمی دهد و همیشه، پیامد و سرانجام کارها
را (با نظر خواهی و مشورت با دیگران) در نظر می گیرد.

فقی : خبر مرفوع تقدیراً لمبتداً محذوف تقدیره : "هو فقی" والجملة اسمية

لم : حرف جزم

یضیع : فعل مضارع (من باب تفعیل) مجزوم ب"لم" فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً
والجملة فعلية نعتية

وجه : مفعولٌ به منصوب و : حرف عطف

لم یبت : فعل مضارع ناقص مجزوم (من بات بیبت) اسمهُ ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و

الجملة فعلية

يلاحظُ : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر منصوب محلاً

أعقاب : مفعول به منصوب

تعقُباً : مفعول مطلق تأكیدی بالنيابة (عامله: يلاحظُ)



٤١- رَجُلٌ إِذَا مَا النَّائِبَاتُ غَشِيَتْهُ

أَكْفَى لِمُعْضَلَةٍ وَإِنْ هِيَ جَلَّتْ

سلمی بن ربیعة

رجلٌ : مردی

النائبات : حوادث روزگار، ناملايمات

غشيتُ : احاطه کنند

وإن : هر چند

أكفي : شايسته تر، باکفايت تر

معضلة : سختی، دشواری

جلتُ : بزرگ باشد

(وی) مردی است که هرگاه دچار گرفتاری ها و ناملايمات شود، آنها را - هر چند بزرگ و سخت باشد - چاره جویی کند.

رجلٌ : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقديره : هو رجل و الجملة اسمية

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

النائباتُ : فاعل مرفوع للفعل المفسر المحذوف تقديره : "إذا ما غشيتِ النائباتُ...." فجملة

"غشيتِ النائباتُ" شرطية مضاف إليه مجرور محلاً

غشيتُ : فعل ماضٍ مفسر فاعله ضمير "ن" البارز و الجملة فعلية

هُ : مفعول به منصوب محلاً

أكفي : نعت مرفوع تقديرًا بالتبعية من منوعته "رجلٌ"

لمعضلة : جارٌّ و مجرور متعلق ب : أكفي

و إن : مرکب من "و" حرف حالیه و "إن" زائده وُضِیَیَ (لیس بعدها جوابُ لها)
 هی : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمیة حالیه صاحبها : النائبات وربطها : "و- هی"
 جَلَّتْ : فعلٌ فاعله ضمیر "هی" المستتر فیهِ جوازاً والجملة فعلیة ، خبر مرفوع محلاً



۴۲- وَوَضِعُ النَّدَى فِي مَوْضِعِ السَّيْفِ بِالْعُلَى مُضْرٌّ كَوْضِعِ السَّيْفِ فِي مَوْضِعِ النَّدَى
 المنتبى

وضعُ الندی : گذاردن بخشش
 السَّیْفِ : شمشیر
 مُضْرٌّ : زیان بخش ، خسارت آور
 العُلَى : شرف ، بلندی، مقام
 التندی : بخشش ، کرم

بخشش و بزرگواری را جایگزین شمشیر کردن، برخلاف مقام و کرم است ،
 همچنانکه شمشیر را جایگزین بخشش کردن . (هر چیز، به جای خویش نیکوست.)

و : حرف حسب ما قبلها
 التندی : مضاف الیه مجرور تقدیراً
 وضع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة
 فی موضع : جارو مجرور متعلق ب : وضع
 بالعلی : جارٌ و مجرور متعلق ب : وضع
 مضرٌّ : خبر مرفوع
 کوضع : جارٌ و مجرور متعلق ب : مضرٌّ



۴۳- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا
 الشَّاعِرُ السَّابِقُ

اکرمت : احترام گزارى ، نیکی کنی
 مَلَكَتْهُ : مالک شوی ، بنده خودگردانی
 الکریم : جوانمرد

اللتیم : بدخواه ، پست، فرومایه تَمَرَّدَ : سرپیچی کند

هرگاه به انسان بزرگوار نیکی کنی ، وی را بنده خود گردانی، و چون با فرومایه و پست چنین کنی ، سرپیچی و گردن کشی کند. (انسان بزرگوار، حق شناس ؛ و شخص فرومایه، ناسپاس است.)

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (ملکت)

أنت : مؤكّد لفظی بالتبعیة من مؤكّده ضمير "ت" البارز في الفعل المفسّر المحذوف تقديره : "أكرمت أنت....." والجملة فعلية شرطية ، مضاف اليه مجرور محلاً

أكرمت : فعل مفسّر ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية الكريمة : مفعول به منصوب

ملکت : فعل ماضٍ جواب الشرط ، مجزوم وجوباً فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية و : حرف عطف إن : حرف الشرط

أنت : فاعل مرفوع لفعل محذوف تقديره : أكرمت (قلب ضمير المتصل إلى المنفصل) والجملة فعلية شرطية

أكرمت : فعل مفسّر فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية اللتیم : مفعول به منصوب

تَمَرَّدَ : فعل جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً ، ماضٍ (من باب تفعّل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية (والألف للضرورة الشعرية)



وَ نَفْسُهُ مَصْدُورٌ وَ جُرْأَةُ خَائِبٌ
صالح بن عبدالقدوس

۴۴- وَ هَذَا فَدَتْكَ النَّفْسُ حَمَلَةٌ مُخْفِقٌ

فدت : فدا باد	النفس : روان ، جان
حملة : حمله	نفثة : خلط سینه
مصدرٍ : مسلول	جُرأة : دلیر کردن
خائب : شخص نومید	حملة : سرگشتگی
مخفق : شکست خورده، ناکام	

جانم فدایت ! این (بی نیازی) ، سرگشتگی انسانِ شکست خورده ، خلط سینه مسلول ، و دلیر کردنِ شخص نومید است.

و : حرف حسب ما قبلها	هذا : مبتداً مرفوع محلاً والجملة اسمیة
فدت : فعل ماضٍ فاعله "النفس" والجملة فعلیة دعائیة معترضة	
ك : مفعولٌ به منصوب محلاً	النفس : فاعل مرفوع
حملة : خبر مرفوع	مُخفق : مضاف الیه مجرور
و : حرف عطف	نفثة مصدر : معطوف علی حملة مخفق
و : حرف عطف	جُرأة خائب : معطوف علی نفثة مصدر



٤٥- وَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَرشَحُ وَيُنْبِيءُ الْفَتَىٰ عَمَّا عَلَيْهِ انطواؤُهُ
بجهول

إناء : ظرف	يرشح : ترشح می کند
ينبيء : خبر می دهد	الفتى : جوان
انطواء : نیت ، ذات	

از کوزه همان برون تراود که در اوست و جوان (ظاهر هر کس) به آنچه سرشت و ذات اوست ، خبر دهد. (نیت ها و اندیشه های خویش را بروز دهد.)

کَلَّ : اسم دائم الإضافة/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

إناء : مضاف إليه مجرور بالذی : جارّ ومجرور، متعلّق ب : يرشح

فيه : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، صلة عائدها : محذوف

يرشّح : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

ل "كلّ" و : حرف عطف

يُنْبئى : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله "الفتى" والجملة فعلية

الفتى : فاعل مرفوع تقديراً

عمّاً : مركبة من "عن" حرف جرّ و "ما" اسم موصول عامّ/مجرور محلاً و "عمّاً" : جارّ

ومجرور متعلّق ب : يُنبئى

عليه : جارّ ومجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدّم مرفوع محلاً

انطواء : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية صلة عائدها : "ه"



لَمْ يَخْرُجِ الطَّيِّبُ مِنْ فِيهِ

على (ع)

٤٦- مَنْ لَمْ يَكُنْ غُنْصْرُهُ طَيِّبًا

طَيِّب : پاکیزه

عنصر : سرشت، ذات، نژاد

في (فو) : دهان

طَيِّب : بوی خوش

هرکس پاک نژاد و پاکزاد نباشد، سخن خوب از دهانش بیرون نیاید.

مَنْ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

لم يكن : فعل ناقص مضارع مجزوم ب "لم"، اسمه "عنصر" والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

طَيِّبًا : خبر منصوب

عنصر : اسم كان مرفوع

يخرج : فعل مضارع مجزوم ب «لم» (جواب الشرط)، فاعله «الطيب» والجملة فعلية
 من في : جارٌّ ومجرور بالياء متعلِّق ب : لم يخرج
 ه : مضاف اليه مجرور محلاً



٤٧- إِنْ الْمَعْلَمُ وَالطَّيِّبُ كِلَاهُمَا لَا يَنْصَحَانِ إِذَا هُمَا لَمْ يُكْرَمَا
 مجهول

الطيب : يزشك، طيب
 كلاهما : هردو
 لا ينصحان : خيرخواهی نمی کنند
 لم يكرما : گرامی داشته نشوند
 بدون تردید ، آموزگار وپزشک - هردو - هرگاه احترام نشوند ، خير خواه نباشند.

كلا : مبتدأ مرفوع بالألف والجملة اسمية ، خبر إن مرفوع محلاً
 هما : مضاف اليه مجرور محلاً

لا ينصحان : فعل فاعله ضمير "الف" البارز والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً
 إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم /ظرف زمان أو مفعول فيه
 منصوب محلاً متعلِّق ب : جواب الشرط
 هما : مؤكّد لفظي، مرفوع بالتبعية من مؤكّده ضمير "الف" في "لم يكرما" المفسّر المحذوف تقديره
 : "لم يكرما هما" والجملة فعلية ، مضاف اليه مجرور محلاً
 لم يكرما : فعل مضارع مجزوم ، مفسّر، نائب فاعله ضمير "الف" البارز والجملة فعلية



٤٨- فَاصْبِرْ لِدَائِكَ إِنْ جَفَوْتَ طَبِيْبَهُ
 واقْتَعِبْ بِجَهْلِكَ إِنْ حَفَرْتَ مَعْلَمًا
 مجهول

دء : درد
جفوت : ظلم و ستم کنی
جهل : نادانی
حقرت : تحقیر کنی، کوچک شمردی

.... از این روی، اگر به پزشک ستم کنی، درد را تحمل کن، و اگر آموزگار را کوچک شمردی، به نادانی خود تن در ده.

ف : حرف جواب

اصبر : فعل، فاعله ضمیر "انت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

إن : حرف الشرط

جفوت : فعل الشرط ماضٍ، مجزوم محلاً فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية (جواب الشرط : محذوف تقديره : فاصبر)

بجهل : جارّ و مجرور متعلّق ب : اقنع

حقرت : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محلاً، فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية (جواب الشرط : محذوف تقديره : اقنع.....)

ف : حرف جواب



وَلَا كَانَ مِنَّا إِذَا هُوَ أَنَعَمَا

ابوتمام

٤٩- فَمَا كَانَ مِفْرَاحًا إِذَا الْخَيْرُ مَسَّهُ

مسّ : لمس کرد

مفراحاً : بسیار شادمان

أنعم : نعمت داد

مئاناً : بسیار منت گذار

هرگاه خیری (مال و دارایی) به او می رسید، بسیار شادمان نمی شد و هرگاه به کسی انعامی می داد، بر وی منت نمی گذاشت.

ما : حرف نفی

ف : حرف حسب ما قبلها

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

مفراحاً : اسم مبالغه/خبر منصوب

إذا : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط المحذوف

الخيرُ : فاعل مرفوع للفعل المفسر المحذوف تقديره "إذا مسّ الخير مسّه"

والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

مسّ : فعل مفسرٌ ماضٍ، فاعله ضميرٌ "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

و : حرف عطف لا : حرف زائد لتوكيد التقي

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضميرٌ "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

متاناً : خبر منصوب

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط المحذوف

هو : مؤكّد لفظي مرفوع لمؤكّده "هو" المستتر في "أنعم" الفعل المفسر المحذوف تقديره : إذا

أنعم هو أنعم ... والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

أنعم : فعل مفسرٌ ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضميرٌ "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

(والألف للضرورة الشعرية)



٥٠- وَ لَكِنْ أَخُو الْحَرَمِ الَّذِي لَيْسَ نَازِلًا بِهِ الْخَطْبُ إِلَّا وَهُوَ لِلْقَصْدِ مُنْصَرٍ

تَأْبَطُ شَرًّا

نازلاً : فروآینده

أخو الحرم : دوراندیش

مُبْصَر : بینا، آگاه

الخطب : سختی، مصیبت

دوراندیش، کسی است که به مصیبتی گرفتار نشود، و گر نه (اگر مصیبتی به آن

رسیده باشد)، آن را پیش بینی کرده باشد. (آمادگی حل مشکل را داشته باشد.)

و : حرف عطف
 اخو : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية
 لكن : حرف استدراك
 الحزم : مضاف اليه مجرور
 الذي : خبر مرفوع محلاً
 ليس : فعل ناقص اسمه "خطب"، والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير "ه" في "به"
 نازلاً : خبر مقدم منصوب
 به : جارّ ومجرور محلاً متعلّق ب : نازلاً
 الخطب : اسم ليس المؤخّر
 إلّا : حرف بمعنى لكن
 و : حرف حالیه

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه صاحبها «ه» في "به"
 للقصد : جارّ ومجرور متعلّق ب : مبصر
 مبصر : خبر مرفوع



۵۱- فَذَاكَ قَرِيعُ الدَّهْرِ مَا عَاشَ حَوْلَ
 إِذَا سَدَّ مِنْهُ مَنُخَرٌ جَاشَ مَنُخَرُ
 الشّاعِر السّابِق

قريع الدهر : برگزیده روزگار، نیک
 جاش : بازشود
 منخر : سوراخ بینی
 حول (ج حائل) : مانع

تا زمان زنده بودن ، برگزیده و نیک روزگارست ؛ چراکه همیشه برای وی یک راه نجات باز است.(خدا، مگر زحمت ببندد دری، ز رحمت، گشاید در دیگری.)

فَ : حرف حسب ما قبلها
 قريع : خبر مرفوع
 ذلك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية
 الدهر : مضاف اليه مجرور
 ما : حرف مصدرية زمانية
 عاش : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر
 فيه جوازاً والجملة فعلية و "عاش" : مصدر مؤول تقديره : "مدّة عيشه" ظرف زمان أو
 مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : قريع
 حول : خبر بعد خبر مرفوع

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (جاش)

سُدَّ : فعل الشرط ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "منخر" والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

منه : جارٍ ومجرور محلاً، متعلق ب : سدَّ منخرٌ : نائب فاعل مرفوع

جاش : فعل جواب الشرط، ماضٍ فاعله ضمير "منخر" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية منخر : فاعل مرفوع



يَهُمُّ بِهِ مِنْ مُفْطِعِ الْأَمْرِ صَاحِبًا

سعد بن ناشب بن مازن

٥٢- أَخُو عَزَمَاتٍ لَا يُرِيدُ عَلَيَّ الَّذِي

أخو عزمات : صاحب اراده و عزم

مفطع : رسوا ، زشت

انسان با اراده و مصممي است كه چون قصد انجام كار مهم و سختی را بكنند، از دوستی كمك نگیرد.(بر خودش تكيه كند).

أخو : من الأسماء الخمسة / خبر مرفوع بالواو لمبتدأ محذوف والجملة اسمية

لا يريد : فعل مضارع منفى فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية

مرفوعة محلاً بالتبعية من منوعته : أخو على الذي : جارٍ ومجرور محلاً، متعلق ب : يريد

يهمُّ : فعل مضارع فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة، عائدها :

صاحباً : مفعول به منصوب ل "يريد"

ضمير "ه" في "به"



٥٣- إِذَا هُمْ أَلْقَى بَيْنَ عَيْنَيْهِ عَزْمَهُ

وَ نَكَبَ عَنْ ذِكْرِ الْعَوَاقِبِ جَانِبًا

الشاعر السابق

ألقى : قرار می دهد

نکب : روی گرداند

العواقب(ج العاقبة) : سرانجام ، عاقبت

هرگاه تصمیم گیرد ، عزم و اراده خویش را در برابر چشمانش قرار دهد و از به یاد آوردن سرانجام کار ، سر باز زند. (ممکن است ، در صورت به یاد آوردن سرانجام کار ، از انجام آن منصرف نشود.)

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط "ألقى"

هم : فعل الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً
ألقى : فعل جواب الشرط ماضٍ مبني على الفتح المقدّر ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

بين : اسم دائم الإضافة/مفعول فيه او ظرف مكان منصوب متعلق ب : ألقى

عيني : مضاف اليه و مجرور بالياء (نون المضاف حذفت للإضافة)

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

نكَبَ : فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة على "ألقى"
عن ذكر : جارٍ و مجرور متعلق ب : نكَب

العواقب : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنيٌ منصوب محلاً ل شبه فعل "ذكر"

جانباً : مفعول به منصوب



٥٤- لَا يَسْلَمُ الشَّرْفُ الرَّفِيعُ مِنَ الْأَذَى حَتَّى يُرَاقَ عَلَى جَوَانِبِهِ الدَّمُّ
المتنبى

لايسلم : درامان نمى ماند
الشرف : بزرگى، شرف
الأذى : آزار، اذيت
جوانب (ج جانب) : پيرامون
يراق : ريخته شود
الدّم : خون

بلند مرتبگى از آزار و تعرض ديگران درامان نمى ماند تا اينکه پيرامون آن خون (حسد ورزان) ريخته شود.

لايسلم : فعل مضارع منفى، فاعله "الشرف" والجملة فعلية
الشرف : فاعل مرفوع
من الأذى : جارّ ومجرور تقديراً متعلق ب لايسلم
حَتَّى : حرف جرّ

يراق : فعل مضارع (من باب إفعال)، منصوب ب "أن" المقدّرة و مبنى للمجهول، نائب فاعله
"الدّم" والجملة فعلية مصدر مؤولّ تقديره : "إراقته"، مجرور محلاً بحرف جارّ و "حتى إراقة" :
جارّ ومجرور متعلّق ب : لايسلم
على جوانب : جارّ ومجرور متعلّق ب : يراق الدّم : نائب فاعل مرفوع



٥٥- فَظَنَّ بِسَائِرِ الْإِخْوَانِ شَرًّا وَ لَا تَأْمَنُ عَلَيَّ سِرًّا فُؤَادًا
ابوالعلاء المعرى

ظنّ : بد گمان باش
سائر : ديگر (همه)
الإخوان (ج الأخ) : برادر
لأئامن : امين ندان

سرّ : راز

فواداً : دلی، قلبی

به دیگر هم‌نوعان بدبین باش ؛ و هیچ دلی را برای رازداری، امین و شایسته ندان.

فَ : حرف حسب ما قبلها

ظُنُّ : فعل أمرٍ (من ظنَّ یظنُّ) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة

بِ : حرف جرّ للتوكید

سائر : مجرور بحرف جرّ لفظاً و مفعولٌ به معنی منصوب

شرّاً : مفعولٌ به منصوب ثانٍ و : حرف عطف

لا : حرف جزم

تأمن : فعل مضارع مجزوم، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة معطوفة

على سرّ : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : تأمن فواداً : مفعولٌ به منصوب



۵۶- و من كرم الأخلاق أن یصبر الفقی

على جفوة الإخوان من بعد زلة
مجهول

الفقی : جوان

جفوة : ستم

الإخوان (ج الأخ) : برادر، هم نوع

زلة : لغزش وخطا

بردباری و شکیبایی جوان برستم هم نوع (خود) پس از لغزش (وی)، جزیی از اخلاق نیکوست.

و : حرف حسب ما قبلها

من كرم : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً

أن : حرف مصدریة

يَصْبِرُ : فعل مضارع منصوب فاعله "الفتى" والجملة فعلية "أن يصبر" : مصدر مؤول تقديره "صبر" مبتدأ مؤخر مرفوع محلاً والجملة اسمية
الفتى : فاعل مرفوع تقديرأ
على جفوة : جارّ ومجرور متعلّق ب : يصبر
من بعد : جارّ ومجرور متعلّق ب : يصبر
الإخوان : مضاف اليه مجرور
زلة : مضاف اليه مجرور



٥٧- يُخْفِي العداوةَ وَ هِيَ غَيْرُ خَفِيَّةٍ نَظَرَ العَدُوَّ بِمَا أُسِرَ يَبُوحُ
المتنبّي

يُخْفِي : پنهان می کند
العداوة : دشمنی ، بدخواهی
خفية : پنهان
العدوّ : دشمن
أسرّ : مخفی کرد
ببوح : آشکار می شود

دشمنی و بدخواهی خود را - که نمایان است - پنهان می کند ؛ نگاه دشمن گویای دشمنی اوست . (رنگ رخسار خیر می دهد از سرّ درون.)

يُخْفِي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
العداوة : مفعول به منصوب و : حرف حالیه

هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : العداوة
غير : خبر مرفوع
خفية : مضاف اليه مجرور

نظر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية ب : حرف جرّ

مَا أُسِرَ : "ما" اسم موصول عامّ / مجرور محلاً و "بما" : جارّ ومجرور متعلّق ب : ببوح

أسرّ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف أو "ما" : حرف مصدرية و مع "أسرّ" : مصدر مؤول تقديره : بإسرار :

جَارَ وَبَجْرورِ مَتَلَقُ ب : يَبُوحُ

یُبوح : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً



٥٨- وَ مَا السُّلْطَانُ إِلَّا الْبَحْرُ عُظْمَا

وَقُرْبُ الْبَحْرِ مَحْدُورُ الْعَوَاقِبِ

صاحب بن عباد

السُّلْطَانُ : سلطان، ملك

البحر : دریا

عظماً : بزرگ

قرب البحر : نزدیکی به دریا

محدور : سهمگین

العواقب (ج العاقبة) : سرانجام، فرجام

دستگاه و دربار سلطان (مستبد) همچون دریا پهناور است : نزدیکی به دریا، پیامدها و فرجام های سهمگینی دارد.

و : حرف حسب ما قبلها

ما : حرف شبیه ب "لیس" (الغی عن العمل بسبب وجود إلاً بعده)

السُّلْطَانُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية إلاً : حرف استثناء

البحر : مستثنى مفرغ بدل مرفوع بالتبعية من المبدل منه المحذوف ، تقديره أحدٌ ، و هو خبرٌ

و : حرف عطف

عظماً : تمييز منصوب

محدور : خبر مرفوع

قرب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

العواقب : مضاف اليه مجرور لفظاً ونائب فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "محدور"



٥٩- الصَّغْوُ يَصْفَرُ آمَنًا فِي سِرْبِهِ

حُبْسَ الْهَزَارُ لِأَنَّهُ يَتَرْتَمُ

أحمد بن محمد الأرجاني

الصَّعُوُ : گنجشک
 یصْفُرُ : چهچه می زند، جیک جیک می کند
 سرب : گروه، دسته، راه لانه
 الهزارُ : بلبل، هزارستان
 یترئُمُ : آواز میخواند

گنجشک با خیالی آسوده و ایمن در میان دسته پرندگان (در لانه اش) جیک جیک می کند؛ ولی بلبل چون آواز خواند، در قفس افتد.

الصَّعُوُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

یصْفُرُ : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

آمنأُ : حال مفردة منصوبة صاحبها : الصَّعُوُ

في سرب : جارٌّ ومجرور متعلق ب : آمنأُ ۵ : مضاف اليه مجرور محلاً

حُبِسَ : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "الهزار" والجملة فعلية

لِ : حرف جرٌّ
 أن : حرف مشبهة بالفعل

۵ : إسم أن المنصوب محلاً والجملة اسمية مجرورة مؤولة إلى المصدر تقديره : "لترئمه" : جارٌّ

ومجرور، متعلق ب : حبسَ
 يترئُمُ : فعل مضارع (من باب تفعّل) فاعله

ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً



٦٠- تُعَدُّ ذُنُوبِي عِنْدَ قَوْمٍ كَثِيرَةٍ
 وَلَا ذَنْبَ لِي إِلَّا الْعُلَى وَالْفَوَاضِلُ
 أبو العلاء المعري

تعدُّ : برشمرده می شود، به حساب می آید
 قوم : گروهی، قومی
 ذنوب (ج ذنوب) : گناه
 العلی : شرف، بلندی، بزرگی
 الفواضل (ج الفاضلة) : پاکدامن، فاضل

گناهانم از نظر گروهی، بسیار به حساب می آید؛ در حالی که گناه من، فقط بلندمرتبگی و بزرگواری است.

تعُدُّ : فعل مضارع مبني للمجهول نائب فاعله «ذنوب» والجملة فعلية

ذنوب : نائب فاعل مرفوع تقديرًا

عندَ : اسم دائم الإضافة/مفعولٌ فيه أو ظرف مكان، منصوب محلاً، متعلّق ب : كثيرة

كثيرة : مفعولٌ به ثانٍ و : حرف حالية

ذنبٌ : اسم لا النافية للجنس، مبني على الفتح ببناء عرضي، منصوب محلاً والجملة اسمية (أو

لاذنبٌ : مبتدأ مرفوع محلاً) حالية صاحبها : ضمير «ي» في ذنوبي و رابطها : و

لي : جارٌّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

إلّا : حرف استثناء

العلّي : مستثنى منقطع غير موجب، مرفوع تقديرًا

الفواضل : معطوف مرفوع



إِنَّ الْحَسَانَ مَظِنَّةٌ لِلْحُسْدِ

۶۱- مَوْسُومَةٌ بِالْحُسْنِ ذَاتُ حَوَاسِدٍ

محمد بن بشیر الخارجی

موسومة : علامت گذاری شده، نشان گذاری شده، نامیده شده

الحسان : (ح الحسن) نیکو رو، زیبا

حواسد (ح حاسدة) : حسود

الحسّد (ح الحاسد) : حسود

مَظِنَّةٌ : مورد، هدف، آماج

نیکو روی حسد ورزانی دارد چراکه به زیبا رویان بد گمان می شوند.

موسومة : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية (مسوّغ الابتداء بالكرة بسبب أنه عمل فيما بعده)

بالحسن : جازّ و مجرور متعلّق ب : موسومة

ذات : من الأسماء الخمسة / خبر مرفوع حواسد : مضاف اليه مجرور بالفتحة

إنّ : حرف مشبهة بالفعل الحسن : اسم إنّ منصوب والجملة اسمية

مَظَنَّة : خبر مرفوع للحسد : جازّ و مجرور متعلّق ب : مظنة



٦٢- وَأَعْلَمُ أَنِّي فَاتِرُ الرَّأْيِ مُخْطِئٌ وَلَكِنْ قَضَاءٌ لَا أُطِيقُ غِلَابَهُ

أبو الفرج الكاتب

فاتر الرأي : سست رأی مُخْطِئٌ : خطاكار، اشتباه كننده

قضاء : حكم، قضا و قدر لا أُطِيقُ : توانايي ندارم

غلاب : غلبه كردن، چيرگي، تسلط

يقيناً می دانم كه سست رأی و خطا كارم، ولی اين حكم (آسمانی) است كه نمی توانم برآن غلبه كنم.

و : حرف حسب ما قبلها

أعلم : فعل يقين مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أنّ : حرف مشبهة بالفعل

ي : اسم أنّ منصوب محلاً والجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً

فاتر : خبر مرفوع

الرأي : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنى منصوب محلاً لشبه فعل "فاتر"

مُخْطِئٌ : خبر بعد خبر مرفوع

و : حرف عطف لكن : حرف استدراك

قضاء : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو قضاء" والجملة اسمية
 لأطيقُ : فعل مضارع منفيّ (من باب إفعال)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة
 فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منوعتها : قضاء
 غلاب : مفعول به منصوب
 ه : مضاف إليه مجرور محلاً



٦٣- لَوْلَا الدَّمُوعُ وَ فَيْضُهُنَّ لِأَحْرَقْتُ أَرْضَ الْوُدَاعِ حَرَارَةَ الْأَكْبَادِ
 مجهول

الدَّمُوعُ (ج الدَّمْع) : اشك
 أحرقْتُ : سوزانید
 الوداع : وداع، خداحافظی
 فيض : ریزش
 الأكباد (ج الكبَد) : جگر

اگر اشک ها و ریزش (فراوان) آنها نبود، سوز جگرها، زمین وداع (محل خداحافظی)
 را می سوزاند.

لولا : حرف امتناع للوجود، متضمّن معنى الشرط
 الدَّمُوعُ : مبتدأ مرفوع و خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطية
 و : حرف عطف
 ل : حرف جواب
 أحرقْتُ : فعل جواب الشرط ماضٍ، (من باب إفعال)، فاعله "حرارة" والجملة فعلية
 أرض : مفعول به منصوب
 حرارة : فاعل مرفوع



٦٤- وَ إِنِّي لَمَسِيْمُونَ النَّقِيْبَةَ مُنْجَحٌ وَ إِن كَانَ مَطْلُوْبِي سَنَّا الشَّمْسِ فِي الْبُعْدِ
مجهول

ميمون النقية : مبارك نفس
مطلوب : خواسته
البعد : دور
منجح : کامياب
سنا : روشنايی، نور

قطعاً، من خجسته و پاڪ نهادم ؛ هرچند خواسته ام ، همچون نور خورشيد ، دور
باشد، (بدان ، دست يابم.)

و : حرف حسب ما قبلها
ل : حرف ابتداء (مزحلقة)
النقية : مضاف اليه مجرور
و : حرف حالية
كان : فعل ماض ناقص، اسمه "مطلوب" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها :
ضمير "ى" فى "إئى"
ي : مضاف اليه مجرور محلاً
الشمس : مضاف اليه مجرور
في البعد : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : محذوف شبه الجملة، حال منصوبة صاحبها : مطلوب

ي : اسم إن المنصوب محلاً والجملة اسمية
ميمون : خبر مرفوع
منجح : خبر بعد خبر مرفوع
إن : زائدة وصلية (ليس بعدها جواب لها)
مطلوب : اسم كان مرفوع تقديراً
سنا : خبر منصوب تقديراً



٦٥- وَ أَدْرِكُ سُؤْلِي حِينَ أَرْكَبُ عَزْمَتِي وَ لَوْ أَلَّهْ فِي جَبْهَةِ الْأَسَدِ الْوَرْدِ
مجهول

أدرك : دست می يابم
سؤلي : آرزوی خود، خواسته خود

جبهة الأسد : پیشانی شیر
الورد : سرخ

هرگاه اراده کنم ، به آرزویم دست یابم ؛ هرچند که در پیشانی شیر سرخ روی
(کلگون و خشمگین) باشد.

و : حرف حسب ما قبلها

أدرك : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

سؤل : مفعولٌ به منصوبٌ تقديراً

حين : اسم دائم الإضافة/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوبٌ متعلقٌ ب : أدرك

أركب : فعل مضارع ، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية مضافٌ إليه

مجرور محلاً
عزمة : مفعولٌ به منصوبٌ تقديراً

و : حرف حالية

لو : حرف زائدة (لأنّ "لو" وقعت في أثناء الكلام وليس بعدها جواب لها وحينئذٍ "و"

حرف حالية و"لو" حرف زائدة والجملة بعدها حالية)

أنّ : حرف مشبهة بالفعل
هُ : اسم "أنّ" المنصوب محلاً والجملة اسمية

حالية منصوبة صاحبها : سؤل رابطها : و

في جبهة : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

الأسد : مضافٌ إليه مجرور
الورد : نعت مجرور



مِنْ مَعَشَرَ فَعَلُوا وَ مَا قَالُوا

مؤبّدالدين الطغرابي

٦٦- قَالُوا وَ مَا فَعَلُوا وَ أَيْنَ هُمْ

أين هم : كجايند

معشر : گروهی، جماعتی

(گروهی که) گفتند و عمل نکردند، کجا!! و گروهی که کار کردند و نگفتند کجا!!

قالوا : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "او" البارز والجملة فعليةٌ (مفعوله محذوف)

و : حرف عطف
ما : حرف نفی

فعلوا : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "او" البارز والجملة فعليةٌ

و : حرف عطف

أين : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه، منصوب محلاً متعلقٌ ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم،

مرفوع محلاً
هم : مبتدأ مؤخر مرفوع محلاً والجملة اسمية

من : حرف جرّ

معشر : مجرور لفظاً و مرفوع معنیّ علیّ أنه بدل من المبدل منه : هم

فعلوا : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "او" البارز والجملة فعليةٌ ، نعتية مجرورة بالتبعية من منوعتها :

معشر
و : حرف عطف

ما : حرف نفی
قالوا : كما تقدّم



وَلَسَكِنْ لَا سَبِيلَ إِلَى الْوُرُودِ

۶۷- أَرَى مَاءً وَبِي عَطَشٌ شَدِيدٌ

أبو الحسن ابن الرومیّ

لا سبیل : هیچ راهی نیست

عطش : تشنگی

الورود : رسیدن، وارد شدن

آب را، در حالی که تشنه ام، می بینم، ولی هیچ راهی برای رسیدن به چشمه وجود ندارد.

أرى : فعل مضارع فاعله ضميرٌ "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

ماءٌ : مفعول به منصوب
و : حرف حالیه

بي : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً
 عطش : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير "أنا" المستتر في
 "أرى"
 و : حرف عطف
 لكن : حرف استدراك لا : حرف نفى للجنس
 سبيل : اسم "لا" مبنى على الفتح ببناء عرضي منصوب محلاً والجملة اسمية (أو "لاسبيل" :
 مبتدأ مرفوع محلاً)
 إلي الورود : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً



۶۸- وَ كَلُّ الدَّاءِ مُلْتَمَسٌ شِفَاءُهُ وَ دَاءُ التَّوَكُّ لَيْسَ لَهُ دَوَاءٌ

قیس بن خطیم

ملتمس : امید هست

الداء : درد

التوك : حماقت، ابله‌ی

شفاء : بهبودی

دواء : دارو، درمان

هر دردی را امید درمانی هست ؛ در حالی که کودنی و نادانی ، درمانی ندارد.

و : حرف حسب ما قبلها

كلّ : اسم دائم الإضافة / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية الداء : مضاف إليه مجرور

ملتمس : اسم مفعول (من باب افتعال) / خبر مرفوع

شفا : نائب فاعل مرفوع تقدیراً لشبه فعل : ملتمس (عمل فيما بعده)

ه : مضاف إليه مجرور محلاً و : حرف حالیه

داء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ملتمس

التوك : مضاف اليه مجرور

ليس : فعل ناقص ، اسمه "دواء" والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

له : جارّ ومجرور ، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدّم منصوب محلاً

دواء : اسم "ليس" مؤخّر مرفوع



تَعْتَدُهُ النَّسْوَانُ مِنْ عَادَاتِهَا
مجهولٌ

۶۹- مَا لِلرِّجَالِ وَالْكِيَادِ وَإِنَّمَا

الكياد (ج الكياد) : حيله

الرّجال (ج الرّجال) : مرد

النّسوان (ج الامراة من غير لفظها) : زنان

تعتدّ : مى شمارند

عادات (ج عادة) : خوى، عادت

مردان را با فريب و حيله چه كار است ؟ در حالى كه زنان آن را (فريب و حيله)
فقط از ويژگى هاى خويش به حساب مى آورند.

ما : اسم استفهام / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

للرجال : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

و : حرف معية مفعول معه منصوب

و : حرف حالية

إنما : مركب من "إن" حرف مشبهة بالفعل و"ما" حرف كافة و"إنما" : أداة حصر

تعتدّ : فعل مضارع (من باب افتعال)، فاعله "النسوان" والجملة فعلية حالية صاحبها : الكياد

هـ : مفعول به منصوب محلاً

النّسوان : فاعل مرفوع

من عادات : جارّ ومجرور متعلّق ب : تعتدّ ها : مضاف اليه مجرور محلاً



۷۰- فَإِنَّ أُنْكَ لَا أَشْفِي الْغَلِيلَ وَإِنْ أَدَعُ أَدَعُ حُرْقَةً فِي الْقَلْبِ ذَاتَ تَلْهَبٍ

البحترى

لأشفي : شفا نى دهم

إن أبك : اگر بگريم

حرقه : سوزشى

الغليل : سوزش دل

تلهب : شعله وزبانه كشيدين

اگر بگريم، با سوزش دل ، بهبودى ام به دست نمى آيد و اگر (گريه را) رها كنم ، سوزش شعله ور و زبانه كشيده را در دل رها مى كنم.

إن : حرف الشرط

ف : حرف ابتدائية

أبك : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنا"

لا : حرف نفى

المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أشفي : فعل جواب الشرط مضارع منفى، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

و : حرف عطف

الغليل : مفعول به منصوب

أدع : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده (من ودَع) مجزوم وجوباً والجملة فعلية

أدع : فعل جواب الشرط مضارع للمتكلم وحده (من ودَع) مجزوم وجوباً والجملة فعلية

في القلب : جارّ و مجرور متعلّق ب : أدع

حرقه : مفعول به منصوب

ذات : اسم من الأسماء الخمسة / نعت منصوب بالتبعية من منعوتِه : حرقه

تلهب : مضاف اليه مجرور

(مؤوّل الى المشتق بمعنى صاحبة)



۷۱- فَمَنْ كَانَ فِيهِ مَا يَسْرُ صَدِيقَهُ عَلَى أَنْ فِيهِ مَا يَسُوءُ الْأَعَادِيَا

نابغة الجودى

یسرٌ : شاد می کند

فتی : جوانی

یسوء : غمگین می کند

صدیق : دوست

الأعادي(ج الأعداء، ج العدو) : دشمن

جوان ویژگی داشت که دوستش را شاد می کرد؛ اما غمگینی و اندوه دشمنان را در پی داشت.

فتی : خبر مرفوع تقدیراً مبتدأ محذوف تقدیره : "هو فتی" والجملة اسمیة

كان : فعل ناقص اسمه "ما" والجملة فعلیة نعتیة

فیه : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم منصوب محلاً

ما : اسم موصول عامّ / اسم كان مؤخّر مرفوع محلاً والجملة اسمیة

یسرٌ : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فیه جوازاً والجملة فعلیة صلة عائدها : "ه" فی "صدیقه"

أو "ما یسرٌ" : "ما" حرف مصدریة و مع "یسرٌ" مصدر مؤوّل تقدیره : سروره، اسم كان

مرفوع مؤخّر محلاً

صدیق : مفعولٌ به منصوب

ه : مضافٌ الیه مجرور محلاً

على : حرف جرٌّ

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل

فیه : جارٌّ و مجرور، متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

ما یسوء : "ما" اسم موصول عامّ / اسم أنّ منصوب محلاً والجملة اسمیة مجرورة و "على

ما....." جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : یسرٌ؛ و یسوء : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر

فیه جوازاً والجملة فعلیة صلة عائدها : ضمیر هو المستتر فیه أو "ما" حرف مصدریة و مع

یسوء ، مصدر مؤوّل تقدیره : "سوءه" مجرور بحرف جارٌّ و "على سوء" : جارٌّ و مجرور

متعلِّق ب : یسرٌ أعادي : مفعولٌ به منصوب (والألف للضرورة الشعریة)



٧٢- إِذَا وَتَرْتَ أَمْرًا فَاحْذَرِ عَدَاوَتَهُ

مَنْ يَزْرَعِ الشُّوكَ لَا يَحْصُدُ بِهِ عِنْبًا

صالح بن عبدالقدوس

عداوة : دشمنی، بدخواهی

وترتت : ستم کردی، انتقام گرفتی

لا يحصد : دروغی کند

الشوك : خار

عنباً : انگور

هرگاه در کاری به کسی ظلم و ستم کردی، به دشمنی و کینه آن هم بیاندیش؛ زیرا هرکس خار بکارد، انگور دروغ نمی کند. (تخم بد، ثمره نیک نمی دهد).

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط "أحذر"

وترتت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور محلاً أمراً : مفعول به منصوب ف : حرف جواب

أحذر : فعل أمر، جواب الشرط فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية عداوة : مفعول به منصوب

من : اسم الشرط، مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

يزرع : فعل الشرط مضارع مجزوم (والكسرة لدفع التقاء الساكنين) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

الشوك : مفعول به منصوب

لا يحصد : فعل مضارع، جواب الشرط مجزوم، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

الجملة فعلية به : جارٍ و مجرور متعلق ب : لا يحصد

عنباً : مفعول به منصوب



٧٣- فَلَمَّا رَأَيْتُ أَنِّي قَدْ قَتَلْتُهُ

نَدِمْتُ عَلَيْهِ أَي سَاعَةَ مَنَدَمٍ

قتال الكلابی

قد قتلتُ : كشته ام
ساعة : زمان، هنگام، وقت
ندمتُ : پشیمان شدم
مندم : پشیمانی و ندامت

آنگاه که مطمئن شدم، او را کشته ام، پشیمان گشتم، ولی پشیمانی را چه سود!

ف : حرف ابتدائية

لَمَّا : اسم دائم الإضافة، متضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ،

منصوب محلاً متعلق ب : جوابه "ندمت"

رَأَيْتُ : فعل يقين ماضٍ، فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعليةٌ مضاف إليه مجرور محلاً

أَنَّ : حرف مشبهة بالفعل ن : حرف وقاية

ي : اسم "أَنَّ" منصوب محلاً والجملة اسميةٌ سَدَّتْ مسدَّ المفعولين، منصوبة محلاً

قد : حرف تحقيق

قَتَلْتُ : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعليةٌ، خبر مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

نَدِمْتُ : فعل جواب الشرط ماضٍ، فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعلية

عليه : جارٌّ و مجرور متعلق ب : ندمت

أَيَّ : اسم دائم الإضافة / مفعول مطلق بالتيابَة منصوب

ساعة : مضاف إليه مجرور

مندم : مصدر ميمي / مضاف إليه مجرور



٧٤- إذا أنت أعطيت السعادة لم تبلى
وإن نظرت شزراً إليك القبائل
أبوالعلاء المعري

أعطيت : به تو روی آورد، به تو داده شد
لم تبلى : نترس ، پروا نکن
القبائل (ج القبيلة) : قوم، قبیله
السعادة : نیک بختی ، خوشبختی
شزراً : خشم ، تحقیر آمیز

هرگاه خوشبختی و سعادت به تو روی آورد ، هرچند قبيله ها (حسد و رزان و کینه توزان) به تو تحقیر آمیز و خشمگین نگاه کنند ، باکی نداشته باش .

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط "لم تبلى"

أنت : مؤكّد لفظی لمؤكّده ضمير "ت" في الفعل المفسّر المحذوف أعطيت تقدیره : إذا أعطيت أنت " و الجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

أعطيت : فعل مفسّر مبنى للمجهول نائب فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية السعادة : مفعول به ثانٍ منصوب

لم تبلى : أصله (لم تبالي و حذف الألف للتخفيف) فعلٌ جواب الشرط مجزوم فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

و : حرف حالیه
إن : زائدة وُصلية (بعدها ليس جواب لها)

نظرت : فعل الشرط مجزوم محلاً فاعله القبائل والجملة فعلية حالیه منصوبة، صاحبها ضمير أنت شزراً : مفعول مطلق بالنيابة منصوب (نظرت نظراً شزراً)



٧٥- يُدكرنيهِ الحَيْرُ وَ الشَّرُّ وَ الَّذِي أَتَوَقَّعُ
ابوقمّام

٧٥- يُدكرنيهِ الحَيْرُ وَ الشَّرُّ وَ الَّذِي

يُدْكُرُّني : مرابه خاطر می آورد
 أَرْجُو : امید دارم
 أتوقَّعُ : آرزو مندم، انتظار دارم

خوبی ، بدی ، ترس ، امید و انتظارم ، همه یادآور اویند.

يُدْكُرُّ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله "الخير" والجملة فعلية
 ن : حرف وقاية
 ه : مفعول به ثانٍ منصوب محلاً
 و : حرف عطف
 و : حرف عطف
 ي : مفعول به منصوب محلاً
 الخَيْرُ : فاعل مرفوع
 الشَّرَّ : معطوف مرفوع
 الَّذِي : معطوف مرفوع محلاً

أخاف : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف
 أرجو : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة على أخاف
 الذي : معطوف مرفوع محلاً بالتبعية من معطوف عليه "الخير"
 أتوقَّعُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف



٧٦- إِذَا رَضِيْتُ عَنِّي كِرَامٌ عَشِيرَتِي
 فَإِذْ ذَاكَ غَضَبَانٌ عَلَيَّ لِئَامُهَا
 ابوالعیناء

رضیت : راضی و خشنود شود
 عَشِيرَةٌ : خانواده ، خاندان
 غَضَبَانٌ : خشمناک ، عصبانی
 کرام (ج کریم) : بزرگ ، بخشنده
 ذاك : آن
 لئام (ج لئيم) : بد خواه ، فرومایه

هرگاه بزرگان و جوانمردان خاندانم از من خرسند شوند ، فرومایگان ، از من خشمگین و عصبانی شوند.

إذا : اسم الشرط دائم الاضافة الى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلقٌ ب : جواب الشرط

رضيتُ : فعل ماضٍ فاعله 'كرام' والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

عتي : جارٌّ و مجرور محلاً، متعلقٌ ب : رضيتُ كرام : فاعل مرفوع

عشيرة : مضافٌ اليه مجرور تقديرًا ف : حرف جواب

إذ ذلك : لفظاً مركب من "إذ" و هي ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلقٌ ب :

رضيتُ ذلك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية مضاف اليه مجرور محلاً

غضبان : خبر مرفوع على : جارٌّ و مجرور متعلقٌ ب : غضبانُ

لنأْمُ : فاعل مرفوع لشبه فعل "غضبان" ها : مضاف اليه و مجرور محلاً



۷۷- وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ وَ فِي الشَّرِّ نَجَاةٌ حِينَ لَا يَنْجِيكَ إِحْسَانُ

شهل بن شيبان الزماني

القصاص : انتقام أولى الألباب : خردمندان

الشّرّ : آزار و بدی کردن

ای خردمندان! زندگی شما در قصاص است و زمانی که نیکی تو را نجات نمی دهد، رهایی در بدی کردن است.

و : حرف حسب ما قبلها

لكم : جارٌّ و مجرور محلاً متعلقٌ ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

في القصاص : جارٌّ و مجرور متعلقٌ ب : محذوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها : کم

حياة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

يا : حرف ندا

أولى : ملحق بجمع المذكر السالم / منادى مضاف منصوب بالياء

الألباب : مضاف اليه مجرور

في الشئ : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

نحاة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

حين : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : نحاة

لاينجي : فعل مضارع منفي (من باب إفعال) فاعله "إحسان" والجملة فعلية مضاف اليه

مجرور محلاً

إحسان : فاعل مرفوع

ك : مفعول به منصوب محلاً



عَلَى بَعْدِ أَنْصَارِي وَقِلَّةِ مَالِي
أبو العلاء المعريّ

٧٨- فَأَصْبَحَتْ مَحْسُودًا بِفَضْلِي وَحَدَهُ

فضل : هنر و برتری

محسوداً : مورد حسادت

بعد : دوری

وحده : تنها

قلة : کمی

أنصار (ج ناصر) : یار، یاور

على رغم دوری دوستان و توشه اندکم ، فقط بخاطر بزرگی و بلند مرتبگی ام
مورد حسادت قرار گرفتتم.

ف : حرف حسب ما قبلها

أصبحت : فعل ناقص ماضٍ ، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة اسمية

محسوداً : خبر منصوب

بفضل : جارّ و مجرور تقدیراً متعلّق ب : محسوداً
 ی : مضاف الیه مجرور محلاً
 وحده : حال مفردة منصوبة صاحبها : فضل
 علی بعد : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها :
 ضمیر "ی" فی "فضلی"
 أنصار : مضاف الیه مجرور تقدیراً
 قلّة : معطوف مجرور بالتَّبَعِيَّة من معطوف علیه "بعد"
 مال : مضاف الیه مجرور تقدیراً
 ی : مضاف الیه مجرور محلاً



وَرَاضٍ بِمَا أُؤْلِيَتْ غَيْرُ مُغَاضِبٍ
 أبو فراس الحمداني

۷۹-وَإِلَّا فِإِنِّي بِالَّذِي جِئْتُ قَانِعٌ

قانع : خرسند
 راضٍ : خشنود
 مؤلّیت : روا داری
 مغاضب : خشمگین

و مگر نه من به آنچه تو بیاوری ، خرسندم ؛ و به هر آنچه در مورد من
 رواداری ، خوشنودم ، نه خشمگین و غضب آلود.

و : حرف حسب ما قبلها
 إلّا : مرکّب من «إن» الشرطية و «لا» و فعل الشرط محذوف
 ف : حرف جواب
 ی : اسم إن المنصوب والجملة اسمية جواب الشرط
 بالذی : جارّ و مجرور محلاً ، متعلّق ب : قانع
 جئت : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية ، صلة عائدها : محذوف
 قانع : خبر مرفوع
 و : حرف عطف

راضٍ : معطوف مرفوع تقدیراً بالتَّبَعِيَّة من معطوف علیه : قانعٌ

ب : حرف جرّ

ماأولیت : “ما” اسم موصول عامّ/مجرور بحرف جارّ متعلّق ب : راضٍ و “أولیت” :

فعل ماضٍ (من باب إفعال)، فاعله ضمير “ت” البارز والجملة فعلية صلة عاندها :

محذوف أو “ما” حرف مصدریّة و مع “أولیت” : مصدر مؤوّل تقدیره : إيلائك،

مجرور و “بإيلاء” : جارّ و مجرور متعلّق ب : راضٍ

غير : خبر بعد خبر

مفاضب : اسم فاعل من باب مفاعلة /مضافٌ اليه مجرور



٨٠- وَ عِبْدٌ عَلَى الْعِلَاتِ يَلْزَمُ نَهْجَهُ

إِذَا اخْتَلَفَتْ بِالْقَوْمِ سُبُلُ الْمَطَالِبِ

الشاعر السابق

العَلَات (ج العَلّة) : بیماری، سبب

يلزم : پیش می گیرد

نهج : راه

سبل (ج سبيل) : راه

المطالب (ج المطلب) : خواست، مقصود، مورد نظر

بنده ای هستم که هرگاه با مردم در اهداف و راههای مورد نظر اختلاف داشته باشم ؛ به هر حال باید راه خود را در پیش گیرم.

و : حرف عطف

عبدٌ : معطوف مرفوع بالتَّبَعِيَّة من معطوف علیه : قانعٌ

على العَلَات : جارّ و مجرور، متعلّق ب : عبدٌ

يلزم : فعل مضارع فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية بالتَّبَعِيَّة

من منعوتها : عبدٌ	نَهَجٌ : مفعولٌ به منصوب
هُ : مضافٌ إليه مجرور محلاً	
إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه	
منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف	
اختلفت : فعل الشرط ماضٍ (من باب افتعال) ، فاعله "سبل" و الجملة فعلية ، مضافٌ إليه	
مجرور محلاً	بالقوم : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : اختلفت
سُبلٌ : فاعل مرفوع	المطالب : مضافٌ إليه مجرور



فِيكَ الْخِصَامُ وَأَنْتَ الْخِصَمُ وَالْحَكْمُ
المتنبّي

٨١- يَا أَعْدَلَ النَّاسِ إِلَّا فِي مَعَامَلَتِي

المعاملة : برخوردار	الخصام : دشمنی
الخصم : دشمن	الحكم : حکم ، قاضی ، داور

ای دادگر ترین مردم (در برخوردارها) ! - جز در برخوردار با من - در تو (خصلت)
دشمنی هست ؛ (چگونه می توانی) تو ، هم دشمن ، و هم داور باشی .

یا : حرف ندا	أعدلٌ : منادی مضاف منصوب
النّاس : مضافٌ إليه مجرور	إلّا : حرف استثناء (حصريّة)
في معاملة : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : محذوف	
ي : مضافٌ إليه مجرور محلاً	
فِيكَ : جارٌّ ومجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً	
الخصام : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسميةٌ	و : حرف حالیه

أنتَ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : "ك" في "فيك"

و : حرف عطف

الخصم : خبر مرفوع

الحكم : معطوف مرفوع



غداً وَ هُوَ مِنْ آرائِهِ فِي كِتَابِ
مجهول

۸۲- إِذَا بَاتَ فِي أَمْرِ يُفَكِّرُ وَحْدَهُ

يُفَكِّرُ : فکر می کند، می اندیشد

بات : شب را به صبح رساند

آراء (ج رأي) : اندیشه ، دیدگاه

غداً : شد

کتائب (ج کتيبة) : لشکر

هرگاه در کاری که به تنهایی می اندیشد ، شب را به صبح برساند : (این گونه)
شود که اندیشه های بسیارش ، همچون لشکری وی را در بر گیرند.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه
منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط "يفكر"

بات : فعل الشرط تام (بمعنى نزل ليلاً) ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة
فعلية مضاف اليه مجرور محلاً في أمر : جار ومجرور متعلق ب : بات

يُفَكِّرُ : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مجرورة

وحده : حال مفردة صاحبها : مير "هو" المستتر في "يفكر" (مؤول الى المشتق تقديره : وحيداً)

غداً : فعل جواب الشرط ناقص اسمه ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية (خبره
محذوف بقرينة الجملة التالية) و : حرف حالية

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير هو المستتر في : غدا

من آراء : جارّ و مجرور متعلّق ب: كئائب ۵ : مضاف اليه مجرور محلاً
 في كئائب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً



۸۳- فالوجهُ مثلُ الصُّبحِ مُبَيضٌ وَ الصُّدغُ مِثْلُ اللَّيْلِ مُسَوِّدٌ

المنبجى

الوجهُ : رخسار، چهره مبيضٌ : سفید، روشن

الصُّدغُ : مو (صدغ : به معنای میان چشم و گوش و کنایه از موی بنا گوش است.)

مسودٌ : سیاه و تاریک

رخسار، همچون سپیده دم، سفید و روشن؛ و گیسو همانند شب، سیاه و تاریک است.

ف : حرف ابتدائية الوجهُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

مثل : اسم متوغّل في الإبهام/خبر مرفوع

مبيضٌ : خبر بعد خبر و : حرف عطف

الصُّدغُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية مثل : خبر مرفوع

مُسَوِّدٌ : خبر بعد خبر مرفوع



۸۴- وَلِي مَنْطِقٌ لَمْ يَرْضَ لِي كُنْهَ مَرِّ لِي عَلَيَّ أَلْنِي بَيْنَ السَّمَائِينَ نَازِلٌ

أبو العلاء المعريّ

كنه : نهایت، سرانجام منطقٌ : زبان و نطق (قدرت بر گفتار)

بين السماكين : بين دو ستاره سماك (رامح و أعزل)

زبانی دارم؛ به خاطر اینکه میان دوستاره سماک (نمادهای پستی و بلندی)،
فرو آمده ام؛ از منزلت و جایگاه من خوشنود نیست.

و : حرف حسب ما قبلها

لی : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

منطق : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمیّة

لم یرض : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة نعتیة

مرفوعة بالتبعية من منعوتها : منطق

لی : جارّ و مجرور متعلّق ب : لم یرض کُنه : مفعول به منصوب

مترل : مضاف الیه مجرور تقدیراً علی : حرف جرّ

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل ن : حرف وقایة

ی : اسم أنّ منصوب محلاً والجملة اسمیة مؤوّلّة إلى المصدر تقدیرها : نزولی و علی نزولی :

جارّ و مجرور متعلّق ب : لم یرض

بین : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : نازل

السّمّاکین : مضاف الیه مجرور بالياء نازل : خبر مرفوع



فَلَمْ أَقْطَعْ بِهِمْ إِلَّا بَنَانِي

قیس بن زهیر العبسیّ

۸۵- فَإِنْ أَكْ قَدْ بَرَدْتُ بِهِمْ غَلِيْلِي

لم أقطع : نبریده ام

إن أك قد بردت : خنک کرده باشم

بنان (واحدھا بنانة) : سر انگشتان

اگر (با کشتن) آنها سوزش دلم را خنک کرده باشم، پس فقط سرانگشتان خود را
بریده ام. (زیرا خویشاوندان و نزدیکان من هستند.)

ف : حرف ابتدائية إن : حرف الشرط

أَكْ : فعل الشرط ناقص مجزوم، اسمه ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (أصله :

أَكْنُ: قد حذفت النون جوازاً للتخفيف) قد : حرف تحقيق

بردتُ : فعل فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية خبر منصوب محلاً

بهم : جارٌّ و مجرور محلاً، متعلِّق ب : بردتُ

غليل : مفعولٌ به منصوب تقديرًا

ي : مضاف إليه مجرور محلاً ف : حرف جواب

لم أقطع : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده، مجزوم، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بهم : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : أقطع إلّا : حرف استثناء

بنان : مستثنى مفرَّغ، بدل منصوب تقديرًا بالتَّبعية من المبدل منه المحذوف تقديره : لم أقطع

بهم شيئاً ي : مضافٌ إليه مجرور محلاً



۸۶- وَ تَرَجِعُ أَعْقَابُ الرَّمَّاحِ سَلِيمَةً

وَ قَدْ حُطِّمَتْ فِي الدَّارِعِينَ الْعَوَامِلُ

أبوالعلاء المعرّي

أعقاب (ج عَقَب) : دنباله

الرَّمَّاح (ج الرَّمح) : نیزه

سليمة : سالم

الدَّارِعِينَ : زره پوشان

العوامل (ج عاملة) : سرنیزه (نزدیک سنان)

حطمت : شکسته شود

دسته و دنباله نیزه ها سالم بازگردند؛ درحالی که سرنیزه ها، در (شکم) زره پوشان خرد شوند.

و : حرف حسب ما قبلها

ترجع : فعل مضارع، فاعله "أعقاب" والجملة فعلية

سليمة : حال مفردة منصوبة صاحبها : أعقاب

و : حرف حالیه

قد : حرف تحقيق

حطمت : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "العوامل" والجملة فعلية حالية منصوبة

صاحبها : أعقاب

الدَّارِعِينَ : مجرور بحرف الجر بالياء

في الدَّارِعِينَ : جازّ ومجرور متعلّق ب: حطمت

العوامل : نائب فاعل مرفوع



۸۷- لِكُلِّ امْرِئٍ شِعْبٌ مِّنَ الْقَلْبِ فَارِغٌ

وَمَوْضِعٌ نَّجْوَى لَا يُرَامُ اِطْلَاعُهَا

ربيعة بن عامر (المسكين الدارمي)

شعب : شكاف، درّه

فارغ : خالی

لايرام : قصد نمی شود، خواسته نمی شود

موضع نجوی : جای راز

هر فردی ، در دلش جای رازی (برای دوستان) دارد که آگاهی و اطلاع از آن ممکن نیست.

لِكُلِّ : جازّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

امرئ : مضاف اليه مجرور

شعب : مبتدا مؤخّر مرفوع والجملة اسمية

من القلب : جازّ ومجرور متعلّق ب : فارغ

فارغ : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : شعب

و : حرف عطف

موضع : معطوف مرفوع بالتبعية من المعطوف عليه (شعب)

نجوی : مضاف الیه مجرور تقدیراً

لایرامُ : فعل مضارع منفی مبنی للمجهول، نائب فاعله “اطلاع” والجملة فعلیة نعتیة، مجرورة

بالتبعية من منعوتها : نجوی اطلاع : نائب فاعل مرفوع

ها : مضاف الیه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنی منصوب لشبه فعل “اطلاع”



۸۸- يظْلُونَ شَتَّى فِي الْبِلَادِ وَ سِرُّهُمْ

إلى صخرة أعيان الرجال انصداعها

الشاعر السابق

يظْلُونَ : باقی می مانند، همچنان کاری را می کنند

شَتَّى : پراکنده البلاد (ج البَلَد) : شهر، کشور

أعيان : ناتوان ساخت، عاجز کرد انصداع : شکافتن

(صاحبان آن رازها آسوده) ، در شهرها پراکنده می شوند ؛ در حالی که رازشان

کویی در سنگی است که مردان از شکافتن آن ناتوانند. (هیچ کس نمی تواند از راز

دوستان غایب من آگاه شود.)

يظْلُونَ : فعل ناقص مضارع، اسم ضمير “او” البارز والجملة فعلیة

شَتَّى : خبر منصوب تقدیراً في البلاد : جارٍ ومجرور متعلق ب : شَتَّى

و : حرف حالیه

سِرٌّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة، حالیه منصوبة صاحبها : ضمير “او” في يظْلُونَ

هم : مضاف الیه مجرور

إلى صخرة : جارٍ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

أعيان : فعل ماضٍ، مبنی علی الفتح المقدّر (من باب إفعال)، فاعله “انصداع” والجملة فعلیة

نعتیة، مجرورة بالتبعية من منعوتها : صخرة

الرَّجَالَ : مفعولٌ به منصوب
انصداع : فاعل مرفوع
ها : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنی مرفوع لشبهه فعل "انصداع"



۸۹- سَحَابٌ خَطَانِي جَوْدُهُ وَ هُوَ مُسَبِّلٌ وَ بَحْرٌ عَدَانِي فَيْضُهُ وَ هُوَ مُفَعَّمٌ
البحتری

سحاب : ابری
جود : باران بسیار
مُسَبِّلٌ : روان، ریزان، بارنده
مُفَعَّمٌ : پر، البریز، خروشان
خطانی : از من گذشت
عدانی : از من گذشت
فیض : ریزش آب

وی ابری، اگر چه بارنده بود، بر من نبارید؛ دریایی، اگر چه خروشان بود، آبش به من نرسید. (هر کس از وی بهره مند شد و من محروم ماندم).

سحاب : خبر مرفوع مبتداً محذوف تقدیره : "هو سحاب" والجمله اسمیة
خطاً : فعل ماضٍ مبنی علی الفتح المقدّر فاعله "جود" والجمله فعلیة نعتیة مرفوعة
ن : حرف وقایة
جوّد : فاعل مرفوع
و : حرف حالیه
ي : مفعولٌ به منصوب محلاً
ه : مضافٌ اليه مجرور محلاً

هو : مبتداً مرفوع محلاً والجمله اسمیة حالیه منصوبه صاحبها : ضمیر "ه" فی جوده، و رابطها :
"و- هو"

مُسَبِّلٌ : خبر مرفوع
بحر : خبر مرفوع لمبتداً محذوف تقدیره : "هو بحر" والجمله اسمیة معطوفة
و : حرف عطف

- عدا : فعل ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر، فاعله "فيض" والجملة فعلية نعتية
 ن : حرف وقاية
 فيض : فاعل مرفوع
 و : حرف حالیه
 هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمير "ه" في "فيضه" و
 رابطها : "و-هو"
 مُفَعَّم : خبر مرفوع



- ۹۰- وَ بَدْرٌ أَضَاءَ الْأَرْضَ شَرْقًا وَ مَغْرِبًا
 وَمَوْضِعُ رِجْلِي مِنْهُ أَسْوَدٌ مُظْلَمٌ
 الشاعر السابق
- أضاء : روشن کرد
 مغرباً : باختر
 رجل : پا
 مُظْلَمٌ : تاریک
 شرقاً : خاور
 موضع : جا
 أسود : سیاه

ماه تمامی (شب چهارده ای) است که سراسر گیتی را روشن کرده در حالی که جای پای من تاریک است.

- بدر : خبر مرفوع للمبتدأ المحذوف تقديره : "هو بدر" والجملة اسمية معطوفة
 أضاء : فعل ماضٍ من باب إضاءة ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً
 و الجملة فعلية نعتية مرفوعة
 شرقاً : بدل تفصیل منصوب بالتبعیة من المبدل منه : الأرض
 و : حرف عطف
 مغرباً : بدل تفصیل منصوب معطوف
 و : حرف حالیه
 موضع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه

منصوبة صاحبها : ضمير "هو" في أضاء و رابطها : "و" رجل : مضاف إليه مجرور تقديرأ
 ي : مضاف إليه مجرور محلاً منه : جارّ و مجرور متعلق ب : أسود
 أسود : خبر مرفوع مظلّم : خبر بعد خبر مرفوع



خَلَّتِ الدُّنْيَا مِنَ الْفِتَنِ

أبونواس

٩١-رَشَأُ لَوْلَا مَلَاخَتُهُ

ملاحة : ملاح، بانمك بودن، زیبایی، دلربایی

رشأ : آهو

الْفِتَنِ (ج الفتنة) : فتنه

خلت : خالی شد

بچه آهویی است که اگر زیبا رویی و دلربایی آن نبود : در دنیا فتنه ای وجود نداشت.

رشأ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو رشأ" والجملة اسمية

لولا : حرف امتناع يتضمن معنى الشرط

ملاحة : مبتدأ مرفوع، خبره محذوف وجوباً تقديره : "موجودة" والجملة اسمية شرطية

ه : مضاف إليه مجرور محلاً

خلت : فعل جواب الشرط، ماضٍ (الكسرة لدفع التقاء الساكنين) مبنى على حذف حرف

العلّة، فاعله "الدنيا" والجملة فعلية (لام الجواب حذفت للضرورة الشعرية)

من الفتن : جارّ و مجرور متعلق ب : خلت

الدنيا : فاعل مرفوع تقديرأ



فِي النَّائِبَاتِ عَلَيَّ مَا قَالَ بُرْهَانَا

قريط بن أنيف

٩٢-لَا يَسْأَلُونَ أَخَاهُمْ حِينَ يَنْدُبُهُمْ

لايسألون : نمی خواهند
يندبُ : پناه می برد
التائبات (ج التائبة) : حادثه، رویداد
برهاناً : برهان

(دوستان) از هم نوع خویش که در سختی ها به آنان پناه آورده است، به خاطر گفته اش، دلیل روشنی نمی خواهند. (به محض فراخوانی - بی چون و چرا - خواسته او را پاسخ گویند.)

لايسألون : فعل مضارع منفي، فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية

أخا : مفعولٌ به منصوب بالألف هم : مضاف إليه مجرور محلاً

حينَ : اسم دائم الإضافة معرب / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلقٌ ب : لايسألون

يندبُ : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضافٌ إليه، مجرور محلاً

هم : مفعولٌ به منصوب محلاً في التائبات : جارٌّ ومجرور متعلقٌ ب : يندبُ

على : حرف جر

مآقال : "ما" اسم موصول عام، وقال : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

(مفعوله محذوف) والجملة فعلية، صلة، عائدها : محذوف، أو "ما" حرف مصدرية مع "قال"

مصدر مؤولٌ تقديره : قوله : مجرور بحرف جارٌّ و "على قوله" : جارٌّ ومجرور متعلقٌ ب :

لايسألون

برهاناً : مفعولٌ به ثانٍ، منصوب لفعل "يسألون"



دُمُوعُ التَّصَابِي فِي خُدُودِ الْخِرَائِدِ

البحترى

۹۳- شَقَائِقُ يَحْمِلُنَ النَّدَى فَكَأَنَّهَا

شَقَائِقُ : گل شقائق (لاله)

الندى : شبنم

دموع (ج دمع) : اشک

التصابي : عاشقانه

خُدود (ج خَدَّ) : گونه ، رخسار الخرائد (ج الخريدة) : دوشیزه شرمگین

کل شقایق (لاله ها) که شبینم بر روی آنها نشسته است ، گویی اشک های عاشقانه ای می باشد که بر روی گونه های دوشیزگان بسیار شرمگین نشسته است.

شقائق : خبر مرفوع تقدیره : هی شقائق و الجملة اسمیه

یحملن : فعل فاعله ضمیر "ن" البارز والجملة فعلیه نعتیه

التدی : مفعول به منصوب تقدیراً ف : حرف عطف

کأن : حرف مشبّهة بالفعل ها : اسم كأن ، منصوب محلاً والجملة اسمیه

دموع : خبر مرفوع التصایي : مضاف الیه مجرور تقدیراً

فی خدود : جارّ و مجرور ، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبه صاحبها : دموع



۹۴- وَ الدَّهْرُ لَيْسَ بِنَاجٍ مِنْ حَوَادِثِهِ صُمُّ الْجِبَالِ وَلَا ذُو الْعُصْمَةِ الصَّدْعُ

أبو ذؤيب الهذلي

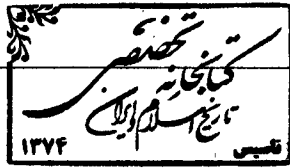
صَمَّ (ج أصمّ) : سخت الجبال (ج الجبل) : کوه

ذوالعصمة : بازو سفید الصدع : بز کوهی

از حوادث و پیشامدهای روزگار، کوه سخت و بز کوهی سپید بازو هم در امان نیست (هیچ جاندار و بی جانی - هرچند توانا، تنومند و گریز پا هم باشد - نجات پیدا نمی کند.)

و : حرف حسب ما قبلها الدهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیه

لیس : فعل ناقص، اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیه، خبر مرفوع محلاً



ب : حرف جرّ (للتوكيد)

ناج : مجرور تقدیراً لفظاً و خبر ليس معنى منصوب محلاً

من حوادث : جارّ و مجرور متعلّق ب : ناج صمّ : فاعل مرفوع لشبهه فعل "ناج"

الجبال : مضاف إليه مجرور و : حرف عطف

لا : حرف نفی زائد (للتوكيد)

ذو : معطوف مرفوع بالواو بالتبعية من معطوف عليه : صمّ

العصمة : مضاف إليه مجرور الصّدع : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : ذو



۹۵- إِنْ أَوْلَى الْبَرِيَّةِ طُرّاً أَنْ تُوَاسِيَهُ عِنْدَ السُّرُورِ الَّذِي وَاسَاكَ فِي الْحُزَنِ

إبراهيم الصّوّلى

أولى : سزاوارترین، شایسته ترین مردم البریّة : مردم

طراً : همگی أن تواسیه : با او همدردی کنی

السُّرُورِ : شادی الحزن : ناراحتی، درد

برترین و شایسته ترین مردم آن شخص است که به هنگام شادی، کسی را که در اندوه و ماتم با وی همدردی کرده است، در شادی هایش شریک گرداند.

أولى : اسم "إن" منصوب تقدیراً و الجملة اسمية

طراً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : الناس (طراً = جميعاً)

أن تواسي : فعل مضارع (من باب مفاعلة) منصوب، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية، مصدر مؤوّل تقديره : "المواساة" خبر مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

عند : ظرف زمان أو مفعول فيه، منصوب محلاً، متعلّق ب : تواسي

الَّذِي : اسم موصول خاصّ / بدل منصوب محلاً بالتَّبَعِيَّةِ من المبدل منه «ه» في «تواسيه»
 واسيَ : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر (من باب مفاعلة) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه
 جوازاً والجملة فعليةٌ صلة ،عائدها : ضمير هو المستتر فيه
 كُ : مفعولٌ به منصوب محلاً
 في الحزن : جارٌّ و مجرور ،متعلّق ب : واسي



مَنْ كَانَ يَأْلِفُهُمْ فِي الْمَنْزِلِ الْحَشِينِ
 الشّاعِر السّابِق

۹۶- إِنْ الْكِرَامِ إِذَا مَا أَسْهَلُوا ذَكَرُوا

الكرام(ج الكريم) : بزرگ ،بخشنده،جوانمرد
 أسهلوا : به آسایش رسیدند
 ذكروا : به یاد آوردند
 كان يألفهم : آنان را همراهی می کرده
 المنزل : جا، مکان
 الحشن : سخت ،دشوار

قطعا" بزرگواران ،هرگاه به آسایش و رفاه برسند ،یار و یاور دوره سخت
 زندگیشان را به یاد خواهند آورد.

إذاً : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه
 منصوب محلاً ،متعلّق ب : جواب الشرط "ذكروا" ("ما" حرف زائد)
 أسهلوا : فعل الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "او" البارز فيه و الجملة فعلية
 ،مضافٌ اليه مجرور محلاً

ذكروا : فعل جواب الشرط ماضٍ ،فاعله ضمير "او" البارز فيه والجملة فعليةٌ

مَنْ : اسم موصول عامّ/مفعولٌ به منصوب محلاً

كان : فعل ناقص ماضٍ،اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ صلة عائدها :

ضمیر هو المستتر فيه

يَأْلَفُ : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجمله فعلية، خبر منصوب محلاً
هم : مفعول به منصوب محلاً
في المنزل : جارّ و مجرور، متعلّق ب : يألف
الحشن : نعت مجرور بالتبعية من منوعته : المنزل



وَلَا نَلُوْمُكُمْ أَنْ لَا تُحِبُّونَا

فضل بن عباس

لانلومكم : شما را ملامت نمی کنیم

۹۷-اللّٰهُ يَعْلَمُ أَنَّا لَا نُحِبُّكُمْ

لانحِبكم : شما را دوست نمی داریم

لا تُحِبُّونَا : ما را دوست نمی دارید

خدا می داند که شما را دوست نداریم ؛ و شما را هم - از اینکه ما را دوست
ندارید- سرزنش نمی کنیم .

اللّٰهُ : مبتدأ مرفوع والجمله اسمية

يعلمُ : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجمله فعلية، خبر مرفوع محلاً
أنا : حرف مشبّهة بالفعل (أصله أننا قد حذفت التّون للسهولة في القراءة) و "نا" اسم "إن"،
منصوب محلاً والجمله اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً

لانحِبُّ : فعل مضارع منفى (من باب إفعال) فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجمله
فعلية، خبر مرفوع محلاً
كُمْ : مفعول به منصوب محلاً

و : حرف عطف

لانلوم : فعل مضارع منفى، فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجمله فعلية معطوفة

أَنْ : حرف مصدرية

لا تُحِبُّونَا : فعل منصوب، فاعله ضمير "واو" البارز والجمله فعلية مصدر مؤوّل تقديره : عدم

حُبُّكُمْ (منصوب على نزع الخافض) نا : مفعول به منصوب محلاً



٩٨- وَ إِنِّي لَقَوْلٌ لِّذِي الْبَيْتِ مَرْحَبًا وَ أَهْلًا إِذَا مَا جَاءَ مِنْ غَيْرِ مَرَّصِدٍ
حسّان بن ثابت

ذِي الْبَيْتِ : درد دل كنده، غمگین
أَهْلًا وَ مَرْحَبًا : خوش آمدید
مرصد : قصد سوء، کمین

اگر اندوهگین و درد دل كنده - بدون نیت و قصدی بد، (با خوش نیتی) - پیش من آید، به او بسیار خوشآمد می گویم.

و : حرف حسب ماقبلها ي : اسم إنَّ منصوب محلاً والجملة اسمية

ل : حرف ابتداء (مزحلقة) قَوْلٌ : خبر مرفوع

لِذِي : جارٍ و مجرور بالياء متعلّق ب : «قَوْلٌ» البتّ : مضاف اليه مجرور

مَرْحَبًا : مفعولٌ مطلق تأكیدی منصوب (أَرْحَبَ مَرْحَبًا) عامله محذوف والجملة فعلية

مفعول به منصوب محلاً لشبهه فعل "قَوْلٌ" و : حرف عطف

أَهْلًا : معطوف منصوب

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

جاء : فعل الشرط ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه

مجرور محلاً من غير : جارٍ و مجرور متعلّق ب : محذوف

شبه الجملة حال منصوبة محلاً صاحبها : ضمير هو المستتر في الفعل

مرصد : مصدر ميمي /مضاف اليه مجرور



۹۹- جَادُوا بِأَنْفُسِهِمْ فِي حُبِّ سَيِّدِهِمْ وَالْجُودُ بِالنَّفْسِ أَقْصَى غَايَةِ الْجُودِ

مسلم بن ولید (صریح الغوانی)

جادوا : بخشیدند

سید : سرور

الجود بالنفس : جان بر کف نهادن

غایة : نهایت، مقصود

جَادُوا : بخشیدند

حُبَّ : دوستی

الجودُ : نیکی کردن، جود، کرم

أقصى : بالاترین

جان خود را در راه دوستی سرورشان فدا کردند؛ چرا که ایثارگری (جان خود را فدا کردن)، نهایت بخشش و جوانمردی است.

جادوا : فعل ماضٍ فاعله ضمير "او" البارز فيه والجملة فعلية

بأنفس : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : جادوا هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً

في حبَّ : جارٌّ و مجرور، متعلِّق ب : جادوا

سید : مضافٌ اليه مجرور و : حرف عطف

الجودُ : مبتدأ مرفوع والجملة فعلية بالنفس : جارٌّ و مجرور، متعلِّق ب : الجود

أقصى : خبر مرفوع تقديراً غایة : مضافٌ اليه مجرور



تَبَسَّمُ عَنْهَا الْإِنْسَاتُ الْكَوَاعِبُ

أبوالفرج محمد الكاتب

ثغور (ج ثغر) : دندان

الإنسات (ج الأنسة) : دختر، دوشیزه

۱۰۰- كَانَ أَفَاحِيهَا تُغُورُ نَقِيَّةً

أفاحي (ج أفحوان) : گل بابونه

نقية : پاک

الكواعب (ج الكاعب) : بالغ، پستان برآمده

گویا گل های بابونه (آن مرغزار) ، دندان های سپید و پاکیزه ای هستند که دختران بالغ (نارپستان) با آن لبخند می زنند.

کأنَ : حرف مشبّهة بالفعل أقاحي : اسم كأن منصوب والجملة اسمية

ها : مضاف اليه مجرور محلاً ثغورٌ : خبر مرفوع

نقية : نعت مرفوع

تبسمٌ : (أصله تتبسم، قد حذفت التاء للتخفيف)، فعل مضارع فاعله "الآنسات" والجملة

فعلية نعتية، مرفوعة بالتبعية من منعوتها : ثغور

عنها : جارّ ومجرور متعلّق ب : تبسم الآنسات : فاعل مرفوع

الكواعب : نعت مرفوع



ولا في وِدادٍ غيرِ وُدِّكَ مرغَبُ

مجهول

۱۰۱- فَمَا بِلادٍ غيرِ أرضِكَ حاجةٌ

حاجة : نیاز

أرض : زمین ، دیار

وُدّ : دوستی

وِداد : دوستی

مرغَب : رغبتی، علاقه ای، تمایلی

به کشورها، فقط به سرزمین تو نیاز داشته ، و در دوستی ها، تنها به دوستی با تو علاقه دارم .

ف : حرف ابتدائية

ما : حرف شبیهه بلیس (بطل عملها بسبب تقدیم خبرها)

بلاد : مجرور لفظاً، خبر مقدم معنی مرفوع

ب : حرف جرّ

غیر : نعت مجرور	أرض : مضاف الیه مجرور
ك : مضاف الیه مجرور محلاً	حاجة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية
و : حرف عطف	لا : حرف زائد لتوكید التّقی
في وداد : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً	
غیر : نعت مجرور	ودّ : مضاف الیه مجرور
ك : مضاف الیه مجرور محلاً	مرغب : مبتدأ مؤخر ، مرفوع والجملة اسمية



۱۰۲- يَا عَادِلِي إِنَّ بَعْضَ اللَّوْمِ مَعْنَفَةٌ وَ هَلْ مَتَاعٌ وَإِنْ بَقِيَتْهُ بَاقٍ
تَأْبَظُ شَرًّا

عادل : نکوهش کننده ، سرزنش گر	اللّوم : سرزنش
معنفة : زورگویی ، خشونت	بقيت : باقی گذاری
باق : جاودان ، باقیمانده	

ای سرزنشگر من! بدون تردید برخی سرزنش ها، درشتی و زورگویی است؛ آیا کالایی ماندنی است، هرچند آنرا مصرف نکنی؟!

يا : حرف ندا	عادل : منادی مضاف منصوب تقدیراً
ي : مضاف الیه مجرور محلاً	بعض : اسم أن منصوب والجملة اسمية
اللّوم : مضاف الیه مجرور	معنفة : مصدر ميمي / خبر مرفوع
و : حرف عطف	هل : حرف استفهام
	متاع : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : هو متاع والجملة اسمية
و : حرف حالیه	إن : زائدة وُصليّة (بعدها ليس جواب لها)

بَقِيَتْ : فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية حالية منصوبة
صاحبها : ضمير هو المحذوف (المبتدأ)

ه : مفعول به منصوب محلاً
باق : نعت مرفوع تقدير آل "متاع"



۱۰۳- وَ قَدْ يَعْقِلُ الْقَلُّ الْفَتَى دُونَ هَمِّهِ وَ قَدْ كَانَ لَوْلَا الْقَلُّ طَلَّاعٌ أَنْجِدِ
أبو الفتح الضبي

يعقل : مانع می شود القل : تنگدستی

الفتى : جوان طلاع أنجد : بلند مرتبه ، دارای مقام بلند

گاهی تنگدستی، جوان را از تلاش و کوشش باز می دارد؛ در حالی که اگر
تنگدستی نبود، وی به مرتبه و مقام بلندی می رسید.

و : حرف حسب ما قبلها قد : حرف تقلیل

يعقل : فعل مضارع ، فاعله "القل" والجملة فعلية

الفتى : مفعول به منصوب تقديرًا

دون : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : يعقل

هم : مضاف إليه مجرور و : حرف حالیه

قد : حرف تحقيق

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة

صاحبها : الفتى لولا : حرف للامتناع يتضمن معنى الشرط

القل : مبتدأ مرفوع خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطية معترضة (جواب الشرط محذوف)

طلّاع : خبر كان منصوب أنجد : مضاف إليه مجرور



۱۰۴- فَلَا وَ أَيْبِكَ مَا فِي الْعَيْشِ خَيْرٌ وَ لَا الدُّنْيَا إِذَا ذَهَبَ الْحَيَاءُ

أبوتمام

وأيبك : به جان پدرت سوگند
الحیاء : آبرو

به جان پدرت سوگند! اگر آبروی آدمی برود، در زندگی و دنیا، خیر و خوبی نخواهد دید.

ف : حرف ابتدائية لا : حرف نفی

و : حرف جر للقسم أي : مجرور بالياء

وأي : جارّ و مجرور متعلّق ب : الفعل القسم المحذوف تقديره : أقسم

ما : حرف نفی شبیه ب "لیس"، بطل عملها بسبب تقدیم خبرها علی اسمها

في العیش : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

خیر : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

و : حرف عطف لا : زائدة لتوكید النفی

الدنيا : معطوف مجرور تقدیراً بالتبعية من معطوف عليه "العیش"

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جوابه المحذوف

ذهب : فعل فاعله "الحياء" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

الحياء : فاعل مرفوع



وَيَرَى الْجَبَانَ هَالِكَةً فِي حَرْبِهِ

أبوالفرج الكاتب

۱۰۵- يَطْوِي الْحَرِيصُ الْأَرْضَ فِي طَلَبِ الْعُلَى

یطوي : می پیماید

الحريص : آزمند ، طمعکار

الجبان : ترسو

حرب : مبارزه ، جنگ

آزمند و حریص ، زمین را در پی ثروت و توانگری می پیماید ؛ در حالی که ترسو ، نابودی و مرگ خود را در مبارزه و جنگ با آن می بیند.

یطوي : فعل مضارع فاعله "الحريص" والجملة فعلية

الأرض : مفعولٌ به منصوب

في طلب : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : يطوي

العلي : مضاف اليه مجرور تقديرًا و : حرف عطف

يري : فعل مضارع فاعله "الجبان" والجملة فعلية معطوفة

الجبان : فاعل مرفوع هلاك : مفعول به منصوب

ه : مضاف اليه مجرور محلاً في حرب : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : يري



وَأَلْمَسْتُ مَحْتَوِّمٌ فَلَا تَحْفِلُ بِهِ

١٠٦- الرِّزْقُ مَقْسُومٌ فَلَا تَرْحَلْ لَهُ

الشاعر السابق

لا ترحل : کوچ نکن

مقسوم : تقسیم شده

محتوم : حتمی است

الموت : مرگ

لا تحفل : باک مدار ، مترس ، پروا نکن

... روزی انسان تقسیم شده است ؛ از این روی به خاطر آن کوچ مکن و مرگ

حتمی است ؛ پس از آن باکی نداشته باش

مقسوم : خبر مرفوع

الرِّزْق : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

ف : حرف نتیجه

لا ترحل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

له : جارّ ومجرور متعلّق ب : لا ترحل و : حرف عطف

الموت : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

ف : حرف نتیجه

محتوم : خبر مرفوع

لا تحفل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

له : جارّ ومجرور متعلّق ب : لا تحفل



لَوْ ذَاقَهَا لَبِكَى مَا عَاشَ وَ انْتَحَبَا

المنتبى

۱۰۷- اذَاقَنِي زَمَنِي بَلَوِي شَرَقْتُ بِهَا

بلوي : سختی ، مصیبت

أذاق : چشاند

ذاق : چشید

شرقت : گلوگیر شدم

انتحب : ناله سر داد

بكي : گریست

عاش : زندگی کرد

روزگار و زمانه به من بلایی چشاند که گلوگیر شدم ؛ اگر خود روزگار و زمانه ، این بلا را می چشید تا عمر داشت ، می گریست و ناله سر می داد.

أذاق : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله "زمن" والجملة فعلية

ي : مفعول به منصوب محلاً

ن : حرف وقایه

ي : مضاف إليه مجرور محلاً

زمن : فاعل مرفوع تقدیراً

بلوي : مفعول به ثانٍ منصوب تقدیراً

شرقت : فعل ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية نعتية منصوبة محلاً بالتبعية من

منعوتها : بلوى
بها : جارّ و مجرور متعلّق ب: شرقت

لو : حرف الشرط غير جازم

ذاق : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ها : مفعولٌ به منصوب محلاً
ل : حرف جواب

بكي : فعل جواب الشرط ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية
ما : حرف مصدرية زمانية

عاش : فعل ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مصدر مؤول تقديره :

مدّة عيشه، ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً

و : حرف عطف

انتحب : معطوف على "بكي" (و الالف للضرورة الشعرية)



جَرَيْتُ مَعَ الزَّمَانِ كَمَا أَرَادَا

أبو العلاء المعريّ

١٠٨- وَلَمَّا أَنْ تَجَهَّمَنِي مُرَادِي

مراد : مراد، مطلوب

تجهّم : ترشويى كرد

جريت : راه آمدم، کنار آمدم

هرگاه روزگار به کام من نبود، به ناچار، طبق خواسته روزگار با او کنار آمدم.

و : حرف حسب ما قبلها

لما : اسم دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط (جريت)

أن : حرف زائدة (سبقته لما)

تجهّم : فعل الشّرط ماضٍ (من باب تفعّل) فاعله "مراد" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً
 ن : حرف وقاية
 ي : مفعول به منصوب محلاً
 مراد : فاعل مرفوع تقديراً
 ي : مضاف اليه مجرور محلاً
 جريت : فعل جواب الشّرط ماضٍ، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية
 مع : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : جريت
 الزمان : مضاف اليه مجرور
 ل : حرف جرّ
 كما : جارّ و مجرور

ماأرادا : "ما" اسم موصول عامّ / مجرور بحرف جارّ محلاً، "كما" : جارّ و مجرور متعلّق ب
 : جريت و "أراد" : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً
 والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير هو المستتر فيه أو ما : حرف مصدرية و مع أراد :
 مصدر مؤوّل تقديره : إرادته و "كإرادة" : جارّ و مجرور متعلّق ب : جريت (والألف
 للضرورة الشعرية)



والأذنُ تعشّقُ قَبْلَ العَيْنِ أحياناً

بشّاربن برد

۱۰۹- يَا قَوْمِ أَدْنِيَ لِبَعْضِ الْحَيِّ عَاشِقَةٌ

بعض : یکی

أذن : گوش

عاشقة : عاشق ، دوستدار

الحيّ : محله ، قبيله

أحياناً (ج الحين) : گاهی

ای خویشاوندان! گوش من عاشق یکی از افراد محله (قبيله) است زیرا، گاهی
 گوش پیش از چشم عاشق می شود. (پیش از اینکه او را ببیند، به خاطر شنیدن
 وصفش، به او عشق می ورزد.)

یا : حرف ندا

قوم : منادی مضاف منصوب تقدیراً (أصله یا قَوْمِ)

أذن : مبتدأ مرفوع تقدیراً والجملة اسمیة ی : مضاف الیه مجرور محلاً

لبعض : جارّ و مجرور متعلّق ب : عاشقة عاشقة : خبر مرفوع

و : حرف عطف الأذن : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة

تعشق : فعل مضارع فاعله ضمیر "هی" المستتر فیهِ جوازاً والجملة فعلیة خبر مرفوع محلاً

قبل : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعول فیهِ ، منصوب متعلّق ب : تعشق

العين : مضاف الیه مجرور

أحياناً : ظرف زمان أو مفعول فیهِ منصوب متعلّق ب : تعشق



مَا كَانَ يُرْجِيهِ مَعَ الْأَحْبَابِ

۱۱۰- وَالَّذِي أَيَّامِ الْفَتَىٰ وَ أَحَبُّهُ

مجهول

أیام (ج یوم) : روز، روزگار

الذّ : لذتبخش ترین

الأحباب (ج الحبيب) : دوست

یزجی : به سر می برد، می گذراند

خوش ترین و دلپذیر ترین روزگار جوانی ، آن زمانی است که (جوان) با دوستان سپری می کند.

الذّ : مبتدأ مرفوع والجملة فعلیة

و : حرف حسب ماقبلها

الفتی : مضاف الیه مجرور تقدیراً

أیام : مضاف الیه مجرور

و : حرف عطف

أحبّ : معطوف مرفوع بالتبعية من معطوف علیه : الذّ

هُ : مضاف الیه مجرور محلاً

ما كانَ : "ما" اسم موصول عام/خبر مرفوع محلاً و "كانَ" : فعل ناقص اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، صلة عائدها : "ه" في "يزجيه" أو "ما" حرف مصدرية مع "كانَ" مصدر مؤول تقديره : "كونه" خبر مرفوع محلاً : ألدَّ يزجي : فعل مضارع (من باب إفعال) ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، خبر منصوب محلاً
 هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً
 مع : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلقٌ ب : يزجي
 الأحباب : مضافٌ إليه مجرور



صَدَّءُ اللَّئَامِ وَ صَيْقَلُ الْأَحْرَارِ

قرواش بن المقلد

۱۱۱- لِلَّهِ دَرُّ النَّائِبَاتِ فَإِنَّهَا

النائبات (ج النائبة) : حادثه، مصیبت

درّ : خیر ، نیکی

اللئام (ج اللئيم) : فرومایه، پست

صدءُ : زنگ

الأحرار (ج حرّ) : آزاده

صیقل : صیقل

خدایا ! حوادث روزگار چقدر بسیار است !! که زنگی برای فرومایگان ، و صیقلی برای آزادگان است.

لله : جارّ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

درّ : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

التائبات : مضافٌ إليه مجرور (كلّ العبارة للتعجب)

إن : حرف مشبّهة بالفعل

ف : حرف سببیه

صدءُ : خبر مرفوع

ها : اسم إنّ منصوب محلاً والجملة اسمية

و : حرف عطف

صیقلُ : معطوف مرفوع



۱۱۲- قَلِيلُ الْمَالِ تَصْلِحُهُ فَيَبْقَى

وَلَا يَبْقَى الْكَثِيرُ مَعَ الْفَسَادِ

جریرین عبدالمسیح

قلیل المال : مال اندک

تصلحُ : به نیکی به دست آری

دارایی اندکی را که به نیکی و صلاح بدست آری، جاودانه خواهد ماند ولی ثروت نامشروع و غیر قانونی از دست خواهد رفت.

قلیل : مشغولُ عنه، مبتدأ مرفوع والجملة اسمیةُ أو مفعولُ به منصوب

تصلحُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً و

الجملة فعلیةُ خبر مرفوع محلاً ۵ : مشغولُ به، مفعولُ به منصوب محلاً

فَ : حرف نتیجه

یبقی : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة

و : حرف حالیه لا : حرف نفی

یبقی : فعل مضارع فاعله "الکثیر" والجملة فعلیةُ حالیه منصوبةُ صاحبها : المال

مع : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعولُ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : لا یبقی

الفساد : مضافُ الیه مجرور



۱۱۳- فَإِنْ حَلَّ أَرْضًا عَاشَ فِيهَا بِعَقْلِهِ

وَمَا عَاقِلٌ فِي بَلَدَةٍ بِغَرِيبٍ

مجهول

حلّ : اقامت کند

أرضاً : سرزمین

عاقِلٌ : خردمند

عاش : زندگی کند

بلدَة : شهری

اگر (خردمند و عاقل) در جایی اقامت گزیند، به خاطر خرد خود زندگی کند؛ در حالی که وی در هیچ شهری غریب و بیگانه نیست.

حلّ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية أَرْضاً: مفعولٌ به منصوب

عاش : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً والجملة فعلية

فيها : جارٌّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : عاش بعقل : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : عاش

و : حرف عطف ما : حرف شبیه ب "لیس"

عاقل : اسم ما مرفوع والجملة اسمية في بلدة : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : غریب

ب : حرف جرّ زائد (للتوكيد) غریب : مجرور لفظاً و خبر معنی منصوب



۱۱۴- وَ الدَّهْرُ ذُو دَوْلٍ تَنْقَلُ فِي الْوَرَى

أَيَّامُهُنَّ تَنْقَلُ الْأَفْيَاءِ

البحتری

دَوْل (ج دولة) : چرخش، دولت، بخت

تنقل : جابجا می شود

الورى : مردم

الأفياء (ج الفیء) : سایه

روزگار، فراز و فرود (گردش ها و چرخش هایی) دارد که روزهایش در میان مردم چون سایه جابجا می شوند.

و : حرف حسب ماقبلها

الدَّهْر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

ذو : (بمعنی صاحب)، من الأسماء الخمسة / خبر مرفوع بالواو

دول : مضافُ اليه مجرور

تنقل : (أصله تنقل)، فعل مضارع (من باب تفعل)، فاعله “أيام” والجملة فعلية نعتية مجرورة

بالتبعية من منعوتها : دول

في الوري : جارٌّ ومجرور، متعلّق ب : تنقل

أيام : فاعل مرفوع

هنّ : مضافُ اليه مجرور محلاً

تنقل : مفعول مطلق نوعى منصوب

الأفياء : مضافُ اليه مجرور



وَ اشْتَرَا الْحَمْدَ أَعْلَى مَرِيحٍ

١١٥- نَشْتَرِي الْحَمْدَ بِأَعْلَى صَفْقَةٍ

الأعشى الأكبر

اشترى : خريدن

صفقة : قيمت (معامله)

مريح : سود

مدح و ستايش را به بالاترين قيمت مى خريم : (زيرا) خريدن ستايش ، بيشترين سود را در پى دارد.

نشترى : فعل مضارع (من باب افتعال)، فاعله ضمير “نحن” المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

الحمد : مفعولٌ به منصوب

بأعلى : جارٌّ ومجرور، متعلّق ب : نشترى

صفقة : مضاف اليه مجرور

و : حرف عطف

اشترى : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

الحمد : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنىً منصوب لشبه فعل “اشترى”

أعلى : خبر مرفوع تقديرأ

مريح : مصدر ميمي /مضافُ اليه مجرور



وَ كَرَى فِي ذَلِكَ سَعْيَ الْمُنْجِحِ

١١٦- نَبْتِي الْمَجْدَ وَ نَسْمُو لِلْعُلَى

الشاعر السابق

نبتی : بنیاد می نهیم
 نسمو : بالا می رویم
 سعی : کوشش
 المنجح : کامیاب

بزرگی و مجد را بنا می کنیم و به سوی بلند مرتبگی گام بر می داریم و در آن ،
 تلاش و کوشش کامیاب را می بینیم.

نبتی : فعل مضارع (من باب افتعال)، فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
 المجد : مفعول به منصوب
 و : حرف عطف

نسمو : فعل مضارع، فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
 للعلی : جارّ و مجرور متعلّق ب : نسمو
 و : حرف استثنائية

نری : فعل مضارع فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
 في ذلك : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : نری
 سعی : مفعول به منصوب

المنجح : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "سعی"



۱۱۷- لَا تُجَلِّ بِالْخُطُوبِ مَا دُمْتَ حَيًّا
 كَلِّ خُطْبِ سِوَى الْمَنِيَّةِ سَهْلُ
 مجهول

لاتبل : میندیش، پروا نکن

الخطوب (ج الخطب) : دشواری، حوادث نامطلوب روزگار

سوي : غیر، به جز
 المنية : مرگ

تا زنده ای ، به پیش آمدهای روزگار میندیش ؛ زیرا هر پیش آمدی ، به جز مرگ
 آسان است.

لا تَبْلُ : (أصله لا تَبَالٍ وقد حذف الألف للتخفيف) فعل مضارع (من باب مفاعلة) مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بالخطوب : جارٍ ومجرور متعلّق ب : لا تَبْلُ ما : حرف مصدرية زمانية

دمت : فعل ماضٍ ناقص (لأنّ "ما" المصدرية الزمانية سبقتُهُ) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية و "مادمت" : مصدر مؤوّل تقديره : "مدّة دوامك" ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب

محلّاً متعلّق ب : لا تَبْلُ حياً : خبر " ما دام " منصوب

كلّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

سوى : اسم استثناء : مستثنى متّصل موجب، منصوب تقديراً

النية : مضاف اليه مجرور سهل : خبر مرفوع



وَسَلَّتْ يَدُ الْأَيَّامِ كَمْ تَتَقَلَّبُ
مجهول

۱۱۸- فَسُحِقًا لِدَهْرٍ سَاوَرْتِي هُمُومُهُ

ساورت : هجوم آورده اند

سُحِقًا : نابود باد

سَلَّتْ : خشك شود

هُمُوم (ج هم) : غم

تَتَقَلَّبُ : دگرگون می شود، فراز و فرود دارد

روزگار و زمانه نابود باد که غم ها و اندوه هایش مرا در برگرفته اند و دست روزگار خشک شود که چقدر فراز و فرود دارد !!

ف : حرف حسب ما قبلها

سُحِقًا : مفعول مطلق منصوب عامله : محذوف تقديره : "سُحِقَهُ سُحِقًا" والجملة فعلية

لِدَهْرٍ : جارٍ ومجرور متعلّق ب : سُحِقًا

ساورت : فعل فاعله "هموم" والجملة فعلية نعتية

ن : حرف وقایة

ي : مفعول به منصوب محلاً

هموم : فاعل مرفوع

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

و : حرف عطف

شُلت : فعل ماضٍ مبني للمجهول نائب

فاعله "يد" و الجملة فعلية (دعائية)

يد : نائب فاعل مرفوع

كم : اسم كناية / مفعول مطلق بالتبابة منصوب محلاً (تميزه محذوف)

تنقلب : فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية



۱۱۹- يَهُمُّ اللَّيَالِي بَعْضُ مَا أَنَا مُضْمَرٌ

وَ يُثْقَلُ رَضْوَى دُونَ مَا أَنَا حَامِلٌ

أبوالعلاء المعرّي

يَهُمُّ : غمگین کند

الليالي (ج الليلة) : شب (دراينجا روزگار)

مضمر : پنهان کننده

يُثْقَلُ : سنگین می کند

رضوى : نام کوهی است

حامل : متحمل ، حمل کننده، کشنده

برخی غم های دل من ، روزگار را پریشان حال و نگران می سازد ؛ در حالی که

تحمل کوه ((رضوی)) از من کمتر است. (بار سنگینی را به دوش می کشم.)

يَهُمُّ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "بعض" والجملة فعلية

الليالي : مفعول به منصوب

بعض : فاعل مرفوع

ما : اسم موصول عامّ / مضاف اليه مجرور محلاً

أنا : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية صلة عائدها : محذوف

مضمر : اسم فاعل من باب إفعال / خبر مرفوع و : حرف عطف

يُثْقَلُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

رضوي : مفعول به منصوب تقديرأ

دون : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : يتقل

ما : اسم موصول عام / مضاف اليه مجرور محلاً

أنا : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية صلة عائدها : محذوف حامل : خبر مرفوع



١٢٠- رَهَوْتُ الْخُطُوبَ عَلَى حَتَّى كَأَنِّي صِرْتُ أَمْنَحُهَا الْوِدَادَا

الشاعر السابق

هوتت : آسان گرفتم

الخطوب (ج الخطب) : كاريزرگ، مصيبت، سختی

على : برخودم صرت : شدم

أمنح : پيمان بستم الوداد : دوستی

ناملايمات روزگار را به خود آسان گرفتم ؛ گویی كه با آنها ، پيمان دوستی بسته‌ام.

و : حرف عطف هوتت : فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله

الخطوب : مفعول به منصوب ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

على : جاز و مجرور متعلق ب : هوتت حتى : حرف ابتداء

كان : حرف مشبهة بالفعل ي : اسم كأن منصوب محلاً والجملة اسمية

صرت : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية خبر إن مرفوع محلاً

أمنح : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر صار منصوب محلاً

ها : مفعول به منصوب محلاً

الودادا : مفعول به ثانٍ منصوب (والألف للضرورة الشعرية)



۱۲۱- أُنْكِرُهَا وَ مَنَّبِئُهَا فُوَادِي

وَ كَيْفَ تُنْكِرُ الْأَرْضُ الْقَتَادَا

الشاعر السابق

أنکر : نادیده گیرم

منبت : محل رویش ورستن، رستنگاه

فُوَاد : دل

تُنْكِرُ : نادیده می گیرد

القتاد : گیاه خاردار

آیا در حالی که رستنگاه (ناملايمات) ،دل من است ؛آنها را نادیده بگیرم !! چگونه زمین ،گیاه خاردار را نادیده بگیرد!!

أ : حرف استفهام

أنکر : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ها : مفعول به منصوب محلاً و : حرف حالیه

منبت : اسم مكان/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمير "ها" في

"أنكرها" فُوَاد : خبر مرفوع تقديراً

ي : مضاف اليه مجرور محلاً و : حرف عطف

كيف : اسم استفهام / مفعول مطلق بالثبابة ، منصوب محلاً تقديره : "أى تنكير تنكر....."

تنكر : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله "الأرض" والجملة فعلية

الأرض : فاعل مرفوع

القتادا : مفعول به منصوب (والألّف للضرورة الشعرية)



۱۲۲- قِيَالَيْتَ مَايْنِي وَ يَيْنَ أَحِبِّي

مِنَ الْبُعْدِ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمَصَائِبِ

المنتبى

يا لیت : ای کاش، کاشکی

أحبة (ج الحبيب) : دوست

البعد : دوری

المصائب (ج المصيبة) : مشکلات، ناملايمات

ای کاش! فاصله میان من و دوستانم، به اندازه مسافت میان من و مشکلاتم بود.

ف : حرف ابتدائية

یا : حرف تنبيه

ليت : حرف مشبهة بالفعل

ما : اسم موصول عام/اسم ليت منصوب محلاً والجملة اسمية

بين : اسم دائم الإضافة/ ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : محذوف شبه الجملة

صلة عائدها : محذوف

ي : مضاف اليه مجرور محلاً

و : حرف عطف

أحبة : جمع تكسير مفردة : حبيب/مضاف اليه مجرور تقديرًا

من البعد : جارّ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : ما

ما : خبر ليت مرفوع محلاً

بيني : كما تقدّم

و : حرف عطف

المصائب : مضاف اليه مجرور



۱۲۳- إيابك سألماً نصف الغنيمة

و كل الغنم في النفس السليمة

مجهول

إيابك : باز گشت تو، باز آمدن تو

الغنم : غنيمت

النفس : روان، جان

السليمة : سالم

بازگشتن تو، تندرست نیمی از غنیمت؛ در حالی که غنیمت کامل در روان سالم است.

إياب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

ك : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و فاعلٌ معنى مرفوع لشبهه فعل "إياب" سالماً : حال مفردة منصوبة ، صاحبها : "ك"

نصفٌ : خبر مرفوع و : حرف حالیه

كلٌ : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ك

في النفس : جارٌ و مجرور ، متعلق ب : محذوف ، شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً السليمة : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "النفس"



ضِيَاءٌ وَأُنْسًا وَمَا مِنْ أَرْقٍ
ابن الرومي

۱۲۴- لَيَالِيهِمْ مِثْلُ أَيَامِهِمْ

أنساً : انس ، خو

ضياء : نور

أرق : بيدارى

شب های تاریک آنان از نظر روشنائی وهمدمی و نه از نظر بيدارى ، مانند روزهایشان است .

ليالي : مبتدأ مرفوع تقديراً والجملة اسمية مثلٌ : خبر مرفوع

أيام : مضاف اليه مجرور ضياء : تمييز منصوب

و : حرف عطف أنساً : معطوف منصوب

و : حرف عطف ما : حرف نفى

من : حرف جر زائد أرق : مجرور لفظاً و تمييز معنى منصوب



سُكُونًا وَرَوْحًا وَمَا مِنْ غَسَقٍ

الشاعر السابق

۱۲۵- وَأَيَّامُهُمْ كَلَيَالِيهِمْ

روحاً : راحت

غَسَقٌ : تاریکی

و روزهایشان از نظر آرامش و آسایش ؛ و نه از نظر تاریکی، مانند شب‌هایشان است

و : حرف عطف

آیام : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة معطوفة

کاللیالی : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً

هم : مضاف الیه مجرور

سکوناً : تمييز منصوب

و : حرف عطف

روحاً : معطوف منصوب

و : حرف عطف

ما : حرف نفی

من : حرف جرّ زائد

غسق : مجرور لفظاً و تمييز معنیّ منصوب



۱۲۶- طَمُوْحُ السَّيْفِ لَا يَخْشَىٰ إِيَّاهَا

وَلَا يَرْجُو الْقِيَامَةَ وَالْمَعَادَ

أبو العلاء المعرّيّ

طموح : بلند پروازی، سرکشی

لا يخشى : نمی ترسد

إيهاً : معبودی را

لا يرجو : بیمی ندارد

المعاد : رستاخیز

شمشیر بلند پرواز (سرکش) از معبودی بیم نداشته ، و به روز قیامت و معاد ، نیز امید ندارد.

طموح : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة

لا يخشى : فعل مضارع منفي، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

إيهاً : مفعولٌ به منصوب

و : حرف عطف

لا يرجو : فعل مضارع منفي، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

القیامة : منصوب على نزع الخافض

المعاداً : اسم مكان / معطوف منصوب (والتنوين للضرورة الشعرية)



۱۲۷- وَ لِلدَّهْرِ اَثْوَابٌ فَكُنْ فِي ثِيَابِهِ

كَلَبْتَهُ يَوْمًا اَجْدًا وَ اَخْلَقًا

عقیل بن علفة

اَثْوَابٌ (جِ ثَوْب) : لباس ، جامه

لبسة : پوشیدن

اَخْلَقَ : كهنه گردانید

روزگار جامه‌هایی دارد که تو باید در یکی از آنها به سربری؛ چنانچه (روزگار) جامه را نو، یا کهنه و پوسیده کند، باید با آن مدارا کنی. (با خوشی و نا خوشی روزگار بسازی.)

و : حرف حسب ما قبلها

لِلدَّهْرِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع

اَثْوَابٌ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمیة ف : حرف نتیجه

كُنْ : فعل أمر ناقص، اسمه ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة

في ثياب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً

كَلَبْتَهُ : جارّ و مجرور متعلّق ب : أجدّ

یوماً : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : أجدّ

اَجْدًا : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة

و : حرف عطف

اَخْلَقَ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله

ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة والألف للضرورة الشعرية



۱۲۸- تُخَوِّفُنِي دُونَ الَّذِي أَمَرْتُ بِهِ

وَلَمْ تَدْرِ أَنَّ الْعَارَ شَرُّ الْعَوَاقِبِ

المنتبئ

تُخَوِّفُنِي : مرا می ترساند

دُونَ الَّذِي : کمتر از آنچه

أَمَرْتُ : حکم کرد

لَمْ تَدْرِ : ندانسته است

الْعَارَ : ننگ

شَرُّ : بدترین

العواقب (ج العاقبة) : سرانجام، فرجام، عاقبت

مرا به کمتر از آنچه که حکم داده، می ترساند؛ درحالی که نمی داند، عیب و عار، ناخوشایندترین سرانجام هاست.

تُخَوِّفُ : فعل مضارع (من باب تفعیل) فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ن : حرف وقایه

ي : مفعول به منصوب محلاً

دُونَ : ظرف مکان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : تُخَوِّفُ

الَّذِي : مضافٌ اليه مجرور محلاً

أَمَرْتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة، عائدها :

ضمير "ه" في "به"

به : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : أَمَرْتُ وَ : حرف حالیه

لَمْ تَدْرِ : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية حالیه منصوبة صاحبها : ضمير "هی" في "أمرت رابطها : و

أَنَّ الْعَارَ شَرُّ الْعَوَاقِبِ : سدّت مسدّ المفعول به منصوبة محلاً



۱۲۹- تَحَرَّكَ بِنَا إِمَّا لِوَاءَ وَ مِنْبَرٍ

وَ إِمَّا حَسَامٌ كَالعَقِيقَةِ قَاضِبٌ

أبوبکر الخوارزمی

تحرّك : به حرکت و ادار
 لواء : علم، پرچم
 حسام : شمشیری
 العقیقة : سنگ عقیق، برق (شمشیر)
 قاضب : بُرنده، بسیار تیز

با ما حرکت کن: یا پرچم (دار) و (اهل) منبر باش؛ یا شمشیری برنده همچون سنگ عقیق (شکست نا پذیر).

تحرّك : فعل (من باب تفعّل) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بنا : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : تحرّك إمّا : حرف تفصیل

لواء : خبر لمبتدأ محذوف تقديره "أنت لواء" والجملة اسمية

و : حرف عطف
 منبر : معطوف مرفوع

حسام : خبر لمبتدأ محذوف تقديره : : أنت حسام والجملة اسمية

كالعقیقة : جارّ و مجرور متعلّق ب : قاضب

قاضب : نعت مرفوع بالتنبيه من منعوته : حسام



عَضَاصَ الْأَفَاعِي نَامَ فَوْقَ الْعَقَارِبِ

۱۳۰- إلیک فإنی لستُ ثمن إذا اتقی

المتنبی

اتقی : ترسید

إلیک : دور شو، گم شو

الأفاعي (ج : الأفعی) : مار

عَضَاصَ : گزیدن

العقارب (ج العقرّب) : عقرب، کژدم

نام : خوابید

دور شو! من از کسانی نیستم، هرگاه از گزیدن ماری (هلاک) بترسند، بر روی کژدم (عیب و عار) افتند. (از چاله در بیاید و در چاه افتد).

إليك : اسم فعل أمر بمعنى "تَنَحَّ" و "ابتعد"، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ف : حرف عطف
 إن : حرف مشبهة بالفعل

ي : اسم إن منصوب محلاً والجملة اسمية

لست : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية، خبر إن مرفوع محلاً

مَنْ : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة خبر ليس المنصوب محلاً

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلِّق ب : جواب الشرط نام

أتقى : فعل الشرط ماضٍ مبني على الفتح المقدّر، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة

فعلية، مضافٌ إليه مجرور
 غضاض : مفعول به منصوب

نام : فعل جواب الشرط ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

فوق : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلِّق ب : نام و عبارة

(إذا.....) صلة عائدها : ضمير هو المستتر في الفعل



۱۳۱- إذا كُنتَ تُرَضَى أَنْ تَعِيشَ بِذِلَّةٍ فَلَا تَسْتَعِدَّنِ الْحَسَامَ الْيَمَانِيَا

الشاعر السابق

ذَلَّةٌ : خواری
 لا تستعدن : ساز و برگ نکن، آماده نکن

الحسام : شمشیر
 الیمانی : منسوب به یمین

هرگاه به زندگی خوار و بدبختی خشنود شوی، (در خواری و ناست زندگی کنی)

در این صورت از شمشیر یمانی استفاده نکن. (ساز و برگ قرار نده).

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلِّق ب : جواب الشرط (فلا تستعدن)

کنتَ : فعل الشَّرْط ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً
 ترضي : فعل مضارع فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر كان منصوب
 محلاً : حرف مصدرية

تعيشَ : فعل مضارع منصوب فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية،
 مصدر مؤول تقديره : عيشك مفعول به منصوب محلاً

بذلة : جارٌّ ومجرور، متعلق ب : تعيش ف : حرف جواب

تستعدنَّ : فعل جواب الشرط مضارع (من باب استفعال) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر
 فيه وجوباً والجملة فعلية (ن : للتوكيد) الحسام : مفعول به منصوب
 اليماني : اسم منسوب / نعت منصوب بالتبعية من منوعته "الحسام" (و الألف للضرورة الشعرية)



۱۳۲- وَ لَا تَسْتَطِيلَنَّ الرِّمَاحَ لِعَارَةَ
 وَ لَا تَسْتَجِيدَنَّ الْعِتَاقَ الْمَذَاكِيَا
 الشَّاعِرُ السَّابِقُ

لا تستطيلنَّ : درازمکن

الرماح (ج الرُّمَح) : نیزه

لا تستجیدنَّ : جستجو نکن

العتاق (ج العتيق) : اسب

المذاكي (ج المذكي) : اصیل، کامل

و نیزه های دراز و اسب های اصیل را برای حمله و هجوم انتخاب نکن. (چون اینها
 مخصوص آدم جنگجوست.)

و : حرف عطف

لا تستطیلنَّ و لا تستجیدنَّ : فعل مضارع مجزوم (من باب استفعال)، فاعله ضمير "أنت"
 المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة على (لا تستعدنَّ)

الرِّمَاحَ : مفعول به منصوب

لِعَارَةَ : جارٌّ و مجرور متعلق ب : لا تستطیلنَّ

العتاق : مفعول به منصوب

المذاکي : نعت منصوب تقديراً بالتبعية من منعوته "العتاق" (والألف للضرورة الشعرية)



إِذَا مَا انْتَحَى خَطْبٌ مِنَ الدَّهْرِ قَادِحٌ
مجهولٌ

۱۳۳- لَهْ عَزَمَاتٌ لَا تُرَدُّ وَجُوهُهَا

انتحى : قصد کرد

الوجوه (ج الوجوه) : چهره، رخسار

خطبٌ : کار بزرگ، دشواری

قادحٌ : سخت جرقه زننده

هرگاه به مشکلات سخت روزگار دچار شود، عزم و اراده ای راسخ و آهنین دارد که عقب نشینی نمی کند.

له : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

عزّماتٌ : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

لا تُرَدُّ : فعل مضارع منفى، مبنى للمجهول، نائب فاعله "وجوه" والجملة فعلية، نعتية، مرفوعة

بالتبعية من منعتها : عزّمات

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

وجوه : نائب فاعل مرفوع

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف (و ما، زائدة)

انتحى : فعل الشرط ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر (من باب افتعال)، فاعله "خطبٌ" والجملة

خطبٌ : فاعل مرفوع

فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

من الدهر : جارّ و مجرور متعلّق ب : انتحى

قادحٌ : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : خطبٌ



۱۳۴- وَ آراءِ صِدْقٍ يُجْتَلَى الْغَيْبُ دُونَهَا

مَوَاقِعُهَا فِي الْمَشْكَلَاتِ مَصَابِحٌ
مجهول

آراء صدق : اندیشه های راستین
 مصابح (ج مصباح) : چراغ
 یجتلی : آشکار می شود
 مواقع (ج موقع) : موقعیت

اندیشه های درست و راستینی دارد که نهان در برابرش آشکار می شود؛ موقعیت و جایگاه (اندیشه های درست) او در برخورد با مشکلات، چراغ روشنایی بخش اوست.

و : حرف عطف

آراء : معطوف مرفوع بالتبعية من المعطوف عليه : عزمات (في البيت السابق)

یجتلی : فعل مضارع (من باب افتعال)، نائب فاعله «الغيب» والجملة فعلية نعتية مجرورة

بالتبعية من منعوتها : صدق الغيب : نائب فاعل مرفوع

دون : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلق ب : یجتلی

ها : مضاف اليه مجرور محلاً مواقع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

في المشكلات : جارٌّ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، حال منصوبة صاحبها : «ها»

مصباح : خبر مرفوع



۱۳۵- وَ كُلُّ يَرَى طُرُقَ الشَّجَاعَةِ وَ التَّدَى

وَ لَكِنَّ طَبَعَ النَّفْسِ لِلنَّفْسِ قَانِدُ
المتنبی

طریق (ج طریق) : راه
 النفس : نفس، روان
 التدی : بزرگواری
 قانداً : رهبر

هر کسی، راه‌های دلیری و بزرگواری را می‌شناسد؛ ولی سرشت و ذات هر شخصی، او را راهنمایی و رهبری کند.

و : حرف حسب ماقبلها	کل : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة
یری : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلیة، خبر مرفوع محلاً	
طرق : مفعول به منصوب	الشجاعة : مضاف الیه مجرور
و : حرف عطف	التدی : معطوف مجرور تقدیراً
لکن : حرف مشبّهة بالفعل	طیع : اسم "لکن" منصوب والجملة اسمیة
التفس : مضاف الیه مجرور	للتفس : جارّ و مجرور متعلّق ب : قائد
قائد : خبر مرفوع	



۱۳۶- وَ سِرُّكَ مَا كَانَ عِنْدَ امْرِئٍ

وَسِرُّ الثَّلَاثَةِ غَيْرُ الْخَفِيِّ

الصَّلْتَانِ الْعَبْدِيِّ

امری : فرد، تن

سرّ : راز

الخفیی : پنهان

الثلاثة : سه

راز تو آنست که پیش یک نفر باشد؛ چراکه اگر سه نفر آن را بدانند، دیگر راز نیست.

و : حرف حسب ما قبلها	سرّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة
ماکان : "ما" اسم موصول عامّ/خبر مرفوع محلاً و "کان" : فعل ناقص ماضی، اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلیة صلة عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدریة و مع "کان" مصدر مؤول تقدیره : کونه، مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمیة خبر مرفوع محلاً	

عند : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلقٌ ب : محذوف
 شبه الجملة خبر منصوب محلاً ل «كان» امرئ : مضاف إليه مجرور
 و : حرف عطف سرّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية
 الثلاثة : مضاف إليه مجرور غير : خبر مرفوع
 الخفي : مضاف إليه مجرور



۱۳۷- تَخَيَّرَ إِذَا مَا كُنْتَ فِي الْأَمْرِ مُرْسِلاً فَمَبْلُغُ آرَاءِ الرِّجَالِ رَسُولُهَا
 قاضى التنوخي

تَخَيَّرَ : انتخاب نیکو کن مرسلأ : فرستنده
 مَبْلُغٌ : رسیدن آراء (ج رأي) : اندیشه، نظر
 الرِّجَالِ (ج الرجل) : مرد بزرگ رسول : فرستاده، پیک

هرگاه پیکى را برای انجام کارى مى فرستى، شایسته ترین باشد؛ (مردى شایسته را انتخاب کن.) چراکه ارزش هر شخصى به پیک و فرستاده اوست.

تَخَيَّرَ : فعل (من باب تفعل) فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
 إِذَا مَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه
 منصوب محلاً متعلقٌ ب جواب الشرط المحذوف تقديره : تَخَيَّرَ (ما : حرف زائدة)
 كُنْتَ : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضافٌ إليه مجرور محلاً
 فِي الْأَمْرِ : جارٌّ و مجرور متعلقٌ ب : كُنْتَ

مرسلأ : مفعولٌ به منصوب لفعل : تَخَيَّرَ ف : حرف نتيجة
 مَبْلُغٌ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية رسول : خبر مرفوع



۱۳۸- كَذَاكَ اللَّيَالِي وَ أَحْدَاثُهَا

يُجَدِّدَنَّ لِلْمَرْءِ حَالاً فَحَالاً

مجهول

الليالي (ج الليلة) : شب (در اینجا به معنای روزگار)

أحداث (ج حدث) : پیشامد روزگار

يُجَدِّدَنَّ : تکرار می کند

المراء : آدمی، بشر

حَالاً فَحَالاً : حالی پس از حالی، یکایک

همچنان است که شب ها و پیش آمدهایش، خاطرات (گذشته) را تکرار می کنند.

كذالك : جارّ و مجرور متعلّق ب : يَجَدِّدَنَّ

الليالي : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية

و : حرف عطف

أحداث : معطوف مرفوع

يَجَدِّدَنَّ : فعل مضارع فاعله ضمير "ن" البارز والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

للمراء : جارّ و مجرور متعلّق ب : يَجَدِّدَنَّ

حَالاً : مفعول به منصوب

ف : حرف عطف

حَالاً : معطوف منصوب



۱۳۹- وَالذَّهْرُ لَا يَبْقَى عَلَى حَدَثَانِهِ

جَوْنُ السَّرَاةِ لَهُ جَدَائِدُ أَرْبَعٍ

أبو ذؤيب الهذلي

حدثان(حدث) : حوادث

جَوْنُ : سیاه و سفید

السَّراةِ : پشت (گورخر)

جدائد (ج الجديدة) : خط، فرقه

أربع : چهار

... روزگار بر اتفاقات و حوادث خود باقی نمی ماند؛ همچنان که گورخر، علی

رغم راه راه بودنش، (درامان نیست).

و : حرف حسب ما قبلها

الدهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

- لا یبقی : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة خبر مرفوع محلاً
 علی حدثان : جارّ و مجرور متعلّق ب : لا یبقی
 ه : مضاف الیه مجرور محلاً
 السّراة : مضاف الیه مجرور
 له : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً
 جدائد : مبتدأ مؤخر، مرفوع والجملة اسمیة خبر للمبتدأ (جون)، مرفوع محلاً
 أربع : نعت مرفوع



- ۱۴۰- إنَّ النّعیّمَ وَكُلَّ مَا یُلْهَیْ بِهِ
 یوماً یصیرُ إلیّ بلی وَ نَفادِ
 أسودبن یعفر
- النّعیّم : ناز، نعمت، آسایش
 یوماً : روزی
 بلی : کهنگی
 یُلْهَیْ : سرگرم می شود
 یصیرُ : می گراید، می شود
 نَفادِ : نابودی

قطعا" روزی ناز و نعمت و سرگرمیها، کهنه گردیده و به پایان خواهد رسید.

- مَا : إما حرف مصدریة و مع "یُلْهَیْ" (فعل مضارع مبنیّ للمجهول نائب فاعله ضمیر هو
 المستتر فيه جوازاً)، مصدر مؤوّل تقدیره : "هوه" مضاف الیه مجرور محلاً، إمّا اسم موصول
 عامّ و جملة "یُلْهَیْ" : صلة و عائدها : ضمیر "ه" فی "به"
 به : جارّ و مجرور متعلّق ب : یُلْهَیْ
 یوماً : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : یصیرُ
 یصیرُ : فعل مضارع ناقص اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة، خبر مرفوع

محلّال "إن"

إلى بلى : جارّ و مجرور تقدیراً، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً



إلى التّجم فرغ لا يُنال طویلُ

۱۴۱- رَسَا أَصْلُهُ تَحْتَ الثَّرَى وَ سَمَّا بِهِ

عبدالملك الحارثی

رَسَا : استوارشد، محکم شد، پا برجا گردید أصل : ریشه

الثَّرَى : زمین، خاک الثّجم : ستاره (ستاره پروین)

فرغ : شاخه لا يُنالُ : رسیده نمی شود، دسترسی ندارد

ریشه آن (کوه) : زیر خاک پا بر جا گردید و شاخه ای بلند و غیر قابل دسترس ، آن را تا ستاره پروین بالا برد.

رسا : فعل ماضٍ مبنى الفتح المقدّر فاعله "أصل" والجملة فعلية

أصل : فاعل مرفوع

تحت : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : رسا

الثَّرَى : مضافٌ إليه مجرور تقدیراً و : حرف عطف

سَمَّا : فعل ماضٍ (متعدّ مجرّف الجرّ) مبنى على الفتح المقدّر فاعله "فرغ" والجملة فعلية

به : جارّ و مجرور متعلّق ب : سما و «ه» مجرور لفظاً و مفعول به معنىً منصوب

إلى التّجم : جارّ و مجرور متعلّق ب : سما فرغ : فاعل مرفوع

لا يُنالُ : فعل مضارع منفى مبنى للمجهول نائب فاعله ضمير "هى" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعتها، "فرغ"

طویلُ : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : فرغ



۱۴۲- بِيضَاءُ يُعْطِيكَ الْقَضِيبُ قِوَامَهَا

وَأُحْوَرُ عَيْنَيْهَا الْغَزَالُ الْأَحْوَرُ

البحتری

بيضاء : سپید اندام	القضيب : شاخه
قوام : استواری، قامت	عين : چشم، دیده
الغزال : آهو بره	الأحور : سیاه چشم

(زن) سپید اندامی است که فقط، شاخه نورسته و ترو تازره، قامت او را به تو می‌بخشد و یا آهوئی سیاه چشم که فقط، دو چشمش را به تو نشان می‌دهد. (قامت او به شاخه نورسته ماند و چشمش به چشم آهو بره.)

بيضاءُ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : هي بيضاء والجملة اسمية

يُعْطِي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "القضيب" والجملة فعلية نعتية مرفوعة

بالتبعية من منعوها : بيضاء

ك : مفعول به منصوب محلاً

القضيب : فاعل مرفوع

قوامٌ : مفعول به ثانٍ منصوب

ها : مضاف إليه مجرور محلاً

و : حرف عطف

يرى : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله الغزال والجملة فعلية معطوفة

عَيْنَيْ : مفعول به منصوب بالياء

الغزال : فاعل مرفوع

الأحور : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته "الغزال"



۱۴۳- وَجَائِزَةٌ دَعَوَى الْمَحَبَّةِ وَ الْهُوَى

وَإِنْ كَانَ لَا يَخْفَى كَلَامُ الْمُنَافِقِ

المتنبی

جائزۀ : اشکالی ندارد، جائز است	دعوى المحبة : ادعای دوستی
الهُوَى : دوستی	المنافق : ریاکار، دورو، منافق

هرچند سخن ریاکار پنهان نمی ماند؛ (ولی) ادعای عاشقی و دوستی اشکال ندارد.

و : حرف حسب ما قبلها

جائزه : خبر مقدم مرفوع

دعوی : مبتدأ مؤخر مرفوع تقدیراً و الجملة اسمیة

الحبة : مضاف الیه مجرور لفظاً و مفعول به معنی منصوب لشبه فعل "دعوی"

و : حرف عطف

الهوی : معطوف مجرور تقدیراً بالتبعیة من معطوف علیه : المحبة

و : حرف حالیه

إن : زائدة وُصلیة (لیس بعدها جواب لها)

كان : فعل ناقص ماضٍ، اسمه "ضمیر (الشان) المستتر فيه و الجملة فعلیة حالیه منصوبة

صاحبها : دعوی

لا یخفی : فعل مضارع منفی، فاعله كلام و الجملة فعلیة خبر منصوب محلاً

كلام : فاعل مرفوع

المنافق : مضاف الیه مجرور



۱۴۴-أضرت بضوءِ البدرِ و البدرُ طالعٍ و قامت مقامَ البدرِ لَمَّا تَغَيَّبَا

البحتری

أضرت : زیان رسانید

ضوء : نور، روشنایی

البدر : ماه شب چهاردهم

طالع : طلوع کننده

قامت مقام : جانشین

تغیب : (از نظرها) پنهان گشت

زمانی که (آن دختر) وارد شد؛ ماه تابان، بی فروغ شد و با نبود ماه جانشین

آن گردید.

أضرت : فعل ماضٍ (من باب إفعال)، فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلیة

بضوء : جارّ و مجرور متعلّق ب : أضرتّ و : حرف حالیه
 البدرُ طالعٌ : الجملة اسمیه حالیه منصوبه صاحبها : البدر ، رابطها : و
 و : حرف عطف
 قامت : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیه
 مقام : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : قامت
 لما : اسم يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب
 الشرط المحذوف
 تغیب : فعل الشرط فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیه مضاف اليه مجرور محلاً
 (والألف للضرورة الشعرية)



۱۴۵- وَ الصَّدَقَ مَلِكُهُ عَلَيْكَ تَنَلُّ بِهِ
 فِيمَا اتَّحَيْتَ مَغَبَّةَ الْإِنْجَاحِ
 مجهول

الصدق : راستی، درستى
 انتحيت : قصد کردی
 الإنجاح : رستگاری، کامیابی
 ملك : فرمانروا ساز
 مغبة : پایان کاری، عاقبت، سرانجام
 راستی و صداقت را بر خود فرمانروا ساز تا با آن به هر کاری که زمینه پیروزی و رستگاریت را فراهم می آورد، برسی.

و : حرف حسب ما قبلها
 الصدق : مشغولٌ عنه مبتدأ مرفوع والجملة اسمیه أو مفعول به منصوب
 ملك : فعل أمر (من باب تفعیل)، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیه، خبر
 مرفوع محلاً

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً (مشغول به) عليك : جارٌّ ومجرور محلاً، متعلِّقٌ ب : مَلِك
 تَنَلٌ : فعل مضارع جواب الطلب، مجزوم تقديره : إن تنل... تنل... فاعله ضمير "أنت" المستتر
 فيه وجوباً والجملة فعلية في : حرف جرّ
 مَا انتحيتَ : "ما" اسم موصول عام/مجرور بحرف جارٍّ محلاً و"فيما" : جارٌّ ومجرور متعلِّق
 ب : تَنَلٌ، وانتحيتَ : فعل ماضٍ (من باب افتعال)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة
 فعلية، صلة عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدرية مع "انتحيتَ" : مصدر مؤول تقديره :
 "انتحائك" مجرور محلاً و"في انتحاء" : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : تنل
 مغبّة : مفعولٌ به منصوب الإنجاح : مضافٌ إليه مجرور



۱۴۶- أبشِرِ بِمَا تَهْوَى فَجَدَّكَ طَائِعُ وَالذَّهْرُ مُنْقَادٌ لِأَمْرِكَ خَاضِعٌ
 مجهول

أبشِر : بشارت
 قهوى : میل داری
 جدّ : بخت ، اقبال
 طائع : فرمانبردار
 الذّهر : روزگار
 منقاد : فرمانبردار
 خاضع : فروتن

چقدر میل و خواسته ات، بشارت آور و خوشحال کننده است! شانسی به تو روی آورده ، و روزگار در برابر دستورت ، فرمانبردار و فروتن است.

أبشِرُ : فعل تعجب على وزن الأمر ، فاعله ما والجملة فعلية

ب : حرف جرّ ما : اسم موصول عام / فاعل مرفوع محلاً

بما : جارٌّ و مجرور، متعلِّقٌ ب : أبشِر

قهوى : فعل فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف أو

“ ما ” حرف مصدرية و مع “ تهوى ” مصدر مؤول تقديره : الهوى، مجرور لفظاً و فاعل معنى

مرفوع ف : حرف عطف

جدد : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية طانع : خبر مرفوع

و : حرف عطف الدهر : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية

منقاد : اسم فاعل (من باب انفعال) خبر مرفوع

لامر : جار و مجرور متعلق ب : خاضع خاضع : خبر بعد خبر مرفوع



١٤٧- وَ لَقَدْ عَلِمْتُ فَلَا مَحَالَةَ أَنِّي لِلْحَادِثَاتِ فَهَلْ تَرَانِي أَجْزَعُ

متمم بن ربيعة

لا محالة : ناگزير الحاديات (ج الحادثة) : حادثه، مصيبت

أجزع : بی تابى کنم

يقيناً مى دانم كه ناگزير و به ناچار درگير حوادثم ؛ آيا مرا مى بينى كه بى تابى
كنم؟!

لقد : مركب من “ل” الموطنة للقسام و “قد” حرف تحقيق

علمت : فعل (من أفعال القلوب) ماضٍ، فاعله ضمير “ت” البارز و الجملة فعلية

ف : حرف جواب لا : حرف نافية للجنس

محالة : اسم لا مبنى على الفتح ببناء عرضى، منصوب محلاً و خبره محذوف تقديره : موجودة

والجملة اسمية معترضة (يمكن لا محالة : مبتدأ مرفوع محلاً)

أن : حرف مشبهة بالفعل ن : حرف وقاية

ي : اسم أن منصوب محلاً و الجملة اسمية، سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً ل «علمت»

ی : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : وفی و : حرف عطف
 لم یرحل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجمله فعلیة
 لتودیع : جارّ و مجرور تقدیراً، متعلّق ب : لم یرحل
 ی : مضاف الیه مجرور محلاً المطایا : مفعول به منصوب تقدیراً



۱۴۹- وَ مُكَلِّفُ الْأَيَّامِ ضِدًّا طِبَاعِهَا
 مُتَطَلِّبٌ فِي الْمَاءِ جَذْوَةَ نَارٍ
 التّهامیّ

مکلف : وادارکننده
 طباع (ج طبع) : سرشت ، ذات
 الماء : آب
 الأیام (ج الیوم) : روز (در اینجا روزگار)
 متطلب : جستجوگر ، طلب کننده
 جذوة نار : پاره آتش

کسی که بخوهد روزگار را برضد سرشتش وادار کند، همچون کسی است که در
 آب، پاره آتشی را جستجو کند ...

و : حرف حسب ماقبلها
 الأیام : مضاف الیه مجرور
 ضدًّا : حال جامدة (نوؤها إلى المشتق تأويلها : مضادة)، منصوبة صاحبها : الأیام (أو
 منصوب علی نزع الخافض)
 متطلب : خبر مرفوع
 طباع : مضاف الیه مجرور
 فی الماء : جارّ و مجرور متعلّق ب : متطلب
 جذوة : مفعول به منصوب لشبه فعل متطلب
 نار : مضاف الیه مجرور



۱۵۰- فَإِذَا رَجَوْتَ الْمُسْتَحِيلَ فَأَيْمًا

تَبْنِي الرَّجَاءَ عَلَى شَفِيرِ هَارِ
الشاعر السابق

رجوت : آرزو کردی

المستحيل : محال ، ناممکن

أئما : فقط ، تنها

الرجاء : امید

شفير هار : کناره ای ویران

از این روی هرگاه آرزوی غیرممکنی کنی ، امید و آرزوی خود را فقط بر لبه پرتگاهی بنا کرده ای. (ناکام شوی.)

ف : حرف عطف

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط

رجوت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

المستحيل : مفعول به منصوب

ف : حرف جواب

ئما : مركبة من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" حرف كافة و "أئما" : أداة حصر

تبني : فعل جواب الشرط ، مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

الرجاء : مفعول به منصوب

شفير : مجرور بحرف جرّ ، على شفير : جارّ ومجرور، متعلق ب : «تبني»

هار : نعت مجرور



۱۵۱- وَإِنَّ عَوَالِدَ الْأَيَّامِ فِيهَا

كَمَا أَهَاضَتْ بِوَادِيهَا الْجِبَالَ

مجهول

عوائد (ج عائدة) : باز آينده

الأيام (ج يوم) : روز، روزگار

وادی : درّه

انهاضت : فروریخت

الجبال (ج الجبل) : کوه

بی شک ، روزهای باز آینده ، گرفتاری و حادثه دارد ؛ زیرا همچون فرو ریختن کوهها - با گذشت زمان - به دره هاست.

عوائد : اسم إنّ منصوب والجملة اسمیة

فیها : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها : الأيام

ك : حرف جرّ

ما انهاضت : "ما" اسم موصول عامّ / مجرور محلاً و "كما" : جارّ و مجرور متعلّق ب :

محذوف شبه الجملة خبر مرفوع و "انهاضت" : فعل ماضٍ (من باب انفعال) ، فاعله "الجبال"

والجملة فعلیة صلة عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدریة و مع "انهاضت" : مصدر

مؤولّ تقدیره : "انهاضها" مجرور و "كانهاض" : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه

الجملة خبر إنّ مرفوع محلاً

بوادی : جارّ و مجرور تقدیراً متعلّق ب : انهاضت

ها : مضافّ الیه مجرور محلاً الجبال : فاعل مرفوع



۱۵۲- تَمَازَجٌ فِيهِ الْحِلْمُ وَ الْبَأْسُ مِثْلَ مَا

تَمَازَجَ صَوْبَ الْغَادِيَاتِ عُقَارُ

مجهول

الحلم : صبر و بردباری

تمازج : به هم آمیخته است ، آمیخته شد

صوب : باران

البأس : شجاعت ، قوت

عقار : شراب ، باده ، خمر

الغاديات (ج الغادية) : ابر بامدادی

بردباری وشجاعت در وجود وی؛ همچون باده، با باران بامدادی آمیخته شده است .

تمازج : فعل ماضی (من باب تفاعل) فاعله "الحلم" و"البأس" والجملة فعلية

مثل : اسم متوَعَّلٌ في الإبهام / مفعول مطلق بالنيابة منصوب

ما : حرف مصدرية

تمازج : فعل ماضی فاعله "عقار" والجملة فعلية ، "ما تمازج" مصدر مؤوَّل تقديره : تمازج ،

مضاف اليه مجرور محلاً أو "ما" اسم موصول عام / تمازج صلة عائدها : محذوف

صوب : مفعول به منصوب عقار : فاعل مرفوع



۱۵۳- كلُّ يُرِيدُ رِجَالَه لِحَيَاتِهِ

يَا مَنْ يُرِيدُ حَيَاتِهِ لِرِجَالِهِ

المنتبى

رجال : مردان، لشکریان

الحياة : زندگی

هرکسی ، مردانش (لشکریانش) را بخاطر زندگی خود می خواهد ؛ ای کسی که زندگی خود را برای مردانت (لشکریان) می خواهی!!

كلُّ : اسم دائم الإضافة وقد حذف مضاف اليه / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

يريدُ : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية خبر

مرفوع محلاً

رجال : مفعول به منصوب حياة : جارٌّ ومجرور متعلق ب : يريد

يا : حرف ندا

من : اسم موصول عام / منادى نكرة مقصودة، مبنى على الضم المقدّر منع من ظهوره البناء

الأصلى منصوب محلاً

یرید : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، صلة عائدها : ضمیر "ه" فی "حیاته"

حياة : مفعول به منصوب لرجال : جارٌ ومجرور متعلّق ب : یریدُ



۱۵۴-فَعَادَتِ بِكَ الْأَيَّامُ زُهْرًا كَأَمَّا
جَلَا الدَّهْرُ مِنْهَا عَن خُدُودِ الْكَوَاعِبِ
البحترى

عادت : بازگشت الأیام (ج یوم) : روز (در اینجا روزگار)

زهرًا : روشن حدود (ج الحدّ) : گونه، رخسار

الکواعب (ج الکاعب) : بالغ، دختر پستان برآمده

روزگار، دوباره به خاطر وجود تو تابناک شده؛ گویی از رخسار دختران بالغ (نارپستان) آشکار شده است.

ف : حرف ابتدائية

عادت : فعل ماضٍ فاعله "الأيام" والجملة فعلية

بك : جارٌ و مجرور متعلّق ب : عادت الأیام : فاعل مرفوع

زهرًا : حال مفردة منصوبة صاحبها : الأیام (موالّة إلى المشتق، مُزهرّة)

كأما : مركبة من "كأن" و "ما" الكافة

جلا : فعل ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر فاعله "الدهر" والجملة فعلية

منها : جارٌ و مجرور متعلّق ب : جلا

عن حدود : جارٌ ومجرور متعلّق ب : جلا الكواعب : مضافٌ إليه مجرور



۱۵۵- أضافَ إلى التدبير فضلَ شجاعة

وَلَا عَزَمَ إِلَّا لِلشُّجَاعِ المَدْبِرِ

الشاعر السابق

أضافَ : افزود

التدبير : چاره اندیشی

المدبّر : باتدبیر، چاره اندیش

ویژگی شجاعت و دلیری را به خردورزی و اندیشمندی (خود) افزود : زیرا ، فقط دلیر خردمند، با اراده و مصمم است.

أضافَ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

إلى التدبير : جارٌّ ومجرور متعلّق بـ : أضافَ فضلٌ : مفعولٌ به منصوب

شجاعة : مضاف إليه مجرور لا : حرف نفي للجنس

عزمٌ : اسم "لا" مبني على الفتح ببناء عرضي منصوب محلاً والجملة اسميةٌ أو لاعزمٌ :

مبتدأ مرفوع محلاً إلّا : حرف استثناء

للشجاعة : جارٌّ ومجرور متعلّق بـ : محذوف شبه الجملة مستثنى مفرّغ، بدلٌ من المبدل منه

المحذوف، تقديره : لأحدٍ خبر مرفوع محلاً المدبّر : نعت مجرور



١٥٦- قَدَّرَ لِرِجْلِكَ قَبْلَ الحَطْوِ مَوْضِعَهَا

فَمَنْ عَلَا زَلَقًا عَنْ غِرَّةِ زَلَجًا

عبدالله بن هبیر

قَدَّرَ : اندازه گیر

رجل : پا

خطو : گام، قدم

موضع : جا، مکان

علا : بالا رفت، صعود کرد

زَلَقًا : لیز، لرزان

زَلَجٌ : لغزد، درافتد، سقوط کند

جای پای خود را پیش از گام نهادن (شروع انجام کار) اندازه بگیر: (پایت را به اندازه کلیمت دراز کن). زیرا، هرکس از روی بی خبری، لغزنده بالا رود، از سر غرور و خودخواهی لیز بخورد. (برزمین افتد).

قَدَّرَ: فعل أمرٍ فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

لرجل: جارٌّ ومجرور متعلِّق ب: قَدَّرَ

قَبْلَ: اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلِّق ب: قَدَّرَ

موضع: مفعولٌ به منصوب ف: حرف نتيجة

من: اسم الشرط / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

علا: فعل الشرط ماضٍ، مبنى على الفتح المقدَّر، مجزوم محلاً وجوباً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

زلقاً: حال مفردة منصوبة صاحبها: ضمير هو المستتر في الفعل

عن: حرف جرّ

غرة: اسم النوع / مجرور بحرف جارٍ، عن غرة: جارٌّ ومجرور متعلِّق ب: علا

زلجاً: فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية (والألّف للضرورة الشعرية)، (فعل الشرط و جوابه، خبر مرفوع محلاً)



۱۵۷- إِنْ الزَّمَانَ إِذَا تَبَاعَ خَطْوُهُ

سَبَقَ الطَّلُوبَ وَأَدْرَكَ الْمَطْلُوبَا

البحتری

تتابع: بیابنی انجام داد

خطو: گام، قدم

سبق: پیش افتد

الطلوب: طالب، خواهنده

أدرك: رسید

المطلوب: خواسته

بی تردید هرگاه روزگار پیاپی گام نهد ، از خواهان پیشی گیرد و به خواسته رسد.

الزَّمان : اسم إنَّ منصوب والجملة اسمية

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً ، متعلّق ب : جواب الشرط

تتابع : فعل ماضٍ (من باب تفاعل) فاعله "خطو" والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

خطوُ : فاعل مرفوع بالضمة الظاهرة (لأنه شبيه بالصحيح)

سبقَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية خبر "إن" مرفوع محلاً

الطُّلوب : مفعولٌ به منصوب و : حرف عطف

أدرك : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

المطلوب : مفعولٌ به منصوب (الألف للضرورة الشعرية)



۱۰۸-شَبَابٌ وَ شَيْبٌ وَ افْتِقَارٌ وَ ثَرْوَةٌ

وَلَيْلَهُ هَذَا الدَّهْرُ كَيْفَ تَرَدُّدًا

الأعشى أكبر

شباب : جوانی

شيب : پیری

افتقار : فقر ، نداری ، نیازمندی

ثروة : توانگری

تردد : آمدوشد دارد(فراز و فرود دارد)

جوانی ، پیری ، نداری و توانگری ! خدایا روزگار چه فراز و فرودی دارد!

شباب : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو شباب" والجملة اسمية

و : حرف عطف شيب : معطوف

لله : جارٌ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدّم مرفوع

هذا : اسم إشارة للقريب / مبتدأ مؤخر مرفوع محلاً والجملة اسمية ، تعجبية

الدَّهْرُ : عطف بيان مرفوع

كيف : اسم استفهام / مفعول مطلق منصوب محلاً تقديره : أى تردد

تردد : فعل ماضٍ (من باب تَفَعَّلَ) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

(الألف للضرورة الشعرية)



أَخَذَ الْوِقَارَ مِنَ الْمَشِيبِ الْكَامِلِ

۱۵۹- حَدَّثَ يُوقِرُهُ الْحِجَى فَكَأَنَّهُ

البحترى

يوقرُ : وقار مى دهد

حدثُ : جوان

المشيب : پير

الحجى : خرد، زيركى، انديشه، عقل

جوانى است كه خردش او را بزرگ و محترم شمرده ، گويى از سالخورده اى آنرا تجربه كرده است.

حدثُ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو حدث" والجملة اسمية

يوقرُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله "الحجى" والجملة فعلية نعتية مرفوعة محلاً

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً

الحجى : فاعل مرفوع تقديرأ

ف : حرف عطف

كَأَنَّ : حرف مشبهة بالفعل

هُ : اسم كأن منصوب محلاً والجملة اسمية

أَخَذَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً

الوقار : مفعولٌ به منصوب

من المشيب : جارٌّ و مجرور متعلق ب : أخذ



۱۶۰- وَإِنَّ شِفَاءَ النَّفْسِ لَوْ تَسْتَطِيعُهُ

حَبِيبٌ مُؤَاتٍ أَوْ شَبَابٌ مُرَاجِعٌ

الشاعر السابق

شفاء النفس : درمان نفس، روان درمانی

حبیب مؤات : دوست سازگار

شباب مراجع : جوانی بازگشت کننده

بدون تردید، سلامت نفس (روان) - اگر بتوانی آن را بدست آوری - دوستی سازگار، و یا (دوره) جوانی بازگشته است.

و : حرف حسب ماقبلها

إِنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

شفاء : اسم إن المنصوب والجملة اسمية

النفس : مضاف إليه مجرور

لو : حرف الشرط غير جازم

تستطيع : فعل الشرط مضارع (من باب استفعال)، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً

والجملة فعلية (جواب الشرط محذوف)

هـ : مفعول به منصوب محلاً

حبیب : خبر مرفوع

مؤات : نعت مرفوع تقديرياً

أو : حرف عطف

شباب : معطوف مرفوع

مراجع : نعت مرفوع



۱۶۱- وَأَكْثَرُ فِتْيَانِ الزَّمَانِ أَرَاذِلُ

مَوَازِينُهُمْ فِي الْمَجْدِ غَيْرُ ثِقَالٍ

الشاعر السابق

الفتيان (ج الفتي) : جوان

أراذل (ج أرذل) : فرومایه

موازن (ج میزان) : ترازو

ثقال : سنگین

بیشتر جوانان این روزگار، ناکسان و فرومایگانی اند که کفه ترازوی بزرگی و مجد آنان سبک است. (سنگین نیست).

و : حرف عطف	أكثر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية
فتيان : مضاف إليه مجرور	الزّمان : مضاف إليه مجرور
أراذل : خبر مرفوع	
موازين : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : أراذل	
أو حالية منصوبة محلاً صاحبها : أكثر	
هم : مضاف إليه مجرور محلاً	في الحمد : جارّ ومجرور متعلّق ب : تقال
غير : خبر مرفوع	ثقال : مضاف إليه مجرور



۱۶۲- فَلَوْلَا رَجَاءُ الْوَصْلِ مَا عَشْتُ سَاعَةً وَلَوْلَا خَيَالُ الطَّيْفِ لَمْ أَتَهَجَّعْ
عطاء بن يعقوب

رجاء : اميد	الوصل : وصال
ما عشت : نفي زيستم	الطّيف : رؤيا
لم أتَهَجَّع : نفي خفتم	
اگر امید وصال تو نبود، لحظه ای نمی زیستم؛ و اگر خیال رؤیای تو نبود، هرگز نمی خوابیدم.	

ف : حرف ابتدائية	لولا : حرف امتناع يتضمّن معنى الشرط
رجاء : مبتدأ مرفوع، خبره محذوف وجوباً تقديره : موجود والجملة اسمية شرطية	
الوصل : مضاف إليه مجرور	ما : حرف نفي
عشت : فعل جواب الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية	
ساعة : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : عشت	

و : حرف عطف لولا : حرف امتناع يتضمن معنى الشرط

خیال : مبتدأ مرفوع خبره محذوف وجوباً تقديره : موجودٌ والجملة اسمية شرطية

الطيف : مضاف اليه مجرور

لم أجمع : فعل جواب الشرط مضارع مجزوم بـ «لم» ، فاعله ضمير «أنا» المستتر فيه وجوباً

والجملة فعلية



۱۶۳- هُمَا خُطَّتَا إِمَّا إِسَارًا وَ مَنَّةً

وَ إِمَّا دَمًّا وَ الْقَتْلُ بِالْحُرِّ أَجْدَرُ

تأبط شراً

خُطَّتَان : دو برنامه ، راه و روش (در پیش گرفته شد) إِسَارًا : اسیر گشتن

مَنَّةً : منت (عفو) کشیدن القتل : کشته شدن

أجدر : سزاوارتر

دو راه ، در پیش گرفته شده است ؛ یا اسیر شدن و منت (عفو) کشیدن و یا خون دادن (کشته شدن) ؛ که خون دادن ، برای انسان آزاده ، شایسته تر است.

هما : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

خُطَّتَا : فعل ماضٍ مبنى للمجهول نائب فاعله ضمير «ا» البارز والجملة فعلية خبر مرفوع

محلاً (و يمكن القول بأنه مثنىٌ و قد حذفت النون للضرورة الشعرية)

إمّا : حرف تفصيل

إِسَارًا : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : «هو إسارٌ» والجملة اسمية

وَ : حرف عطف القتل : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

بالحُرِّ : جارٌّ ومجرور متعلق بـ : أَجْدَرُ أَجْدَرُ : خبر مرفوع



۱۶۴- سَتَذَكُرُ مَا الَّذِي ضَيَّعْتَ مِنِّي

إِذَا بَرَزَ الْخَفِيُّ مِنَ الْحِجَابِ

مجهول

ضَيَّعْتَ : از دست دادی

بَرَزَ : بیرون آید (آشکارا و باز شود)

الحجاب : پرده

هرگاه پنهان از پرده حجاب بیرون آید، به یاد خواهی آورد که چه چیزی رابه خاطر من از دست داده ای.

سَ : حرف تنفیس للاستقبال

تَذَكُرُ : فعلٌ فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

مَا : اسم استفهام / مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية سَدَّتْ مسدَّة المفعول به منصوبة محلاً أو

اسم موصول عام / مفعول به منصوب محلاً

الَّذِي : اسم موصول خاص / خبر مرفوع محلاً (و إذا اعتبرنا ، ما ، اسم استفهام) نعت

منصوب بالتبعية من منوعته "ما" أو

ضَيَّعْتَ : فعل، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

مَتِي : جارٌّ و مجرور متعلق ب : ضيَّعت

إِذَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط محذوفٌ تقديره : "إذا برَزَ.....ستذکرُ....."

بَرَزَ : فعل الشرط ماضٍ فاعله "الخفي" والجملة فعلية، مضافٌ إليه مجرور محلاً،

من الحجاب : جارٌّ و مجرور متعلق ب : برَزَ



۱۶۵- وَ تَعْلَمُ أَنْ رِيحَكَ كَانَ خُسْرًا

إِذَا فَكَّرْتَ فِي أَصْلِ الْحِسَابِ

مجهول

ربح : سود

خُسرأ : زیان

و هرگاه به اصل حساب بیندیشی، درخواهی یافت که سودت، زیان بوده است.

وَ : حرف حسب ما قبلها

تعلم : فعل یقین، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أَنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

ربح : اسم أن منصوب والجملة اسمية، سدّت مسدّ المفعولين، منصوبة محلاً

كان : فعل ناقص اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر أن مرفوع محلاً

خُسرأ : خبر كان منصوب

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط محذوف (تقديره : إذا.....تعلم.....)

فكّرت : فعل الشرط ماضٍ، فاعله ضمیر "ت" البارز فيه والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور

محلاً في أصل : جارّ و مجرور متعلّق ب : فكّرت



مَواردُهُ ضَافَتْ عَلَيْكَ الْمَاصِدُ

۱۶۶- إِيَّاكَ وَالْأَمْرَ الَّذِي إِنْ تَوَسَّعْتَ

مضرس بن الربيع

موارد (ج مورد) : راه ورود

إِنْ تَوَسَّعْتَ : اگر توسعه یابد

المصادر (ج مصدر) : راه خروج

ضائق : تنگ شد

از کاری که ورود به آن آسان؛ ولی خروج از آن، سخت است، بپرهیز.

إِيَّاكَ : مفعول به منصوب لفعل محذوف تقديره : أحذرك من باب تحذير والجملة فعلية

و : حرف عطف

الأمر : مفعول به منصوب لفعل محذوف تقديره: « احذر » و الجملة فعلية معطوفة

الذي : نعت منصوب بالتبعية من منعوته الأمر

توسعت : فعل الشرط من باب تفعل، مجزوم محلاً وجوباً، فاعله "موارد" و الجملة فعلية

صلة عائدها : ضمير (ه) في موارده

ضاقت : فعل ماضٍ جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً فاعله : "المصادر" و الجملة فعلية



بأحسن مما زينتها عقودها

۱۶۷-مُخَصَّرَةُ الْأَوْسَاطِ زَانَتْ عَقُودَهَا

حسین بن مطبر

مُخَصَّرَةُ الْأَوْسَاطِ : باریک میان، کمر باریک زانت : زینت داده است

عقود (ج عقْد) : گردنبند زینت : آراست

وی کمر باریکی است، به جای اینکه گردنبندهایش او را آراسته کند،
او گردنبندهایش را می آراید. (او آراسته تر از گردنبندهایش است.)

مُخَصَّرَةُ : اسم مفعول، مؤنث (من باب تفعیل)/خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقديره : "هی

مُخَصَّرَةُ" و الجملة اسمية الأوساط : مضافٌ إليه مجرور

زانت : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية خبر بعد خبر مرفوع

محلاً عقود : مفعولٌ به منصوب

بأحسن : جارٌّ و مجرور بالفتحة، متعلِّقٌ ب : زانت

ثما : "من" حرف جرّ "ما" اسم موصول عامّ/جارٌّ و مجرور محلاً

زینت : فعل ماضٍ (من باب تفعیل)، فاعله "عقود" و الجملة فعلية، صلة عائدها :

ضمیر "ها" فی "زینتها" أو ما : حرف مصدریة "مازینت" : مصدر مؤول تقدیره :
 تزینها، مجرور بحرف جرّ و "من تزین" : جارّ و مجرور متعلّق ب : زانت
 ها : مفعول به منصوب محلاً عقود : فاعل مرفوع
 ها : مضاف الیه مجرور محلاً



۱۶۸- مَوَاعِدُ لِلْأَيَّامِ فِيهِ وَرَغْبَتِي إِلَى اللَّهِ فِي إِجْزَاكِ تِلْكَ الْمَوَاعِدِ
 البحتری

مواعد (ج مؤعد) : وعده، نوید
 إنجاز : برآورده شدن

روزگار، وعده ها و نویدهایی دارد؛ امید به خدا دارم که برآورده شوند!

مواعد : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية

للأيام : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً

فيه : جارّ و مجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها و : حرف عطف

رغبة : مبتدأ مرفوع تقديراً و الجملة اسمية ي : مضاف الیه مجرور محلاً

إلى الله : جارّ و مجرور متعلّق ب : رغبة

في إنجاز : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً

تلك : مضاف الیه مجرور محلاً

المواعيد : عطف بيان مجرور بالتبعية من المعطوف عليه : تلك



۱۶۹- أقول لها و قد طارت شعاعا
 مِنَ الْأَبْطَالِ وَيَمُكِّ لَأْتُرَاعِي
 مجهول

طارت : پرواز می کند
شعاعاً : پراکنده
الأبطال (ج البطل) : دلاور
ويحك : وای بر تو
لاتراعي : به پایان کار نمی نگری

به وی (نفس)، در حالی که به خاطر ترس از دلاوران پراکنده در میدان، به پرواز درآمده بود (مضطرب و نگران بود)، می گویم که وای بر تو! چرا می ترسی!؟

أقول : فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (ومفعوله عبارة ويحك)

لها : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : أقول

و : حرف حالیه
قد : حرف تحقیق

طارت : فعل ماضٍ، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالیه منصوبة صاحبها : ضمير "ها" في "لها" و رابطها : "و"

شعاعاً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : الأبطال

من الأبطال : جارّ و مجرور متعلّق ب : شعاعاً

ويح : كلمة ترخّم، مفعول به منصوب لفعل محذوف من معناها

ك : مضاف اليه مجرور محلاً

لاتراعي : فعل مضارع مجزوم (من باب مفاعلة) فاعله ضمير "ي" البارز فيه والجملة فعلية



وَبَدَأَتْهُمْ بِالرُّغْمِ وَالرُّغْمِ

حارث بن وعله

۱۷۰- لَا تَأْمَنَنَّ قَوْمًا ظَلَمْتَهُمْ

الشّتم : دشنام

الرغم : خواری

از گروه و قومی که به آنان ستم کرده، و دشنام و خواری آنان را شروع کرده ای، در امان مباش.

لا: حرف نهی، عامل جزم

تَأْمِنَنَّ: فعل مضارع مجزوم ب"لا"، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجمله فعلية (والنون

الثقيلة للتوكيد) قوماً: مفعول به منصوب

ظلمت: فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجمله فعلية، نعتية، منصوبة

هُم: مفعول به منصوب محلاً و: حرف عطف

بدأت: فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجمله فعلية، معطوفة

هم: مفعول به منصوب محلاً بالشئتم: جارٌّ ومجرور متعلق ب: بدأت

و: حرف عطف الرغم: معطوف مجرور



۱۷۱- إن يَأْبُرُوا نَخْلًا لِّغَيْرِهِمْ

فَالشَّيْءُ تَحْقِرُهُ وَقَدْ يَنْمِي

مجهول

نخلاً: خرما

يأبروا: بارور سازند

الشيء: چیز

تحقر: ناچیز می پنداری

ينمي: رشد می کند

درختان خرما را برای دیگری بارور می سازند (به دشمنان تو یاری رسانند): چه بسا چیزی را خرد و کوچک می پنداری، ولی زیاد و بسیار (قوی) گردد.

إن: حرف الشرط

يَأْبُرُوا: فعل الشرط مجزوم بحذف نون الإعراب، فاعله ضمير "أو" البارز والجمله

فعلية نخلاً: مفعول به منصوب

لغیر: جارّ و مجرور متعلّق ب: یا بروا ف: حرف جواب

الشيء: مشغولٌ عنه، مبتدأ مرفوع و الجملة اسميةٌ أو مفعول به مقدم منصوب

تحقرُ: فعل مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعليةٌ

ه: مشغولٌ به، مفعول به منصوب محلاً

و: حرف حالیه قه: حرف تقلیل

يَنمِي: فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية، حالیه، منصوبة صاحبها

ضمير "ه" في "تحقره"



۱۷۲- فِي الْمَهْدِ يَنْطِقُ عَنِ سَعَادَةِ جَدِّهِ

أَثْرُ التَّجَابَةِ سَاطِعُ الْبُرْهَانِ

مجهولٌ

المهد: گهواره سعادة جدّ: نیکی بخت و اقبال

أثر: نشان التجابة: نزاد، پی

ساطع: درخشان البرهان: دلیل

در گهواره، سخن از نیکیبختی اش بر زبان می راند: آری اثر نیکی نزادی، دلیل روشنی است.

في المهد: جارّ و مجرور متعلّق ب: ينطق

ينطق: فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعليةٌ

عن سعادة: جارّ و مجرور متعلّق ب: ينطق

أثر: مبتدأ مرفوع و الجملة اسميةٌ ساطع: خبر مرفوع



١٧٣- إِنْ الْهَلَالَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمُوهُ

أَيَقْنَتَ بَدْرًا مِنْهُ فِي اللَّمَعَانِ

أبو تمام

أيقنت : يقين مى كنى

الهلل : ماه نو

اللمعان : درخشش

بدرًا : ماه تمام

هرگاه كامل شدن هلال ماه را مى بينى ، گويى درخشش ماهى كامل را يقين مى كنى.

الهلل : اسم إن منصوب والجملة اسمية

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول

فيه، منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (أيقنت)

رأيت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

ثمؤ : مفعول به منصوب

أيقنت : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

بدرًا : مفعول به منصوب منه : جارّ و مجرور محلاً متعلق ب : أيقنت

في اللمعان : جارّ و مجرور متعلق ب : محذوف ، شبه الجملة نعت منصوب بالتحعية من

منعوته : بدرًا



١٧٤- وَإِئْمَا أَوْلَادُنَا بَيْنَنَا

أَكْبَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ

حطان بن المعلّى

أكباد(ج كبد) : جگر

إئما : فقط، تنها

تمشي : راه مى روند

گویی فرزندان، در میان ما، جگر (گوشته) های ما هستند که بر روی زمین راه می روند.

و : حرف حسب ما قبلها

إنما : أداة حصر، مركّب من "إن" حرف مشبّهة بالفعل و "ما" الكافّة

أولاد : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نا : مضاف إليه مجرور محلاً

بين : اسم دائم الإضافة/ ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، حال منصوبة محلاً صاحبها : أولاد

نا : مضاف إليه مجرور محلاً أكباد : خبر مرفوع

تمشي : فعل مضارع، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، حالية منصوبة صاحبها : أكباد على الأرض : جارّ ومجرور متعلّق ب : تمشي



۱۷۵- لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ عَلَى بَعْضِهِمْ

لَأَمْتَنَّعَ العَيْنُ مِنَ الغَمَضِ

الشّاعر السّابق

هبت : وزید

الريح : باد

العین : چشم، دیده

الغمض : بستن، خفتن

اگر بادی، بر یکی از آنان بوزد، چشم ما بی خوابی کشد. (از به هم آمدن خودداری ورزد.)

لو : حرف الشرط غیر جازم

هبت : فعل الشرط ماضٍ فاعله "الريح" والجملة فعلية

الريح : فاعل مرفوع على بعض : جارّ ومجرور متعلّق ب : هبت

ل : حرف جواب

امتنع : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب افتعال)، فاعله "العين" والجملة فعلية
العين : فاعل مرفوع
من الغمض : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : امتنع



۱۷۶- وَ قَدْ عَجَمْتَ تِلْكَ الْخُطُوبُ قَنَاتَهُ فَرَاذَ عَلَى عَجْمِ الْخُطُوبِ اعْتَدَالُهَا
البحترى

عجمت : آزمود

الخطوب (ج الخطب) : حادثه، رویداد، مصیبت، کار بزرگ

قناة : نیزه
عجم : آزمودن

اعتدال : راستی، استواری

آن حوادث ، نیزه او را آزمایش کردند؛ در نتیجه به خاطر آزمایش ناملايمات ، راستی نیزه افزون گشت .

و : حرف حسب ما قبلها
قد : حرف تحقيق

عجمت : فعل ماضٍ، فاعله "تلك" والجملة فعلية

تلك : فاعل مرفوع محلاً
الخطوب : عطف بيان مرفوع

قناة : مفعولٌ به منصوب
ف : حرف نتيجة

زاد : فعل ماضٍ فاعله "اعتدال" والجملة فعلية

على عجم : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : زاد
اعتدال : فاعل مرفوع

ها : مضافٌ اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنى "منصوب لشبه فعل : اعتدال



۱۷۷- هُوَ الْكَلْبُ إِلَّا أَنْ فِيهِ مَلَالَةٌ

وَسُوءٌ مُرَاعَاةٍ وَمَا ذَاكَ فِي الْكَلْبِ

مجهول

الکلب: سگ

ملالة: ملالت، بی نزاکت

سوءِ مُرَاعَاةٍ: بد مراعات کردن، بی تربیت

وی سگ من، در عین حال، بی نزاکت و بی تربیت است؛ ولی سگ این ویژگی را ندارد. (او از سگ پست تر است؛ چون سگ با وفاست؛ ولی وی، این ویژگی را ندارد.)

هُوَ: مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

الکلب: خبر مرفوع

إِلَّا: حرف مركب من (إن+لا)

فِيهِ: جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب: محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

مَلَالَةٌ: اسم أنّ مؤخّر منصوب والجملة اسمية

و: حرف عطف

سُوءٌ: معطوف منصوب على ملالة

مُرَاعَاةٍ: مضاف اليه مجرور

و: حرف حالیه

مَا: حرف شبهه بلیس

ذَاكَ: اسم إشارة / اسم ما مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه منصوبة محلاً صاحبها: سوء

فِي الْكَلْبِ: جارّ و مجرور متعلّق ب: محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً



۱۷۸- طَلَبْتُ وَفَاءَ الْغَانِيَاتِ وَإِنَّمَا

تَكَلَّفْتُ إِيرَاءَ بِمِقْدَحَةٍ صَلْدٍ

مجهول

الغانيات (ج الغانية): زیبا روی، زن بی نیاز از آرایش

تَكَلَّفْتُ: خود را به سختی انداختم

إِيرَاءٌ: آتش روشن کردن

صلد : محکم، سخت

مقدحة : آتش زنه، فندک

از زنان زیباروی، خواستار وفای به عهد شدم که فقط برافروختن آتش را با آتش زنه سخت متحمل شد. (کار بیهوده و محالی را خواستار شدم.)

طلبتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

وفاءً : مفعولٌ به منصوب و : حرف حالیه

إنما : أداة حصر (مرکبة من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" الكافّة)

تكلّفتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

إبراءً : مفعولٌ به منصوب بمقدحة : جارٌ ومجرور متعلّق ب : إبراءً

صلد : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "مقدحة"



۱۷۹- أَسْرَّ أَنْ أَحْظَى وَيُمْنَعُ صَاحِبِي

إِنِّي إِذَا لَلِحُرِّ الْأُمِّ جَارٍ

مجهولٌ

أَنْ أَحْظَى : کامیاب شوم، حظ و بهره برم

صاحب : همنشین، دوست الحُرّ : آزاده

الأم : فرومایه تر، پست تر جار : همسایه

آیا از مکان و منزلت خود شاد باشم؛ در حالی که دوستم از آن محروم است. در این صورت من برای انسان آزاده، فرومایه ترین همسایه ام.

أ : همزة استفهام إنكارية

أَسْرَّ : فعل مضارع مبني للمجهول نائب فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً والجملة اسمية

أَنْ أَحْظَى : فعل مضارع منصوب ب «أَنْ» فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

مصدر مؤول تقدیره “حظوتی” مفعول لأجله منصوب محلاً

و : حرف حالیه ینمع : فعل مضارع نائب فاعله “صاحب”

والجملة فعلية، حالیه منصوبه، صاحبها : ضمیر “أنا” فی أحدى

صاحب : نائب فاعل مرفوع تقدیراً إن : حرف مشبّهة بالفعل

ی : اسم إن منصوب والجملة اسمیه إذا : حرف جواب

للحرّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

الأم : اسم تفضیل / مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمیه

إذا للحرّ الأم جارٍ : خبر إن مرفوع محلاً



أهلاً بأهلٍ و جيراناً بجيران

إبراهيم بن عباس

۱۸۰- تلقى بكلّ بلادٍ إن حللت بها

بلاد (ج بلد) : شهر، کشور

أهل : خانواده

تلقى : ملاقات می کنی

إن حللت : اگر اقامت افکنی

جيراناً (ج جار) : همسایه

اگر در کشورى اقامت کنی، با خانواده و همسایگان، به جای خانواده و همسایگان

خود دیدار می کنی.

تلقى : فعل مضارع فاعله ضمیر “أنت” المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بكلّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلقى بلاد : مضاف اليه مجرور

إن : حرف الشرط حللت : فعل الشرط ماضٍ، مجزوم محلاً فاعله

ضمیر “ت” البارز والجملة فعلية (جواب الشرط محذوف تقدیره : إن.....تلقى.....)

بها : جارّ و مجرور متعلّق ب : حللت
 أهلكاً : مفعولٌ به منصوب لفعل "تلقى"
 بأهل : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلقى
 جيراناً : معطوف منصوب



۱۸۱-الرأسُ لا يُنبِتُه قَطْرُ المَطَرِ
 ليسَ بِكُرّاثٍ إذا جَزَّ وَقَرَّ
 مجهولٌ

الرأسُ : سر
 لا ينبِتُ : نمی رویاند
 قَطْرُ المَطَرِ : قطره باران
 كُرّاثٍ : سبزی تره
 جَزَّ : چیده شود
 وَقَرَّ : بسیار گردد، زیاد شود

قطره باران، سرانسان را نمی رویاند؛ زیرا تره فرنگی نیست که هرچه چیده شود، زیاد شود.

الرأسُ : مشغولٌ عنه مبتدأ مرفوع والجملة اسميةٌ أو الرأسُ : مفعول به منصوب لفعل محذوف من لفظ الفعل المذكور تقديره : "لا ينبِتُ الرأسُ لا ينبته قطرٌ...."

لا ينبِتُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "قطر" والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً
 (إذا اعتبرنا الرأسُ مبتدأً) هُ : مشغولٌ به مفعولٌ به منصوب محلاً

قَطْرُ : فاعل مرفوع
 المَطَرِ : مضافٌ اليه مجرور

ليسَ : فعل ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

بِ : حرف جر (للتوكيد)
 كُرّاثٍ : مجرور لفظاً و خبر معنی منصوب

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب جواب الشرط (وقرّ)

جَزَّ : فعل الشرط، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، مضافٌ اليه مجرور محلاً

وقرّ : جواب الشرط، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

۱۸۲- أقولُ و أروي كَلِمًا هَبَّتِ الصَّبَا : أَلَا يَا صَبَا نَجْدًا مَتَى هِجَّتِ مِن نَجْدٍ؟
 مجهول



أروي : روایت می کنم
 هَبَّت : وزید
 صبا : باد صبا
 هِجَّت : برخاستی
 کَلِمًا : هرگاه
 أَلَا : هان
 نَجْد : اسم مکانی است

به هنگام وزیدن باد صبا می گویم و روایت می کنم که هان ای باد صبا ی نجد! کی از سرزمین نجد برخاستی؟

أقولُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و مفعوله :
 "ألا يا " منصوب محلاً و : حرف عطف

أروي : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة
 كَلِمًا : أداة تتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب ، متعلّق ب جواب الشرط المحذوف و "ما" مصدرية زمانية و مع فعل "هَبَّت" (فعل ماضٍ فاعله الصبا والجملة فعلية) مصدر مؤوّل تقديره : "مدة هبوبها" مضاف اليه مجرور محلاً
 الصَّبَا : فاعل مرفوع تقديرأ

أَلَا : حرف استفتاح
 صبا : منادی مضاف، منصوب تقديرأ
 هِجَّت : فعل ماضٍ، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية
 مِن نَجْدٍ : جارٌ ومجرور متعلّق ب : هِجَّتِ
 يَا : حرف ندا
 نَجْد : مضاف اليه مجرور
 مَتَى : اسم استفهام / ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب محلاً، متعلّق ب : هِجَّتِ



۱۸۳- نَسِيمَ الصَّبَا قُلْ لِلأُحِبَّةِ مُنْشِدًا

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَيْفَ حَالِكُمْ بَعْدِي

عبدالله دمينه

الأحبة (جمع الحبيب) : دوست

منشداً : خوانندگی ، زمزمه کنان

ای نسیم صبا! زمزمه کنان به دوستان بگو : سلام بر شما! حال شما پس از من چگونه است؟

نسیم : منادی مضاف منصوب

الصبا : مضاف الیه مجرور تقدیراً

قل : فعل امر، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و مفعوله : "سلامٌ

عليكم....." منصوب محلاً للأحبة : جارٌّ و مجرور، متعلق ب : قل

منشداً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير "أنت" في "قل"

سلامٌ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية (الابتداء بالنكرة لأنه للدعاء)

عليكم : جارٌّ و مجرور، متعلق ب محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

كيف : خبر مقدم مرفوع محلاً حال : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

كم : مضاف الیه مجرور محلاً

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب تقدیراً متعلق ب محذوف (شبه

الجملة حال منصوبة صاحبها : كم) ي : مضاف الیه مجرور محلاً



۱۸۴- فَإِذَا الصَّبَا هَبَّتْ فَإِنْ نَسِيمَهَا

يُهْدِي إِلَيْكَ تَحِيَّتِي وَ سَلَامِي

الشاعر السابق

يُهدي : هديه می آورد

تحيّتي : درود مرا

هرگاه باد صبا می وزد ، بی تردید نسیمش ، درود و سلام مرا برای تو هدیه می آورد.

ف : حرف ابتداء

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط

الصبا : فاعل مرفوع تقديرًا للفعل المفسر المحذوف تقديره : "إذا هبت الصبا هبت...."

الجملة فعلية، مضاف إليه مجرور محلاً

هبت : فعل مفسر ماضٍ، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ف : حرف جواب إن : حرف مشبهة بالفعل

نسيم : اسم إن منصوب والجملة اسمية، جواب الشرط

يهدي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

إليك : جارٍ و مجرور متعلق ب : يهدي تحية : مفعول به منصوب تقديرًا

ي : مضاف إليه مجرور محلاً و : حرف عطف

سلام : معطوف منصوب تقديرًا



۱۸۵- دُمٌ لِلخَلِيلِ بِوَدِّهِ

مَا خَيْرُ وُدٍّ لَا يَدُومُ

يزيد بن الحكم

الخليل : دوست

دُمٌ : ادامه بده

لايدومُ : مداوم و پایدار نباشد

وُدٌ : دوستی

دوستی با دوست را ادامه بده ؛ (زیرا دوستی) نا پایدار نیكو نیست.

دُمٌ : فعل أمر فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

للخليل : جارّ و مجرور متعلّق ب : دُمّ بوُدُّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : دُمّ
 ما : حرف شبّيه ب «ليس»

خيرُ : اسم ما مرفوع و (خبره محذوف منصوب محلاً تقديره: موجوداً) و الجملة اسمية
 لايدومُ : فعل مضارع منفى ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية ،
 نعتية منصوبة محلاً بالتبعية من منعوتها : "موجوداً" المحذوف



١٨٦- وَأَعْرِفْ لِحَارِكِ حَقَّهُ وَالْحَقُّ يَعْرِفُهُ الْكَرِيمُ
 الشّاعر السّابق

اعرفُ : بشناس جار : همسايه

حق و حقوق همسايه ات را بشناس ؛ زيرا كه جوانمرد و بخشنده ، حق شناس
 است.

اعرف : فعل أمر ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية
 لِحَارِكِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : اعرف حقُّ : مفعولٌ به منصوب
 و : حرف عطف

الحقُّ : "مشغولٌ عنه" مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية أو مفعولٌ به منصوب
 يعرفُ : فعل مضارع ، فاعله "الكريم" و الجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً (إذا اعتبرنا
 "الحقُّ" مبتدأً)

هُ : مشغولٌ به، مفعولٌ به، منصوب محلاً الكريم : فاعل مرفوع



۱۸۷- فَبَادِرٌ إِلَى اللَّذَاتِ قَبْلَ فَوَاتِهَا

فَإِنَّ قُصَارَى مَا تَرَاهُ عَنَاءٌ

مجهول

فوات : از دست رفتن

بادِرٌ : مبادرت کن

عناء : رنج و دردرس

قُصَارَى : کوشش و هدف

به شادی ها و خوشی ها پیش از آنکه از دست برود ، بپرداز ؛ (زیرا) که سرانجام و نهایت آنچه را می بینی ، درد و رنج است.

فَ : حرف ابتدائية

بَادِرٌ : فعل أمر (من باب مفاعلة)، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

إلى اللذات : جارّ و مجرور متعلّق ب : بَادِرٌ

قَبْلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : بَادِرٌ

فوات : مضاف اليه مجرور

ها : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنى منصوب لشبه فعل "فوات"

قُصَارَى : اسم إنَّ منصوب، تقديرًا والجملة اسمية

ما : اسم موصول عام / مضافٌ اليه مجرور محلاً

تري : فعل فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، صلة عائدها : ضمير "ه"

في "تراه" أو «ما» حرف مصدرية و مع «تري» مصدر مؤوّل تقديره «رؤيتك»

مضاف اليه مجرور محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

عناء : خبر مرفوع



۱۸۸- کَانَ الرِّیَاضَ وَأَزْهَارَهَا

وَأَغْصَانَ أَنْوَارِهَا التُّعْسِ

مجهول

أزهار (ج الزهر) : شکوفه

الرِّیَاض (ج الرّوضة) : باغ

أغصان (ج الغصن) : شاخه

أنوار (ج نور) : گل سفید

التعس (ج التاعس) : نیم خفته

باغ‌ها و مرغزارها با شکوفه‌ها و شاخه‌های گل‌های نیم خفته اش (نیم بازش)...

کَانَ : حرف مشبّهة بالفعل

الرِّیَاض : اسم كان منصوب والجملة اسمية

و : حرف عطف

أزهار : معطوف منصوب

و : حرف عطف

أغصان : معطوف منصوب

أنوار : مضاف اليه مجرور

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

التُّعْس : نعت مجرور بالتبعية من منوعتها : أنوار



۱۸۹- طَاوَوِيسُ تُجَلِّى بِلَا أَرْجُلِ

أَرَاقِمُ تُسَعِّى بِلَا أَرْؤْسِ

مجهول

طاوویس (ج طاووس) : طاووس

تجلی : جلوه گر می شود

أرجل (ج رجل) : پا

أراقم (ج أرقم) : مار سیاه و سفید

تسعی : می خزد

أروس (ج رأس) : سر

(باغ‌ها) طاووس‌هایی هستند که بدون پا جلوه گر شوند؛ (چون پای طاووس زشت است) و (شاخه‌های نورس) و مارهایی سیاه و سفیدی هستند که بی سر می‌خزند.

طواویس : خبر مرفوع ل "كأن" (في البيت السابق)

تجلی : فعل مضارع مبنى للمجهول، نائب فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

نعنيه، مرفوعة بالتبعية من منعوتها : طواویس ب : حرف جرّ

لا : حرف شبيه ب "ليس" (بطل عملها بسبب وجود حرف الجرّ قبلها)

أرجل : مجرور بحرف جارّ، بلا أرجل : جارّ ومجرور متعلّق ب : تجلی

أراقم : خبر بعد خبر مرفوع

تسعی : فعل مضارع، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعنية، مرفوعة

بالتبعية من منعوتها : أراقم ب : حرف جرّ

لا : حرف شبيه ب "ليس" (بطل عملها بسبب وجود حرف الجرّ قبلها)

أرؤس : مجرور بحرف جارّ، بلا أرؤس : جارّ ومجرور متعلّق ب : تسعی



۱۹۰- فَإِن لَمْ يَكُنْ فِي الْمَالِ وَسْعٌ وَكَثْرَةٌ

فِي النَّفْسِ مِنِّي عِزَّةٌ وَإِبَاءٌ

مجهول

كثرة : فراوانی

وسع : گستردگی

عزّة : بزرگواری

التّفس : روان، نفس

إباء : مناعت

اگر مال و دارایی بسیار ندارم، ولی روان و طبع بلندی دارم.

إن : حرف الشرط

ف : حرف ابتدائية

لم يكن : فعل الشرط مضارع، مجزوم ب "لم"، اسمه "وسع" مرفوع والجملة فعلية

في المال : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم، منصوب محلاً

و : حرف عطف

وسع : اسم كان مؤخّر، مرفوع

كثرة : معطوف مرفوع ف : حرف جواب

في النفس : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم ، مرفوع محلاً

منيّ : جارّ و مجرور محلاً ، متعلّق ب : عزة

عزة : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية جواب الشرط

و : حرف عطف إباء : مرفوع معطوف



١٩١- لا تَحْمَدَنَّ امرءاً حتّى تُجَرِّبَهُ

وَلَا تَذُمَّنَّهُ مِنْ غَيْرِ تَجْرِبٍ

نابغة الشيباني

تجرب : بيازمایی

امرءاً : بشر، آدمی

تجريب : آزمودن

لا تاذمن : سرزنش مکن

بی تردید، مردی را که هنوز در بوبته آزمایش قرار نداده ای؛ ستایش یا نکوهش مکن.

لا تَحْمَدَنَّ : فعل مضارع مجزوم، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

امرءاً : مفعول به منصوب

(والتون الثقيلة للتوكيد)

تَجْرِبَ : فعل مضارع منصوب ب "أن" المقدرة،

حتّى : حرف جرّ

فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، مصدر مؤول تقديره : "تجربتك" مجرور

محلاً حتّى تجربة : جارّ و مجرور متعلّق ب : لا تَحْمَدَنَّ

و : حرف عطف

هُ : مفعول به منصوب محلاً

لا تَذَمْنَنَّ : فعل مضارع مجزوم، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

هُ : مفعول به منصوب محلاً

(والتون الثقيلة للتوكيد)

من غير : جارّ و مجرور متعلّق ب : لا تَذَمْنَنَّ تجريب : مضاف اليه مجرور



۱۹۲- سُبْدِي لَكَ الْاَيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا

وَ يَاتِيكَ بِالْاَخْبَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدْ

طرفه بن عبد

سُبْدِي : بزودی آشکار خواهد شد

الْاَيَّامُ (ج اليوم) : روزگار

كُنْتَ جَاهِلًا : نمی دانستی

لَمْ تُزَوِّدْ : زاد و توشه نداده ای ، مأمور نکرده ای

روزگار ، بزودی آنچه را نمی دانی ، بر تو آشکار خواهد کرد ؛ و کسی را که مأمور این کار نکرده ای ، (زاد و توشه ای نداده ای) خبرها را برایت می آورد.

س : حرف تنفیس للاستقبال

تُبْدِي : فعل مضارع من باب إفعال، فاعله "الأيام" والجملة فعلية

لَكَ : جارٌّ و مجرور متعلق ب : تبدي : الأيام : فاعل مرفوع

مَا : اسم موصول عام / مفعولٌ به منصوب محلاً

كُنْتَ : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

جَاهِلًا : خبر منصوب و : حرف عطف

يَأْتِي : فعل مضارع (متعدٍ بحرف الجر) فاعله : مَنْ ، والجملة فعلية

كَ : منصوب على نزع الخافض ب : حرف جارٌّ

الْاِخْبَارِ : مجرور لفظاً و منصوب على أنه مفعول به لفعل يأتي في المعنى

مَنْ : اسم موصول عام / فاعل مرفوع محلاً

لَمْ تُزَوِّدْ : فعل مضارع مجزوم ب "لم" فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة

عائدها : محذوف (مفعوله محذوف)



۱۹۳- اِنِّي شَقِيٌّ بِاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ

شَقِيًّا بِهِمْ اِلَّا كَرِيْمَ الشَّمَائِلِ

طرماح بن حكيم

شقیّی : بدبخت، تیره بخت
 اللّثام (ج اللّثیم) : فرومایه، پست
 الشمال (ج شمّالة) : صفت پسندیده

حقیقتاً، من بخاطر فرومایگان و ناکسان بدبختم؛ چراکه فرومایگان، فقط نیکبختان را بدبخت می کنند.

و : حرف حسب ماقبلها
 ی : اسم إنّ منصوب محلاً والجملة اسمیة

شقیّی : خبر مرفوع
 باللّثام : جار و مجرور متعلّق ب : شقیّی

و : حرف عطف

لا تری : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة

شقیّیاً : مفعول به منصوب
 هم : جار و مجرور متعلّق ب : شقیّیاً

إلّا : حرف استثناء
 کریم : مستثنی منقطع غیر موجب منصوب

الشمال : مضاف الیه مجرور



۱۹۴- وَأَنْتَ لَوِاسْتَعْرَضْتَ صَحْبَكَ كُلَّهُمْ
 وَ جَرَّبْتَ مِنْهُمْ صَاحِبًا بَعْدَ صَاحِبٍ
 مجهول

استعرضت : از نظر گذراندی
 صحب (ج صاحب) : دوست

جرّبت : بیازمایی

اگر تو همه دوستانت را از نظر بگذرانی، و یکایک را امتحان و آزمایش کنی ..

و : حرف حسب ماقبلها

أنت : مبتدأ مرفوع محلاً و خبره (لواستعرضت...)، والجملة اسمیة

لو : حرف الشرط غیر جازم (امتناع)

استعرضت : فعل الشرط ماضٍ (من باب استفعال)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية
 سحب : مفعولٌ به منصوب
 ك : مضافٌ اليه مجرور محلاً
 كل : مؤكّد معنویّ منصوب بالتبعية من مؤكّده : سحب
 هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً
 و : حرف عطف
 جرّبت : فعل ماضٍ (من باب تفعيل)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية، معطوفة
 منهم : جارٌّ ومجرور محلاً متعلّق ب : جرّبت صاحباً : مفعولٌ به منصوب
 بعد : اسم دائم الإضافة/ ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : جرّبت
 صاحب : مضافٌ اليه مجرور



۱۹۵- لَمَّا تَلَقَى مِنْهُمْ شَاهِدًا مِثْلَ شَاهِدِي وَ لَمْ تَرْضَ مِنْهُمْ غَائِبًا مِثْلَ غَائِبِي
 مجهول

تلقى : برخورد کنی
 غائباً : غائب
 شاهداً : حاضر

هیچ شاهد و حاضری ، همچون شاهد من نخواهی یافت و از هیچ غایبی ، همچون
 غائب من خوشنود نخواهی شد. (هم در حضور و هم در غیبت، دوستی خود را
 حفظ می کنم.)

ل : حرف جواب ل «لو» (فی البيت السابق) ما : حرف نفی
 تلقى : فعل جواب الشرط ل «لو» فی البيت السابق مضارع، فاعله ضمير "أنت"
 المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
 منهم : جارٌّ ومجرور محلاً متعلّق ب : تلقى شاهداً : مفعولٌ به منصوب
 مثل : نعت منصوب
 شاهد : مضافٌ اليه مجرور تقدیراً

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً و : حرف عطف

لم ترضَ : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة

منهم : جارٌ و مجرور متعلّق ب : لم ترض

غائباً : مفعولٌ به منصوب مثل : نعت منصوب

غائب : مضافٌ اليه منصوب تقديرأ ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً



١٩٦- إذا ما أتت من صاحبٍ لك زلةٌ فكن أنتُ مُحْتَالاً لِزَلَّتِهِ عُدْرًا

سالم بن وابصة

زلةٌ : لغزشی مُحْتَالاً : چاره جو

عُدْرًا : عذر، بهانه

هرگاه از دوستت اشتباهی سر بزندی ، در این صورت برای اشتباه و لغزش وی ، بهانه ای پیدا کن .

إذا ما : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط "كن" (ما : حرف زائدة)

أتتُ : فعل الشرط ماضٍ فاعله "زلةٌ" والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً

من صاحب : جارٌ و مجرور، متعلّق ب : أتتُ

لك : جارٌ و مجرور متعلّق ب : أتت

زلة : فاعل مرفوع ف : حرف جواب

كن : فعل ناقص جواب الشرط ماضٍ اسمه ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أنت : مؤكّد لفظي لمؤكّده ضمير أنت المستتر في "كن"

محْتَالاً : خبر كان منصوب لزلة : جارٌ و مجرور متعلّق ب : مُحْتَالاً

۵ : مضاف الیه مجرور محلاً

عذراً : مفعول به منصوب لشبه فعل "محتالاً"



۱۹۷- لَكِنَّ أَتَتْ بَيْنَ السَّرُورِ مَسَاءً

وَالْمَرْءُ يُشْرِقُ بِالزَّلَالِ الْبَارِدِ
أبوفراس الحمداني

مساءة : ناخوشی

یشرق : می گیرد، گلوگیر می شود

الزلال البارد : آب سرد زلال

اما به هنگام شادی ، ناخوشی و بدی آمد : آری آدمی گاهی با آب سرد و گوارا هم گلویش می گیرد.

لكن : حرف حسب ما قبلها

أتت : فعل ماضٍ فاعله "مساءة" والجملة فعلية

بين : اسم دائم الإضافة/ ظرف مكان أو مفعول فيه ، منصوب متعلق ب : أتت

السّرور : مضاف الیه مجرور

مساءة : فاعل مرفوع

و : حرف عطف

المرء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

یشرق : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

بالزلال : جارٍ ومجرور متعلق ب : یشرق

البارد : نعت مرفوع



۱۹۸- أَحِبُّ الْفَتَى يَنْفِي الْفَوَاحِشَ سَمِعَهُ

كَانَ بِهِ عَنِ كُلِّ فَاحِشَةٍ وَقَرَأَ
الشاعر السابق

الفواحش (ج الفاحشة) : سخنان ناپسند

ينفي : نمی پذیرد

سمع : گوش

وقرا : پرهیز کردن ، دوری جستن

جوانی را که کوشش از سخنان زشت و ناپسند دوری می جوید ، دوست دارم ؛ گویی که از هر سخن زشت و یاوه ای پرهیز می کند.

أحبّ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ
الفتى : مفعول به منصوب تقديرًا

ينفي : فعل مضارع فاعله “سمع” والجملة فعلية حالية، منصوبة محلاً صاحبها : الفتى
الفواحش : مفعول به مقدم (على الفاعل) منصوب

سمع : فاعل مؤخر مرفوع ه : مضاف اليه مجرور محلاً

كانَ : حرف مشبّهة بالفعل به : جارّ و مجرور متعلّق ب : وقرأ

عن كل : جارّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

فاحشة : مضاف اليه و مجرور وقرأ : اسم كانّ المؤخر المنصوب والجملة اسمية



۱۹۹- سَلِيمٌ دَوَاعِي الصُّدْرِ لَا بَاسِطًا أَدَى وَلَا مَانِعًا وَلَا قَائِلًا هُجْرًا

الشاعر السابق

سليم : سالم، به جا دواعي (جمع داع) : خواسته، انگیزه

الصدر : سینه باسطاً : بازکننده ، گسترنده

أدى : آزار، اذیت هجراً : سخن زشت و ناپسند، یاوه و هزل

(جوان) خواسته های درونی به جایی دارد ؛ در حالیکه آزاررسان نیست، مانع خیر و خوبی نمی شود و سخنان زشت و یاوه بر زبان نمی آورد.

سليم : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : “هو سليم” والجملة اسمية

دواعي : مضاف اليه مجرور تقديرًا لا : حرف نفی

باسطاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير هو المحذوف

أذى : مفعول به منصوب لشبه فعل باسطاً

و : حرف عطف

قائلاً : معطوف منصوب

لا : حرف زائد للتوكيد النفي

هجرأً : مفعول به منصوب لشبه فعل قائلاً



۲۰۰- إن يحسدوني فيأتي غير لائمهم

قَبَلِي مِنَ النَّاسِ أَهْلُ الْفَضْلِ قَدْ حُسِدُوا
كمیت الأسدی

يحسدوني : به من حسادت می کنند

غير لائمهم : آنان را سرزنش نمی کنم

أهل الفضل : خردمندان

قد حسدوا : مورد حسادت واقع شدند

اگر به من حسد ورزند، من ایشان را سرزنش نمی کنم؛ چرا که، برخی مردم بزرگوار و دانا، پیش از من، مورد حسادت قرار گرفتند.

إن : حرف الشرط

يحسدوا : فعل الشرط مجزوم بحذف نون الإعراب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية

ن : حرف وقاية

ي : مفعول به منصوب محلاً

ف : حرف جواب

إني غير لائمهم : جمله اسمية جواب الشرط

مجزوم ("هم" : مضاف إليه مجرور لفظاً و مفعول به معنى "منصوب لشبه فعل "لائم")

قبل : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب تقديراً، متعلق ب : حسدوا

من الناس : جارّ و مجرور متعلق ب : حسدوا

أهل : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

حسدوا : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية



۲۰۱ - فِي صَحْنِ آجَامٍ حَصَاهَا لَوْلُوُ

و تَرَأَيْهَا مِسْكَ يُشَابُ بِعَنْبَرٍ

البحتری

آجام (جِ أَجْمَ، جِ أَجْمَةُ) : بیشه، سرزمین پردرخت

صحن : عرصه حصی (واحدھا، حصاة) : سنگریزه

لؤلؤ : مروارید، در، گوهر تراب : خاک

مسک : مشک یشاب : آمیخته می شود

عنبر : عنبر

در عرصه بیشه هایی که سنگریزه اش مانند مروارید (درخشان)، و خاکش مشکمی آمیخته به عنبر بود...

في صحن : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً ل

“مخضرة” في البيت التالي آجام : مضاف الیه مجرور

حصی : مبتدأ مرفوع تقدیراً والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من منعوتها : آجام

ها : مضاف الیه مجرور محلاً لؤلؤ : خبر مرفوع

و : حرف عطف

تراب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة على “حساها.....”

مسک : خبر مرفوع

یشاب : فعل مضارع نائب فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : مسک

بعنبر : جارّ و مجرور متعلّق ب : یشاب



۲۰۲- مُخَضَّرَةٌ وَ الْغَيْثُ لَيْسَ بِسَاكِبٍ

وَمُضَيِّنَةٌ وَ اللَّيْلُ لَيْسَ بِمُقَمَّرٍ
الشاعر السابق

مخضرة : سبزه زار

الغيث : ابر پرباران

ساکب : فرو ریزنده

مضیئة : روشنائی بخش، نور ده

مقمر : مهتاب

سبزه زاری بود که باران در آن نمی بارید و روشنائی بود که شب در آن مهتاب نبود.

مخضرة : اسم فاعل من (إخضراً، يخضراً، اخضراراً)، مبتدأ مؤخر مرفوع ل "في صحن ..."

في البيت السابق والجملة اسمية

و : حرف اللصوق (زائد يلتصق بالجملة الواقعة نعتاً)

الغيث : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من منعوتها : آجام

ليس : فعل ناقص اسمه ضمير "هو" المحذوف والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

ب : حرف جر للتوكيد

ساکب : اسم فاعل / مجرور لفظاً و خبر معنى منصوب

و : حرف عطف

مضیئة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية معطوفة على مخضرة

واللَّيْلُ لَيْسَ بِمُقَمَّرٍ : إعراب "والغيث ليس بساكب"



۲۰۳- فَأَعْلَمُ بِأَنَّكَ مَا قَدَّمْتَ مِنْ عَمَلٍ

يُحْصَى عَلَيْكَ وَبِأَنَّ الَّذِي خَلَقْتَ مَوْرُوثُ
مجهول

قَدِّمَتْ : پیش از خود فرستادی يُحْصِي : به حساب می آید

خَلَّفَتْ : پس از خود بگذاری، به ارث گذاشتی

یقیناً بدان که هر عمل تو ، به حساب آید و هر چه را برجای بگذاری ، به ارث برده شود.

ف : حرف ابتدائیه

اعْلَمْ : فعل أمر فاعله ضمیر "انت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و مفعولاه
عبارة "بأنك....."

ب : حرف جر أن : حرف مشبّهة بالفعل

ك : اسم أن منصوب والجملة اسمية مجرورة محلاً

ما : اسم الشرط / مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية

قَدِّمَتْ : فعل الشرط فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

من : حرف جارّ زائد عمل : مجرور لفظاً و مفعول به معنی منصوب

يُحْصِي : فعل جواب الشرط مضارع مبني للمجهول نائب فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً
(مرجعہ، ما) والجملة فعلية و (كل عبارة ما قَدِّمَتْ) خبر "ما" مرفوع محلاً

و : حرف عطف أن : حرف مشبّهة بالفعل

الَّذِي : اسم أن منصوب محلاً و الجملة اسمية معطوفة على (أنك ما....)

خَلَّفَتْ : فعل فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف ومفعوله محذوف

لوضوحه و "بأن الذي خَلَّفَتْ مؤول الى "بمخلفك" ، جارّ و مجرور متعلّق ب : اعلم

موروث : خبر مرفوع



۲۰۴- ذُو الْجَهْلِ يَفْعَلُ مَا ذُو الْعَقْلِ يَفْعَلُهُ

فِي النَّاتِبَاتِ وَ لَكِنْ بَعْدَ مَا افْتَضَحَ
مجهول

ذو الجهل : نادان

ذو العقل : خردمند

الناتبات (ج الثانية) : حوادث روزگار، ناملايمات

افتضح : رسواشد، افتضاح كرد

نادان به هنگام گرفتاری ها و مصیبت ها ، همان کار خردمند را انجام می دهد ؛ البته پس از آنکه رسوا گردید.

ذو : اسم من الأسماء الخمسة / مبتدأ مرفوع بالواو و الجملة اسمية

الجهل : مضاف اليه مجرور

يفعلُ : فعل مضارع ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً

مَا : اسم موصول عامّ / مفعولٌ به منصوب محلاً

ذو : مبتدأ مرفوع بالواو و الجملة اسمية صلة عائدها : ضمير "ه" في "يفعله"

يفعل : فعل ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

في النَّاتِبَاتِ : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : يفعلُ

و : حرف عطف

لكن : حرف ابتداء "استدراك" (إذا سبقته الواو)

بعده : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب متعلّق ب : يفعل ، تقديره : "

ولكن يفعله بعد..."

مَا : حرف مصدرية و مع " افتضح " فعل

فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : " افتضاحه"

مضاف اليه مجرور محلاً أو اسم موصول عامّ / مضاف اليه مجرور محلاً و الجملة بعده صلة

عائدها : ضمير هو المستتر في الفعل (والألف للضرورة الشعرية)



۲۰۵- إِذَا أُمَّ وَجَهَ الرَّشِدِ آلَ مَضَلَّةَ

وَإِنْ رَامَ بَابَ الْخَيْرِ عَوْجِلَ بِالْقَفْلِ

مجهول

أُمَّ : قصد کند

الرّشد : راهنمای ، هدایت

آل : برگشت

مضلة : گمراهی

رام : قصد کند ، آهنگ کند

باب : در

عوجل : شتاب کرده شود

هرگاه که راه هدایت در پیش گیرد ،گمراه بازگردد ؛ و اگر قصد درگاه خیر کند، در شتابان بر روی وی بسته شود.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة الى الجملة الفعلية ، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط (آل)

أُمَّ : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية مضاف اليه

مجرور محلاً وجه : مفعول به منصوب

آل : فعل ماضٍ (مادته "أول") جواب الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية مضلة : مصدر مؤول إلى المشتق تقديره :

ضالاً. حال مفردة منصوبة، صاحبها : ضمير "هو" المستتر في "آل" و : حرف عطف

إن : حرف الشرط

رام : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية

عوجل : فعل مبنی للمجهول (من باب مفاعلة) ، جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً نائب

فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية

بالقفل : جاز و مجرور متعلّق ب : عوجل



۲۰۶- فَإِنَّ الْجُرْحَ يَنْفِرُ بَعْدَ حِينٍ

إِذَا كَانَ الْبِنَاءُ عَلَى الْفَسَادِ

المتنبیّ

الجرح : زخم و جراحت

ينفرُ : آماس می کند، ورم می کند

بعدَ حينٍ : پس از چندی

البناء : پایه و اساس

بی تردید، هرگاه اصل و اساس زخم چرکین باشد، پس از مدتی ورم (آماس) کند. (زخمی که کاملاً بهبود نیافته است، اگر به درستی درمان نشود، دوباره ورم کند؛ به گونه ای که شاید به سختی درمان گردد.)

بعدَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلّق ب : ينفِرُ

حينٍ : مضاف اليه مجرور

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف

كان : فعل الشرط ناقص، اسمه البناء و الجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

البناء : اسم كان مرفوع

على الفساد : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر منصوب محلاً



۲۰۷- وَ فِي عَيْنَيْهِ تَرْجَمَةٌ أَرَاهَا

تَدُلُّ عَلَى الصُّغَائِنِ وَ الْحُقُودِ

البحتری

ترجمة : نشانه

الصُّغَائِنِ (ج الصُّغَيْنَةِ) : کینه

الحقود (ج الحِقْدِ) : کینه، دشمنی

در چشمانش، نشانه ای از کینه های دیرینه و دشمنی ها می بینم.

و : حرف حسب ما قبلها فی : حرف جرّ

عینی : مجرور بالياء و فی عینی : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم
مرفوع محلاً

ترجمة : (من فَعَّلَ ، يُفَعِّلُ) ، مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

أرى : فعل مضارع ، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعتية مرفوعة
بالتبعية من منعوتها : ترجمة ها : مفعول به منصوب محلاً

تدلّ : فعل مضارع ، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة
صاحبها : "ها" في أراها

علي الضغائن : جارّ و مجرور متعلّق ب : تدلّ الحقوق : معطوف مجرور



۲۰۸- بَقَاؤُهُمْ عِصْمَةُ الدُّنْيَا وَ عِزُّهُمْ سَخَفٌ عَلَيَّ بَيْضَةُ الْإِسْلَامِ مُنْسَدِلٌ

الشاعر السابق

بقاء : پایداری عصمة : حفظ، نگهداری

سجف : پرده، پوشش بیضه : حوزه، دایره

منسدل : آویخته

جاودانگی و پایداری آنان ، موجب امنیت و حفظ جهان ؛ و عزت و توان آنان ، به
سان پرده ای آویخته ، در سراسر جهان اسلام است . (سراسر جهان اسلام ، زیر
چتر حمایت ایشان قرار می گیرد.)

بقاء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية عصمة : خبر مرفوع

و : حرف عطف عزّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة

سجف : خبر مرفوع

علی بیضة : جارّ و مجرور متعلّق ب : منسدل
منسدل : اسم فاعل من باب انفعال / نعت مرفوع بالتبعية من منعوتها : سجد



۲۰۹- فیل کرَضوی حین تلبس من رِقاقِ التَّعیم بُرداً

یُزهی بخرطومِ کمثلِ الصَّوْجَانِ یردُّ ردّاً

أبو الحسن الجوهري

رضوی : کوهی است	رقاق (ج رقیق) : نازک
الغیم : ابر	بُرداً : جامه
یزهی : ناز می کند	خرطوم : خرطوم
الصَّوْجَان : چوگان	یردُّ ردّاً : بسیار رفت وگشت دارد

(کوهی) همچون "رضوی"، هرگاه جامه ای از ابرهای نازک پوشد؛ فیلی است به خرطومی - که چون چوگان که بسیار رفت و برگشت دارد - می نازد.

فیل : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : "هو فیل" والجملة اسمیة

کرَضوی : جارّ و مجرور تقدیراً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : فیل

حین : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : یزهی

تلبس : فعل مضارع فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

من رِقاق : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلبس برداً : مفعولٌ به منصوب

یزهی : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً مرجعه : فیل

والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوته : "فیل"

بخرطوم : جارّ و مجرور متعلّق ب : یزهی ک : حرف تشبیه زائد للتوكید

کمثل : جارّ و مجرور (لا متعلّق لهما لأنّ حرف الجرّ زائد) و مثل اسم متوغّل فی الإبهام /
 مجرور بحرف جر لفظاً و نعت مجرور معنی بالتبعیة من منعوتة : خرطوم
 یرد : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فیہ جوازاً و الجملة فعلیة حالیة منصوبة
 صاحبها : الصّولجان ردأ : مفعول مطلق تأکیدى منصوب



۲۱۰- أو کُمّ راقِصَة تُشیرُ بهِ إلی النَّدْمَانِ وَجَدَا

أو کالمُصَلَّبِ شُدَّ جَنبَاهُ إلی جِدَعِینِ شُدًّا
 الشّاعر السّابق

کُمّ : آستین	راقِصَة : رقص کننده، راقصه
النَّدْمَانِ (ج التَّدِيم) : هم بیاله، همنشین	وَجَدَا : شور و شوق
المُصَلَّبِ : دار آویخته	شُدَّ : بسته شد
جَنبَاهُ : دو پهلویش	جِدَع : تنه درخت

یامانند آستین زن راقصه که از شور و شوق او را به همنشینان نشان می دهد؛
 ویا همچون به دار آویخته که دوپهلوییش بسیار محکم به تنه دو نخل بسته باشند.

أو : حرف عطف

کُمّ : مجرور معطوف علی (کمثل الصّولجان)

راقِصَة : مضافُ الیه مجرور

تُشیر : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمیر "هی" المستتر فیہ جوازاً و الجملة فعلیة

نعتیة مجرورة بالتبعیة من منعوتها : راقِصَة

به : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : تُشیر

إلی النَّدْمَانِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تُشیر

وجداً : حال جامدة مفردة منصوبة (مؤولة الى المشتق تقديرها : واجدة) صاحبها : “هى”
 فى “تشير”

أو : حرف عطف كالمصَّلب : معطوف على «كمّ ...»

شداً : فعل ماضٍ مبنى للمجهول نائب فاعلهُ : (جنباً) والجملة فعلية حالية منصوبة
 صاحبها : المصَّلب جنباً : نائب فاعل مرفوع بالألف

هـ : مضافٌ اليه مجرور محلاً

إلى جذعين : جارٌّ ومجرور بالياء متعلقٌ ب : شداً

شداً : مفعول مطلق تأكيدى منصوب



و كَأَنَّهُ بُوقٌ يُحَرِّكُهُ لِيَنْفِخَ فِيهِ جَدًّا

.....-۲۱۱

الشاعر السابق

بوق : بوق

كَأَنَّ : گویا

جداً : به جد، بسیار

لِيَنْفِخَ : بدمد

وگویا (خرطوم)، شیبوری است که فیل آن را به حرکت در می آورد تا محکم در آن
 بدمد.

و : حرف عطف كَأَنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

هـ : اسم كَأَنَّ منصوب محلاً والجملة اسمية بوق : خبر مرفوع

يُحَرِّكُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً و

الجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منوعتها : بوق

هـ : مفعول به منصوب محلاً ل : حرف جرّ

يَنْفِخُ : فعل مضارع منصوب ب “أن” المقدّرة فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية مصدر مؤول تقديره : "للتفخ" جارّ و مجرور متعلّق ب : يحرك
 فيه : جارّ و مجرور متعلّق ب : ينفخ
 جداً : مفعول مطلق تأكیدی منصوب (عامله : محذوف وجوباً تقديره : جداً جداً)



۲۱۲- لِعُيُونِ الْخُطُوبِ فِيهَا خُشُوعٌ وَلِقَلْبِ الزَّمَانِ فِيهَا وَجِيبٌ
 البحرى
 عيون الخطوب : چشمان حوادث وجيب : دچار تپش و اضطراب
 چشمان حوادث در برابر آن فروتن ، و دل زمانه در برابر آن مضطرب و پرتپش
 است .

لعیون : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً
 فيها : جارّ و مجرور متعلّق ب : خشوع
 خشوع : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية و : حرف عطف
 لقلب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدّم مرفوع محلاً
 الزمان : مضاف اليه مجرور فيها : جارّ و مجرور متعلّق ب : وجيب
 وجيب : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية معطوفة



۲۱۳- هُوْنَ عَلِيكَ وَ لَا تُوَلِّعْ بِإِسْفَاقِ فَأَيُّمًا مَأْتِنَا لِلْوَارِثِ الْبَاقِي
 بيزيد بن خذّاق

هوّن : آسان گیر لا تولع : آزمند نباش
 إسفاق : ترس و نگرانی إيما : فقط

الوارث : میراث خوار، بازماندگان

(دنیا را) برخودت آسان بگیر و با نگرانی و ترس بر آن حرص موز؛ زیرا دارایی ما فقط برای بازماندگان باقی می ماند.

هُوْنٌ : فعل أمرٍ (من باب تفعیل) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً (مفعوله، محذوف تقديره : الذّیّا) والجملة فعلية عليك : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : هُوْنٌ و : حرف عطف

لاتولعُ : فعل مضارع مجزوم (من باب إفعال) مبنى للمجهول سماعاً فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (برخی افعال چون : عُنِيَ به و يُهرَعون - سماعی و بی قاعده - ساختار مجهول دارند ولی این گونه افعال نیاز به فاعل دارند نه نائب فاعل).

ياشفاق : جارّ و مجرور متعلّق ب : لاتولعُ ف : حرف جواب
 إنما : أداة حصر (مركبة من "إن" حرف مشبّهة بالفعل و "ما" حرف كافة)
 مالٌ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نا : مضاف اليه مجرور محلاً
 للوارث : جارّ و مجرور متعلّق ب : الباقي الباقي : خبر مرفوع تقدیراً



فإنه نصفُ الرّأيِ مُكْتَهَلٌ

البحترى

٢١٤- إن تلقه حدّاً في السنّ مقتبلاً

حدّاً : جوان

إن تلقه : اگر اورا بیای

مقتبلاً : عاقل و تیز هوش

السنّ : سن، عمر

مكتهل : سالخورده، سپید موی، پیر

نصف : دادگر، عادل، میان سال

اگر او را از لحاظ سنی، جوانی عاقل و تیز هوش یابی؛ پس بی تردید، او در تدبیر و اندیشه دادگری، با تجربه است.

إِنْ : حرف الشرط

تَلَقَّ : فعل الشرط مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

هـ : مفعول به منصوب محلاً

حدثاً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : "هـ"

في السَّن : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : مقتبلاً

مقتبلاً : نعت منصوب بالتبعية من منوعته : "حدثاً"

فَ : حرف جواب

إِنْ : حرف مشبهة بالفعل

هـ : اسم إنَّ منصوب محلاً والجملة اسمية جواب الشرط

نصفٌ : خبر مرفوع

في الرأْي : جارٌّ و مجرور، متعلِّق ب : مكتهلٌ

مكتهلٌ : نعت مرفوع بالتبعية من منوعته : "نصف"



۲۱۵- وَ كَيْفَ تَخَاذُلُ الْأَيْدِي إِذَا مَا

تَعَاقَدَتِ الْأَنْمَالُ بِاشْتِبَاكِ

مجهولٌ

تخاذل : خوار و ضعیف می شود

الأيدي (ج يد) : دست

تعاقدت : هم پیمان شدند

الأنامل (ج أمولة) : سرانگشت

اشتباك : به یکدیگر پیوستن، درگیری، پیوستگی

زمانی که انگشتان، عهد و پیمان بسته اند که با هم پیوند خورده و متحد باشند؛ (از یکدیگر پشتیبانی نمایند.) چگونه دست ها، ناتوان و ضعیف شوند و یکدیگر را فرو گذارند.

و : حرف حسب ما قبلها

کیف : اسم استفهام (يستفهم بها عن حالة الشيء) / مفعول مطلق بالنیابة منصوب محلاً
تقديره : أى تخاذل تتخاذل

تخاذل : فعل مضارع (من باب تفاعل و قد حذف "ت" للتخفيف) فاعله "الأیدی" والجملة فعلية
الأیدی : فاعل مرفوع تقدیراً

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم/ظرف زمان أو مفعولٌ فيه
منصوب محلاً، متعلقٌ ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

تعاقدت : (من باب تفاعل)، فعل الشرط ماضٍ فاعله "الأنامل" والجملة فعلية،
مضافٌ اليه مجرور محلاً

باشتباك : جارٌّ ومجرور متعلقٌ ب : تعاقدت



۲۱۶- مثلُ الدُّعاءِ متى يعلو إلى صُعدٍ أو كالتَّقصاءِ متى يهوى إلى صَبِّبٍ
مجهولٌ

يعلو : اوج می گیرد

صُعدٍ : بلندی

القضاء : حکم، قضا و قدر

يهوى : فرود می آید

صَبِّبٍ : نشیب

(اسب) هرگاه به فراز می رود، همچون نیایش و دعاست؛ (که در یک چشم به هم
زدن زمین تا آسمان را طی می کند.) و یا هرگاه رو به نشیب آید، مانند قضا و قدر
است. (که لحظه ای از عرش برین به زمین می رسد.)

مثلٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو مثل... " والجملة اسميةٌ

متى : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلقٌ ب : يعلو

یعلو : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
 إلى صعد : جارّ و مجرور متعلّق ب : یعلو أو : حرف عطف
 كالقضاء : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة اسمية معطوفة على (مثل ...)
 متى : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : يهوى
 يهوى : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
 إلى صب : جارّ و مجرور متعلّق ب : يهوى



۲۱۷- تُسَائِلُ عَنْ حَصِينٍ كُلِّ رَكْبٍ وَ عِنْدَ جُهِينَةَ الْخَبْرِ الْيَقِينُ
 أخص بن كعب

تسائلُ : می پرسد
 حصین : اسم خاص
 کلّ رکب : هر کاروانی، هر سواری
 جُهینة : اسم خاص
 الیقین : صحیح، درست

(صخره خواهر حصین) از هر سواری، حال حصین را می پرسد؛ در حالی که خبر درست پیش جُهینه است.

تسائلُ : فعل مضارع (من باب تفاعل)، فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
 کلّ : مفعولٌ به منصوب
 وَ : حرف حالیه
 عند : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعولٌ فيه، منصوب محلاً متعلّق ب : محذوف شبه
 الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً
 جُهينة : مضافٌ اليه مجرور بالفتحة
 الخبرُ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمیر "هی" فی "تسائلُ"
 الیقین : نعت مرفوع



۲۱۸- جَمَالُ اللَّيَالِي فِي بَقَائِكَ فَلْيَدُم

بَقَاؤُكَ فِي عِزِّ عَلِيَّهِنَّ زَائِدٌ

البحتری

جمال : زیبایی بقاء : پایداری، جاودانگی

لیدم (دام، یدوم، لیدم) : مداوم باد، پایدار بماند زائد : فزونی

زیبایی شب در جاودانگی توست ؛ پس جاودانگی ات با عزت و بزرگی بسیار پایدار بماند. (امیدوارم همیشه پایدار بمانی.)

جمال : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية الليالي : مضاف اليه مجرور تقديرأ

في بقاء : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

ك : مضاف اليه مجرور ف : حرف نتيجة

لیدم : فعل مضارع (دام، یدوم) مجزوم فاعله "بقاء" والجملة فعلية

بقاء : فاعل مرفوع في عزّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : یدم

عليهنّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : زائد نعت مجرور بالتبعية من منعوته "عزّ"



۲۱۹- نَفْسِي فِدَاؤُكَ لِالْقَدْرِي بَلْ أَرَى

أَنْ الشُّعِيرَ وَقَايَةَ الكَافُورِ

{أبو جعفر الإسكافي}

الشعير : دانه جو وقایه : نگهدار

الكافور : کافور

جانم فدایت باد ! نه اینکه جان من ارزشی دارد ؛ بلکه می بینم که جو ، نگهدار کافور است. (چیزی بی ارزش ، حافظ چیز ارزشمند و گرانبهاست.)

نفس : مبتدأ مرفوع تقديرأ والجملة اسمية

- ي : مضاف اليه مجرور محلاً فداء : خبر مرفوع
 ك : مضاف اليه مجرور محلاً لا : حرف نفی
 لقدر : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : نفس
 بل : حرف عطف
 أرى : فعل یقین مضارع، فاعله ضمیر "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
 أن : حرف مشبّهة بالفعل
 الشعير : اسم أن منصوب و الجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً
 وقاية : خبر مرفوع
 الكافور : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنىً منصوب لشبهه فعل "وقاية"



- ۲۲۰- تَهْتَزُّ مِثْلَ اهْتِزَازِ الْغُصْنِ حَرَكُهُ مُرُورٌ غَيْمٍ مِّنَ الْوَسْمِيِّ سَحَّاحِ
 البحتريّ
- تَهْتَزُّ : به جنبش می آید، تکان می خورد
 الْغُصْنِ : شاخه
 حَرَكُهُ : به حرکت آورد
 مُرُورٌ : عبور، گذر
 الْوَسْمِيِّ : باران بهاری
 اهتزاز : جنبیدن، تکان
 حركه : به حرکت آورد
 غيم : ابر
 سحاح : ریزان

مانند تکان خوردن شاخه ای که عبور ابرهای فراوان بهاری، آن را به حرکت درآورده باشد، به جنبش در می آید.

- مثل : مفعول مطلق بالنیابة منصوب اهتزاز : مضاف اليه مجرور
 حركه : فعل ماضٍ (من باب تفعیل) فاعله "مرور" والجملة فعلية حالیه منصوبة صاحبها : الغصن
 ه : مفعولٌ به منصوب محلاً مرور : فاعل مرفوع

من الوَسْمِيِّ : جَارٌ و مجرور متعلّق ب : مرور
 سَحَّاحٌ : نعت مجرور بالتَّبَعِيَّةِ من منعوته "غيم"



۲۲۱- وَ يَرْجِعُ اللَّيْلُ مُبَيِّضًا إِذَا ابْتَسَمَتْ
 عَنْ أَيْضِ خَضَلِ السَّمْطَيْنِ وَضَّاحِ
 الشَّاعِرِ السَّابِقِ

يرجعُ : باز می گردد
 اللَّيْلُ : شب
 مُبَيِّضًا : روشنی
 ابْتَسَمَتْ : تبسم کرد، خندید
 وَضَّاحِ : درخشان
 خَضَلِ : مروارید، گوهر نیکو و درخشان
 السَّمْطَيْنِ : رشته به مروارید کشیده (رشته مروارید)، دو رشته

هرگاه او از سفیدی و روشنی دو رشته گوهر (دندان) تبسم کند ؛ گویی که شب
 با روشنی بسیار ، باز می گردد.

مُبَيِّضًا : (اسم فاعل من باب افعال) حال مفردة منصوبة ، صاحبها : اللَّيْلُ
 إِذَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه،
 منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف تقديره : "إِذَا ابْتَسَمَتْ...يرجع..."
 ابْتَسَمَتْ : فعلٌ الشرط ماضٍ (من باب افتعال) فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً و الجملة
 فعلية ، مضافٌ إليه مجرور محلاً

عَنْ أَيْضِ : جَارٌ و مجرور بالفتحة ، متعلّق ب : ابْتَسَمَتْ
 خَضَلِ : نعت مجرور بالتَّبَعِيَّةِ من منعوته "أبيض"
 السَّمْطَيْنِ : مضافٌ إليه مجرور بالياء

وضّاح : نعت مجرور بالتبعیّة من منعوتہ "أبیض"



۲۲۲- کَالْغَصْنِ حَرَکَهُ النَّسِيمُ وَ إِنَّمَا زَادَتْ عَلَيْهِ بِدَمْلُجٍ وَ سِوَارٍ
مجهول

الغصن : شاخه
دملج : بازوبند
إنما : فقط، تنها
سوار : دستبند

وی ، همچون شاخه ای است که نسیم آن را تکان دهد ؛ در حالی که فقط، دستبند و انگویی را به آن بیافزود.

کالغصن : جارّ و مجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها

حرّک : فعل ماضٍ (من باب تفعیل) فاعله "النسیم" والجملة فعلية حالیه منصوبة صاحبها :
الغصن

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً
وَ : حرف عطف
التّسیم : فاعل مرفوع

إنما : أداة حصر (مركب من "إن" حرف مشبّهة بالفعل و "ما" حرف كافتة)

زادت : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً (مرجعه : المرأة المحذوفة) والجملة
فعلیة
عليه : جارّ و مجرور متعلّق ب : زادت

ب : حرف جرّ
وَ : حرف عطف
دملج : مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنی منصوب
سوار : معطوف علی دملج



۲۲۳- مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ لَيْلِي لِأَصْبَاحٍ لَهُ كَانَ أَوَّلَ يَوْمِ الْحَشْرِ آخِرُهُ
المتنبى

صبح : صبح و بامداد يوم الحشر : روز قیامت

بعد از (مدت ها) ، شبی بی پایان را سپری کردم ؛ گویا پایان آن ، نخستین روز رستاخیز بود.

من بعد : جارّ و مجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها ما : حرف نفی
كان : فعل ناقص ماضی، اسم "لیل" و الجملة فعلية
لیل : اسم كان مرفوع تقدیراً ي : مضاف اليه مجرور محلاً
لا : حرف نافية للجنس

صباح : اسم "لا" ، مبنى على الفتح ببناء عرضى منصوب محلاً ، أو "لاصبح" مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية خبر كان منصوب محلاً
له : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر لا مرفوع محلاً
كان : حرف مشبهة بالفعل
أول : اسم كان المنصوب و الجملة اسمية آخر : خبر مرفوع



۲۲۴- صَهْبَاءُ تُلْمَعُ مِنْ خِلَالِ إِنَائِهَا كَالشَّمْسِ مُشْرِقَةً خِلَالَ إِيَاتِهَا
مجهول

صهباء : باده إناء : ظرف، جام

مُشْرِقَةً : برتوافشانی می کرد

إیات : دایره ای است دور آفتاب (مانند هاله ای از برای ماه)

(این) باده ای است که از میان جامش می درخشند ، خورشیدی است که در میان هاله ای از نور می تابد...

صهباء : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقدیره : هذه صهباء و الجملة اسمية

تلمع : فعل مضارع فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتية مرفوعة

بالتبعية من منعوتها : صهباء من خلال : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلمع

إناء : مضاف إليه مجرور ها : مضاف إليه مجرور محلاً

كالشمس : جارّ و مجرور متعلّق ب : مشرقة

مشرقة : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته "صهباء"

خلال : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً ، متعلّق ب : مشرقة

إيات : مضاف إليه مجرور ها : مضاف إليه مجرور محلاً



۲۲۵- من كَفَّ نَاعِمَةَ الصَّبِيِّ قَدْ أَلْبَسَتْ

حُلَّ الشَّبَابِ تَمِيسُ فِي فُضُلَاتِهَا

مجهول

كفّ : كف دست ، دست

ناعمة : نرم اندام (نازپرورده)

الصَّبِيِّ : نوجوان (دختر نوجوان)

حُلَّ (ج الحُلَّة) : حله ، جامه

تميس : می خرامد ، می نازد

فُضُلَات (ج فُضْل) : لباس خواب

از دست دختر نوجوانی نرم اندام که تن پوش جوانی را پوشیده بود ، و در جامه های خواب خود به کبر می خرامید.

من كفّ : جارّ و مجرور ، متعلّق ب : حسب ما قبلها

الصَّبِيِّ : مضاف إليه مجرور تقدیراً قد : حرف تحقیق

ألبستُ : فعل ماضٍ مبني للمجهول ، نائب فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
حالية منصوبة صاحبها : الصبي
حللَ : مفعولٌ به ثانٍ منصوب
قيسُ : فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة
صاحبها : الصبي
في فضلات : جارٌ و مجرور متعلقٌ ب : تقيس



۲۲۶- فإذا اصطنعت صنيعةً فأعمدُ بها
بالله أو لذوي القرابة أو دَعُ
اصطنعتُ : نيكویی کردی
انجام بده ، لازم بدان
ذوي القربى : خویشاوندان، نزدیکان، خویشان دَعُ : رها کن ، ترك كن

هرگاه نیکی می کنی ، آن را برای خدا انجام بده ؛ یا برای آشنایان ، یا رهایش کن .

ف : حرف حسب ما قبلها
إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة
الفعلية ، غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً ، متعلقٌ ب : جواب الشرط
اصطنعتُ : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية ، مضافٌ إليه مجرور محلاً
صنيعة : مفعول به منصوب
ف : حرف جواب

اعمدُ : فعل أمر (متعدي بحرف الجر) جواب الشرط ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه جوازاً
والجملة فعلية
ها : مجرور لفظاً و مفعول به معنی منصوب

بالله : جارٌ و مجرور متعلقٌ ب : اعمدُ أو : حرف عطف

لذوي : جارٌ و مجرور بالياء ، متعلقٌ ب : اعمدُ أو : حرف عطف

دَعُ : فعل أمر (من ودَعَّ ، يدَعُّ) ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

معطوفة من معطوف عليها: اعمد



۲۲۷- إِنْ الصَّنِيعَةَ لَا تَكُونُ صَنِيعَةً حَتَّى يُصَابَ بِهَا طَرِيقُ المَصْنَعِ
 الشاعر السابق

الصَّنِيعَةُ : احسان، نیکی
 طریق : راه، روش
 المَصْنَعُ : نیکی، خوبی
 یصاب : واقع شود

بی تردید نیکوکاری، نیکی نخواهد بود تا اینکه در مسیر خودش قرار گیرد.

لا تكون : فعل ناقص، مضارع منفی، اسم ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية،
 خبر مرفوع محلاً

صنِيعَةٌ : خبر مرفوع
 حَتَّى : حرف جرّ

یصاب : فعل منصوب ب"أن" المقدّرة مبنی للمجهول نائب فاعله "طریق" والجملة فعلية
 ، مصدر مؤوّل تقديره : "إصابته" مجرور بحرف جرّ محلاً حتى إصابة : جارّ و مجرور، متعلّق
 ب : صنِيعَةٌ

بها : جارّ و مجرور متعلّق ب : یصاب
 طریق : نائب فاعل مرفوع



۲۲۸- مَتَى أَرَتِ الدُّنْيَا نِبَاهَةَ حَامِلِ
 فَلَا تَرْتَقِبْ إِلَّا حُمُولَ نَبِيهِ
 البحتری

أَرَتِ : نمایاند، نشان دهد
 حامل : گمنام
 نِبَاهَةُ : نامداری
 لا ترتقب : انتظار نداشته باش
 نبيه : نامدار
 حُمُولَ : گمنامی

هرگاه دنیا، گمنامی را نامدار کند؛ در این صورت، منتظر گمنامی نامداری باش.

متی : اسم الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : أَرَتِ

أرت : فعل الشرط ماضٍ مجزوم (من باب إفعال) ، فاعله الدنيا و الجملة فعلية (و الكسرة

لدفع التقاء الساكنين)
لباهة : مفعولٌ به منصوب

خامل : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنًى مرفوع لشبه فعل "لباهة"

ف : حرف جواب لا ترتقب : فعل جواب الشرط مضارع(من

باب افتعال)، مجزوم ب "لا" الجازمة فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية

إلّا : حرف استثناء

خمول : مستثنى مفرغ، بدل منصوب من المبدل منه المحذوف تقديره : شيئاً (مفعول به منصوب)

نيه : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنًى مرفوع لشبه فعل "خمول"



وَكَمْ أَمْرٍ بِالرُّشْدِ غَيْرُ مُطَاعٍ-۲۲۹

الشّاعر السابق

آمر : فرمان دهنده

الرّشد : هدايت

مطاع : اطاعت شونده، فرمانروا

چه بسيار امر به معروف كنده اى، كه فرمانش نبرند.

و : حرف عطف

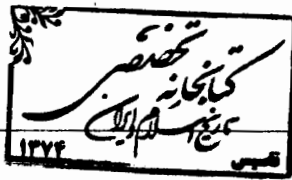
كم : اسم كناية خبرية، مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية

آمر : تمييز كم مجرور

بالرّشد : جارّ و مجرور متعلّق ب : أمر غير : خبر مرفوع

مطاع : اسم مفعول (من باب إفعال) / مضاف اليه مجرور





۲۳۰- ظَلَمْتُكَ إِذْ جَعَلْتُ سِوَاكَ قَصْدِي

أَوِ اسْتَكْفَيْتُ غَيْرَكَ عَظْمَ شَأْنِي

الشاعر السابق

جعلتُ : گردانیدم ، قرار دادم

ظلمتُك : به توستم کردم

استكفيتُ : كفايت طلبيدم، شايسته خود دانستم عظم : بزرگ ، مهم

هر گاه ، ديگری را مدّ نظر قرار داده ؛ و يا شايسته خود بدانم ؛ به تو ، ستم کرده‌ام .

ظلمتُ : فعلٌ فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعلية

ك : مفعولٌ به منصوب محلاً

إذ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً ، متعلّق ب : ظلمتُ

جعلتُ : فعلٌ (للصيرورة) فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعلية ، مضافٌ اليه مجرور محلاً

سوى : مفعولٌ به منصوب تقديرأ

قصد : مفعول به ثانٍ منصوب تقديرأ أو : حرف عطف

استكفيتُ : فعل ماضٍ (من باب استفعال) ، فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعلية

غير : مفعولٌ به منصوب

ك : مضافٌ اليه مجرور محلاً عظم : مفعولٌ به ثانٍ منصوب

شأن : مضافٌ اليه مجرور تقديرأ ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً



۲۳۱- الخَيْرُ يَبْقَى وَ إِن طَالَ الزَّمَانُ بِهِ

وَالشَّرُّ أَحْبَثُ مَا أَوْعَيْتَ مِنْ زَادٍ

عبیدین الأبرص

و إن طال : هر چند زمان ببرد، اگر چه بگذرد

أحبُّ : پلیدترین
 أوَعیت : تهادی، اندوخته کردی
 زاد : توشه

هرچند زمان درازی بگذرد، ولی خوبی بماند؛ در حالی که بدی پلیدترین توشه ای است که اندوخته ای.

الخیر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة

یبقی : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة خبر مرفوع محلاً

و : حرف حالیه
 إن : زائدة وُصلیة (بعدها ليس جواب لها)

طال : فعل ماضٍ فاعله الزمان، والجملة فعلیة حالیه منصوبة، صاحبها : الخیر و رابطها : "و"

به : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : طال
 و : حرف عطف

الشَّر : خبر مرفوع والجملة اسمیة معطوفة
 أحبُّ : خبر مرفوع

ما : اسم موصول عامّ، والجملة التالیة صلة له عائدها : محذوف أو ما : حرف مصدریة و

أوَعیت : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمیر "ت" البارز و الجملة فعلیة "و" ما أوَعیت :

مصدر مؤوَّل، تقدیره : إبعائِكَ مضافٌ إليه مجرور محلاً

من : حرف جر
 زاد : مجرور لفظاً و مفعول به معنی منصوب



۲۳۲- إني أرى الأكياس قد تركوا سدى

وأعنتُ الأموال طَوْغُ الأحمق

مجهول

سدى : بیهوده

الأكياس (ج کيس) : زیرک، باهوش

الأموال (ج المال) : دارایی، مال

أعنة (ج عنان) : افسار

الأحمق : نادان، ابله

طوع : فرمان

بی تردید، من زیرکان و باهوشان را می بینم که بیهوده و مهمل رها شده اند؛ درحالی که زمام داریی ها (امور)، در دست نادانان و ابلهان است.

ی : اسم إن منصوب والجملة اسمية

أرى : فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

الأکیاس : مفعولٌ به منصوب قد : حرف تحقیق

ترکوا : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله ضمير "و" البارز والجملة فعليةٌ حالیه منصوبة محلاً، صاحبها : الأکیاس

سدى : حال مفردة منصوبة، صاحبها : ضمير "و" في "ترکوا"

و : حرف حالیه أعنة : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه

منصوبة، صاحبها : ضمير "أنا" في "أرى" رابطها : و

طوعٌ : خبر مرفوع



۲۳۳- و لم أر أمثال الرجال تَفَاوَتْ

لَسدى المجدِ حَتَّى عُدَّ أَلْفٌ بِوَاحِدٍ

البحترى

عُدَّ : شمرده شد، به حساب آمد

ألفٌ بواحد : هزارتن بایک فرد

لدى المجد : در بزرگی

مانند مردان که در مجد و بزرگی با یکدیگر فرق داشته باشند، ندیده ام؛ به گونه ای که یکی (از آنان) با هزار تن برابری کند.

و : حرف حسب ما قبلها

لم أر : فعل مضارع مجزوم بمحذوف حرف العلة، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً

والجمله فعلية

أمثال : مفعول به منصوب

تفاوتت : فعل ماضٍ (من باب تفاعل) فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية
 نعتية منصوبة بالتبعية من منوعتها : أمثال ...

لدى : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب "تفاوتت"
 حتى : حرف ابتداء

عداً : فعل ماضٍ مبني للمجهول نائب فاعله "ألف" والجملة فعلية

ألف : نائب فاعل مرفوع

بواحد : جارٌّ ومجرور و"واحد" : مجرور لفظاً ومفعول به ثانٍ معنى منصوب



دَيْبٌ نَمَالٍ فِي الْعَيْبِ تَوْحُلٌ
 مجهول

۲۳۴- كَانَتْ أَخْضِرَاراً فِي مَسِيرِ عَذَارِهِ

عذار : رخسار

اخضراراً : سبزه

نمال (ج نمل) : مورچه

دیب : به نرمی رفتن

العیب : عنبر

توخل : فرومی رود، گل آلود می شود

گویا، سبزه گرداگرد رخسارش، همچون حرکت مورچگان است که در عنبر
 فرورفته اند.

كان : حرف مشبهة بالفعل

اخضراراً : اسم كان منصوب والجملة اسمية في مسير : جارٌّ ومجرور متعلق ب : اخضراراً

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

عذار : مضاف اليه مجرور

نمال : مضاف اليه

دیب : خبر مرفوع

في العبير : جارّ و مجرور متعلّق ب : توَحَّل

توَحَّل : (أصله تتوَحَّل، قد حذفت التاء للتخفيف)، فعل مضارع (من باب تَفَعَّل)، فاعله ضمير " هي " المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتية، مجرورة بالتبعية من منعوتها : نبال



نَقَابٌ يُحَدِّثُ بِالْغَائِبِ

أوس بن حجر

٢٣٥- جَوَادٌ نَجِيحٌ أَخُو مَاقِطٍ

جوادٌ : بخشنده

نجيحٌ : اندیشه درست، شكيبا

ماقط : آزاد شده، فالگیر

نقابٌ : بسیار دانا

يُحَدِّثُ : آگاهی می دهد

الغائب : غیب و پنهان

(وی جوانمردی) بخشنده ، شكيبا ، آزاده و بسیار دانااست که از غیب خبر می دهد

جوادٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : " هو جوادٌ " و الجملة اسمية

نجيحٌ : خبر بعد خبر مرفوع

أخو : اسم من الأسماء الخمسة / خبر بعد خبر مرفوع بالواو

ماقط : مضافٌ اليه مجرور

نقابٌ : خبر بعد خبر مرفوع

يُحَدِّثُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ضمير " هو " المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية

نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : نقاب (مفعوله محذوف)

بالغائب : جارّ و مجرور متعلّق ب : يحدِّث



مِنْ فَوْقِهَا وَ صُخُورُهَا لِأَثْرِقِ

المنتبى

٢٣٦- وَ عَجِبْتُ مِنْ أَرْضِ سَحَابٍ أَكْفِهِمْ

أَكْفَ (ج الكف) : دست

سحاب : ابر

تورق : سبز می شود، برگ می دهد

صُخُور (ج صَخْرَة) : صخره

از زمینی در شگفتم که ابر دست هایش (بخشندگی) ، برفراز آن است ؛ (ولی) صخره هایش ، پر برگ و سر سبز نمی شوند.

و : حرف حسب ما قبلها

عجبت : فعل ماضٍ، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

من أرض : جارّ ومجرور متعلّق ب : عجبت

سحاب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من منوعتها : أرض

أَكْفَ : مضافٌ اليه مجرور

من فوق : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً

و : حرف عطف

صخور : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة لاتورق : فعل مضارع منفى، فاعله

ضمير "هي" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً



عَلَيْهَا كِلَابٌ هَمُّهُنَّ اجْتِدَابُهَا

۲۳۷- وَ مَا هِيَ إِلَّا جِيْفَةٌ مُسْتَحِيلَةٌ

الإمام الشافعي

مستحيلة : گنبدیده

جيفة : مردار، لاشه

اجتذاب : کشیدن از چنگ دیگران

كلاب (ج كَلْب) : سگ

آن ، (دنیا) فقط مرداری گنبدیده است که سگ هایی این مردار را از چنگال یکدیگر می کشند .

و : حرف حسب ما قبلها

ما : حرف شبیه ب "لیس" (بطل عملها بسبب وجود إلاً بعدها)

هی : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمیة إلاً : حرف استثناء .

جيفة : مستثنى مفرغ ، بدل مرفوع بالتبعیة من المبدل منه المحذوف تقديره "شیء" وهو خبر

مستحيلة : نعت مرفوع

عليها : جارّ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

کلاب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة نعتیة مرفوعة بالتبعیة من منعوتها : جيفة

هم : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة نعتیة مرفوعة بالتبعیة من منعوتها : کلاب

هن : مضاف اليه مجرور محلاً اجتذاب : خبر مرفوع

ها : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنى منصوب لشبه فعل "اجتذاب"



۲۳۸- فَإِنْ تَجْتَنَّبَهَا كُنْتَ سَلْمًا لِأَهْلِهَا

وَإِنْ تَجْتَذِبَهَا نَارَ عَيْتِكَ كِلَابِهَا

الشاعر السابق

تجتنب : دوری کنی

سَلْمًا : در سلامت ، در امان

تجتذب : جذب کنی ، چنگ بزنی

نازعت : نزاع خواهند کرد ، گاز خواهند گرفت

کلاب (ج کَلْب) : سگ

... در نتیجه ، تو اگر از آن ، (دنیا) دوری گزینی ، جان سالم بدربری ؛ و اگر به آن ،

دل ببندی (چنگ بزنی) ، سگ ها ترا گاز خواهند گرفت . (با تو ستیزه کنند.)

ف : حرف نتیجه

إِنْ : حرف الشرط

تجتنب : فعل الشرط مضارع (من باب افتعال) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه

وجوباً والجملة فعلیة

ها : مفعول به منصوب محلاً

کنت : فعل ناقص جواب الشرط مجزوم محلاً، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية
 سلماً : خبر كان منصوب لأهل : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : سلماً
 إن : حرف الشرط
 تجتذب : فعل الشرط مضارع (من باب افتعال) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه
 وجوباً والجملة فعلية
 نازعت : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب مفاعلة)، مجزوم فاعله "كلاب" والجملة فعلية
 ك : مفعول به منصوب محلاً كلاب : فاعل مرفوع



۲۳۹- فَإِنْ كَانَتْ الْأُرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقَلَّةٌ حِرْصِ الْمَرْءِ بِالْكَسْبِ أَجْمَلُ
 (ع) على

الأرزاق (ج الرزق) : روزی المرء : شخص، مرد
 أجمل : زیباتر، زیننده تر

اگر رزق و روزی تقسیم شده و مقدر است، در این صورت، کم آزی بشر در
 مردآوری آن، زیننده تر و نیکوتر است.

ف : حرف حسب ما قبلها إن : حرف الشرط
 كانت : فعل الشرط ماضٍ مجزوم، اسمه الأرزاق والجملة فعلية
 الأرزاق : اسم كان مرفوع قسماً : خبر منصوب
 مقدرًا : نعت منصوب ف : حرف جواب
 قلة : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية جواب الشرط حرص : مضاف إليه مجرور
 بالكسب : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : أجمل أجمل : خبر مرفوع



۲۴۰- سَأَرْكَبُ مِنْ أُمُورِي كُلِّ صَعْبٍ

لَأَبْلُغَ مَا أُوْمِّلُ مِنْ حَيَاتِي

بجهول

سَأَرْكَبُ : دست به کار خواهم شد، سوار خواهم شد.

صَعْبٍ : دشوار

لَأَبْلُغَ : برای اینکه برسم

أُوْمِّلُ : آرزو می کنم

الحياة : زندگی

برای رسیدن به آرزوهای زندگی ام، بزودی دست به کارهای سختی (بزرگی) خواهم زد.

سَ : حرف تنفیس للاستقبال

أَرْكَبُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

من أمور : جارّ و مجرور متعلّق ب : أَرْكَبُ

كُلِّ : مفعولٌ به منصوب

لِ : حرف جرّ

أَبْلُغُ : فعل مضارع منصوب ب "أَنْ" المقدّرة المصدرية، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً

والجملة فعلية (أَنْ أَبْلُغُ) مصدر مؤوّل تقديره : البلوغ، مجرور بحرف جارّ، للبلوغ : جارّ و

مجرور متعلّق ب : أَرْكَبُ

مَا : اسم موصول عامّ / منصوب محلاً على نزع الخافض

أُوْمِّلُ : فعل فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة، عائدها محذوف (إذا

اعتبرنا "ما" موصولة) أو مَا : حرف مصدرية و ما أُوْمِّلُ : مصدر مؤوّل تقديره : "تأميلي"

منصوب على نزع الخافض محلاً من حياة : جارّ و مجرور متعلّق ب : أُوْمِّلُ

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً



۲۴۱- فَإِنْ كَانَ الْقَضَاءُ وَلَمْ أُنَلَّهُ

فَإِنَّ الْعُذْرَ لِي بَعْدَ الْمَمَاتِ

مجهول

القضاء : حکم، سرنوشت

لم أنل : کامیاب نشدم

الممات : مرگ

پس، اگر مرگ فرا رسید و به آن (آرزوها) دست نیافتیم، بی تردید بعد از مرگ بهانه ای خواهم داشت.

فَ : حرف حسب ما قبلها

إن : حرف الشرط

كان : فعل الشرط ناقص، مجزوم محلاً، اسمه "القضاء" والجملة فعلية

القضاء : اسم "كان" مرفوع (خبره محذوف تقديره: موجوداً)

و : حرف اللصوق (يلتصق بالجملة الواقعة نعتاً)

لم أنل : فعل مجزوم فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعتية، منصوبة بالتبعية

من منعوتها : (موجوداً) المحذوف

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً

فَ : حرف جواب

إن : حرف مشبهة بالفعل

العدر : اسم إن منصوب والجملة اسمية جواب الشرط

لي : جارٌّ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلق ب : محذوف شبه الجملة

حال منصوبة صاحبها : "ي" الممات : مصدر ميمي / مضاف اليه مجرور



۲۴۲- وَقَفَ الْهُوَى بِي حَيْثُ أَنْتَ فَلَيْسَ لِي

مُتَقَدِّمٌ عَنْهُ وَلَا مُتَأَخِّرُ

أبوالشَّيْبِصِ

حيث أنت : جایی که تویی

متقدم : پیش

متأخر : پس

عشيق و دوستی ، مراد در جایی که تو بودی ، متوقف ساخت : (به گونه ای) که راه پس و پیش نداشتیم.

وقف : فعل ماضٍ ، فاعله "الهوى" والجملة فعلية

الهوى : فاعل مرفوع تقديرأ

ب : حرف جرّ

ي : مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنى منصوب

حيث : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ، متعلّق ب : وقف

أنت : مبتدأ مرفوع محلاً ، خبره محذوف تقديره : "أنت موجودٌ" والجملة اسمية

مضافٌ اليه مجرور محلاً (أو يمكن «كنت أنت» حينئذٍ أنت مؤكّد ل: «ت» في كنت و خبره

محذوف تقديره: كنت واقفاً)

ف : حرف عطف

ليس : فعل ناقص ، اسمه "متقدم" والجملة فعلية

لي : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

متقدم : اسم ليس مؤخر مرفوع والجملة اسمية

عنه : جارّ و مجرور متعلّق ب : متقدم

و : حرف عطف

لا : حرف زائد (لتوكيد التّفى)

متأخر : معطوف مرفوع



۲۴۳- فِدُو الْعَقْلِ مَنْ يَرْضَى بِمَقْدُورِ حَظِّهِ

فَبِالْجِدِّ تَحْطَى نَفْسُهُ لَا بِجِدِّهَا

مجهولٌ

يرضى : خشنود شود، راضی است

ذوالعقل : خردمند، اندیشمند

حظّ : لذت ، بهره

مقدور : آنچه مقدر است

تَحْطَى : بهره می برد، کامیاب می شود
 الجَدَّ : بخت و اقبال، بهره و نصیب
 جَدَّ : کوشش، تلاش و پشتکار

خردمند کسی است که به بخت و اقبال خود خرسند باشد؛ چرا که بهره مندی از (لذت) زندگی به بخت است، نه به تلاش و کوشش.

فَ : حرف حسب ما قبلها

ذو : اسم من الأسماء الخمسة / مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية

مَنْ : اسم موصول عام / خبر مرفوع محلاً

يرضى : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير "ه"

في "حظّه" بمقدور : جارّ و مجرور متعلّق ب : يرضى

حظّ : مضاف اليه مجرور
 ه : مضاف اليه مجرور محلاً

ف : حرف النتيجة
 بالجملة : جارّ و مجرور متعلّق ب : تحظى

تحظى : (من حَظِي، حظوة) فعل مضارع فاعله "نفس" والجملة فعلية

نفس : فاعل مرفوع
 لا : حرف عطف

بجدّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تحظى
 ها : مضاف اليه مجرور محلاً



تَقِيلُ فِيهَا مَا جِدَّ بَعْدَ مَا جِدَّ

البحرئ

٢٤٤- مَتَى مَا يَشِدُّ مَجْدًا يَشِدُّهُ بِهَمَّةٍ

يشدّ : برپا دارد، بناکند

متى : هرگاه

ماجد : بزرگوار، شخص بزرگ

تقیل : پیروی کرده است

هرگاه بزرگی و مجدی را بنا گذارد؛ با همتی آن را بسازد که شخص بزرگی همانند بزرگی دیگر شود. (از نیاکان بزرگ خود پیروی کند.)

متی ما : اسم الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً ، متعلق ب : يشد
 ("ما" حرف زائد)

يشد : فعل الشرط مضارع مجزوم وجوباً ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعليةٌ
 مجداً : مفعولٌ به منصوب

يشد : فعل جواب الشرط ، مضارع مجزوم وجوباً ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً
 و الجملة فعليةٌ

ه : مفعولٌ به منصوب محلاً بهمة : جارٌّ و مجرور متعلق ب : يشد

تقيل : فعل ماضٍ (من باب تفعل) ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعليةٌ
 نعتية مجرورة بالتبعية من منوعتها : همة

فيها : جارٌّ و مجرور متعلق ب : تقيل ماجداً : مفعولٌ به منصوب

بعد : ظرف زمان مفعولٌ فيه ، منصوب متعلق ب : تقيل

ماجد : مضاف اليه مجرور



٢٤٥- وَاِنْ يَطْلُبْ مَسْعَاةً مَّجْدٍ بَعِيدَةً

يَنْلُهَا بِجَدِّ أَرْيَحِيٍّ وَ الْوَالِدِ

الشاعر السابق

يطلب : بجواهد

بعيدة : دور

والد : پدر

اگر شخص نیکوکار و بزرگی ، هدف دور دستی را در نظر داشته باشد ، به خاطر
 نیاکانی بخشنده و کریم ، و پدری بزرگوار به آن دست یابد...

و : حرف حسب ما قبلها إن : حرف الشرط

یطلب : فعل الشَّرط مضارع مجزوم وجوباً (من باب افتعال)، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

مسعاة : مصدر ميمي / مفعولٌ به منصوب مجد : مضاف اليه مجرور بعيدة : نعت منصوب بالتبعية من منعوته : مسعاة

ينل : فعل مضارع مجزوم وجوباً، جواب الشرط، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ها : مفعولٌ به منصوب محلاً

بجد : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : ينل أريحي : نعت مجرور

و : حرف عطف والد : معطوف مجرور



۲۶۶- کَمَا مَدَّتِ الْكَفُّ الْمَضَافُ بِنَائِهَا

إِلَى عَضُدٍ فِي الْمَكْرُمَاتِ وَ سَاعِدِ

الشاعر السابق

مدت : اتصال دارد، کشیده شده است بنان (واحدھا بنانة) : سرانگشت

الكف : كف دست عضد : بازو

مكرمات : بخشندگی ساعد : ساعد

...همچنانکه كف دست و انگشتان هنگام بخشندگی ، به بازو و ساعد پیوسته‌اند.

ك : حرف جرّ كما : جارٌ ومجرور

مأمدت : "ما" اسم موصول عام/مجرور محلاً بحرف جارٍ و "مدت" : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "الكف" والجملة فعلية صلة، وعائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدرية

مع "مدت" : مصدر مؤول تقديره : "مدها" و "كمد" : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : ينل

الكف : نائب فاعل مرفوع المضاف : نعت سبي مرفوع

بنان : نائب فاعل مرفوع لشبه فعل "المضاف"

ها : مضافٌ إليه مجرور محلاً
 إلى عضدٍ : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : مدّت
 في المكرمات : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : مدّت
 و : حرف عطف

ساعدٌ : معطوف مجرور بالتَّبعية من معطوف عليه "عضد"



۲۴۷- سَوُوْمٌ مَلُوْلٌ لَا تَدُوْمٌ لِصَاحِبِ
 نَشُوْرٌ قَرُوْكٌ لَا تُجِيبُ لِخَاطِبِ
 مجهول

سوومٌ : ناخوشایند، ملول
 نشورٌ : سرکش، نافرمانبردار
 مخاطبٌ : خواستگاری
 ملول : دل‌تنگ
 قروکٌ : دشمن همسر

وی ، بی قرار و دل‌تنگی است که دوستی اش ناپایدار ؛ و زن ناسازگار و دشمن همسری است که به هیچ خواستگاری جواب نمی دهد.

سَوُوْمٌ : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقديره : "هی سووم" والجملة اسمية

ملولٌ : خبر بعد خبر مرفوع

لاتدومٌ : فعل مضارع منفى، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية

لصاحب : جارٌّ ومجرور، متعلِّق ب : لاتدوم

نشورٌ : خبر بعد خبر مرفوع
 قروکٌ : خبر بعد خبر مرفوع

لاتجيب : فعل مضارع منفى، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية

لمخاطب : جارٌّ ومجرور، متعلِّق ب : لاتجيب



۲۴۸- فَإِنْ جَرَّتِ الْأَلْفَاظُ يَوْمًا بِمِدْحَةٍ لِعَيْرِكَ إِنْسَانًا فَأَنْتَ الَّذِي نَعْنِي
أبونواس

جَرَّتْ : جاری شد
الألفاظ (ج اللفظ) : واژه، کلمه
مدحة : ستایش
نعني : در نظر داریم

اگر واژگان، به ستایش انسان دیگری بر زبان رانده شود، (به هر حال) تو مورد نظری.

فَ : حرف ابتدائية
إن : حرف الشرط

جَرَّتْ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محلاً، فاعله "الألفاظ" والجملة فعلية

الألفاظ : فاعل مرفوع

يَوْمًا : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : جرت

بمدحة : جارّ و مجرور متعلّق ب : جرت
لعير : جارّ و مجرور متعلّق ب : مدحة

ك : مضاف إليه مجرور محلاً
إنساناً : مفعول به منصوب لشبه فعل "مدحة"

فَ : حرف جواب

أنت : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية شرطية

الذي : اسم موصول خاص /خبر مرفوع محلاً

نعني : فعل فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة، عائدها : محذوف

(مفعوله محذوف)



أرذُ نَوَاطِرِي دُونَ السَّمَاءِ
مجهول

۲۴۹- وَرَأَيْتُ إِذَا سَمَاءَ لِلْمَجْدِ طَرْفُ

أردّ : برگردانم نواظر(ج ناظرة) : دیده، چشم

السّمَاك : ستاره سماك (السماکان : نام دو ستاره روشن که یکی را سماك "اعزل" و دیگری را سماك "رامح" گویند که روشن ترین ستاره صور فلکی است.)
طرف : چشم ، دیده

من (از کسانی هستم که) هرگاه ، به مجد و بزرگی بنگرد ، چشمانم را به پایین تر از ستاره سماك بر نمی گردانم.

و : حرف حسب ما قبلها

لستُ : فعل ماضٍ ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف

سما : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر فاعله "طرف" والجملة فعلية ، مضاف اليه مجرور محلاً

للمجد : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : سما طرف : فاعل مرفوع

أردّ : فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر ليس منصوب محلاً

نواظر : مفعولٌ به منصوب تقديراً

دون : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه ، منصوب متعلّق ب :- أردّ

السّمَاك : مضاف اليه مجرور



و نَفْسِي حُرَّةٌ وَ الْعِرْقُ زَاكٌ

۲۵۰- وَ دَهْرِي مُسْعِفٌ وَ الْعُمُرُ غَضٌّ

مجهول

مُسْعِفٌ : یاور، کمک کننده، یاری کننده غَضٌّ : تازہ

نفس : روان حُرَّةٌ : آزاده

العرق : رگ و ریشه، نژاد زاك : پاك، اصیل

روزگار، یاور، عمر، تروتازه؛ روان، آزاد؛ و نژادم، پاک و نیک است.

و : حرف حسب ما قبلها دهر : مبتدأ مرفوع تقدیراً والجملة اسمیة

مسعف : اسم فاعل من باب إفعال / خبر مرفوع

و : حرف عطف العمرُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة معطوفة

غضٌ : خبر مرفوع و : حرف عطف

نفس : مبتدأ مرفوع تقدیراً والجملة اسمیة معطوفة

حرّة : خبر مرفوع و : حرف عطف

العرق : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة معطوفة زاك : خبر مرفوع تقدیراً



۲۵۱- وَ لَيْسَ مُهَجَّنِي إِلَّا شَبَابٌ

حُرِمْتُ بِهِ مَزِيَّةٌ ذِي احْتِنَاكَ

مجهول

مُهَجَّنٌ : زشت کننده، عیب شباب : جوانی

مَزِيَّةٌ : مزیه و برتری

ذِي احْتِنَاكَ : مجرب و آزموده، با تجربه، کارکشته

عیب من فقط، (دوره) جوانی است که مرا از ویژگی پرتجربگی و پختگی، بی بهره ساخته است.

و : حرف حسب ما قبلها

لیس : فعل ناقص ماضی اسم "شباب" والجملة فعلیة

مُهَجَّنٌ : اسم فاعل من باب تفعیل / خبر "لیس" مقدم منصوب تقدیراً

ی : مضافٌ الیه مجرور محلاً
 إلاً : حرف استثناء (الحصریّة)
 شبابٌ : اسم ليس مؤخر مرفوع و الجملة فعلیة (سبب تأخیره ، المحصر)
 حُرمتُ : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله ضمیر "ت" البارز و الجملة فعلیة نعتیة
 مرفوعة بالتبعیة من منعوتها : شبابٌ
 به : جارٌ و مجرور محلاً
 مزیةٌ : مفعول به ثانٍ منصوب
 ذي : یعنی صاحب، اسم من الأسماء الخمسة / مضاف الیه مجرور بالياء
 احتناك : مضاف الیه مجرور



۲۵۲- عَلِيٌّ أَنْ الرَّهَانَ أَبَانَ شَأْوِي إِذَا شَاءَ الْجِدَاعُ عَلَيَّ الْمَذَاكِي
 مجهولٌ

الرّهان : شرط بندی
 شأو : نهایت، پایان، غایت
 الجداع (ج الجذع) : اسب جوان
 المذاکي (ج المذکي) : اسب میانه سال

هرگاه اسب های جوان، بر میانسال پیشی گیرند؛ در این صورت، روشن می شود
 که چقدر شایسته ام.

علی : حرف جرّ
 الرّهان : اسم أنّ منصوب و الجملة اسمیة مجرورة محلاً
 أبانٌ : فعل ماضٍ (من باب إفعال)، فاعله ضمیر "هو" المستتر فیهِ جوازاً و الجملة فعلیة
 خبر مرفوع محلاً

- شأو : مفعول به منصوب تقديرأ
 ي : مضاف اليه مجرور محلاً
 إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه
 منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف
 شاء : فعل الشرط ماضٍ فاعله "الجداع" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً
 الجداع : فاعل مرفوع
 على المذاكى : جازاً ومجرور، متعلق ب : شاء

فرهنگ واژگان

(در این ترتیب همزه، ال و مدّ، در نظر گرفته نشده است.)

احباب (ج حبیب): دوست	اترك: رحم كن	(الف)
احبّة (ج حبیب): دوست	اتقى: ترسید	اَوْمَلُ: آرزو می‌کنم
احداث (ج حَدَث): پیشامد	اتوقع: آرزو مندم، انتظار	ابا: پدر
روزگار	دارم	اباء: مناعت
احرار (ج حُرّ): آزاده	آثار (ج أثر): نشان، ردّ پا	ابالبي: پروا ندارم
احرقّت: سوزانید	اثنين: دو	ابان: پیدا شد، آشکار
احسان: نیکوکاری	اثواب (ج ثوب): لباس،	گردید
احق: نادان، ابله	جامه	ابتسم: تبسم کرد، خندید
احور: سیاه چشم	آجام (ج أجهّة): سرزمین	ابدأ: همیشه
احیاناً (ج حين): گاهی	پردرخت	ابدت: آشکار شود
اخبث: پلیدترین	اجتذاب: کشیدن از چنگ	ابشر: مژده باد
اخضراراً: سبزه	دیگران	ابطال (ج بَطَل): دلاور،
اخلق: کهنه گردانید	اجدّ: جدید و نو گردانید	قهرمان "شجاع
اخوالحزم: دورانندیش	اجدر: سزاوارتر	ابیض: سفید
اخوان: برادران	أجزع: بی تابی کنم	
	اجمل: زیباتر، زیننده تر	

اعطیت: به تو روی آورد، به توداده شد	ازهار (ج زهر): شکوفه ازئین: آراسته تر-نیکوتر	اخوعزومات: صاحب اراده و عزم
اعقاب (ج عقب): سرانجام، عواقب، پایان، پیامد	اسار: اسیر گشتن است: نشینگاه	اخیار (ج خیر): نیک، برگزیده
اعمد: انجام بده، لازم بدان	استعرضت: از نظر گذراندی استکفیت: کفایت طلبیدم،	ادراك: رسیدن ادرك: رسید
اعنة (ج عنان): افسار	شایسته خود دانستم اسر: مخفی کرد	اذاق: چشائید اذن: گوش
اعیا: ناتوان ساخت، عاجز کرد	اسود: سیاه	اذی: آزار، اذیت
اغصان (ج غصن): شاخه	اسهلوا: به آسایش رسیدند اسیاف (ج سیف): شمشیر	آراء (ج رای): اندیشه، دیدگاه
افاعی (ج افعی): مار	اشباها (ج شبه): شبیه، مانند اشتباک: به یکدیگر پیوستن،	آراء صدق: اندیشه های راستین
افتضح: رسوا شد، افضح کرد	درگیری، پیوستگی	اراذل (ج اردل): فرومایه
افیاء (ج فیء): سایه	اشغال (ج شغل): بازی، سرگرمی، مشغولیت	اراقم (ج ارقم): مار سیاه و سفید
افاحی: گل بابونه	اشفاق: ترس و نگرانی	ارؤس (ج رأس): سر
اقتفی: پیروزی نمود	اشیاء (ج شیء): چیز	اربع: چهار
اقدام: روی به سختی	اصطنتت: نیکویی کردی اصل: ریشه	آرت: نمایاند، نشان دهد
اقصی: بالاترین	اضاء: روشن کرد	ارجل (ج رجل): پا
أقع: بنشین	اضاف: افزود	ارجو: امید دارم
اقعی: نشست	اضرت: زیان رسانید اعادی: دشمنان	ارزاق (ج رزق): روزی
آکیاد (ج کبد): جگر	اعتدال: راستی، استواری	ارض: زمین، دیار
اکرمست: احترام گذاری، نیکی کن	اعرف: شناس	ارضاً: سرزمین
اکف (ج کف): دست		ارق: بیداری
اکفی: شایسته تر، با کفایت تر		اروی: روایت می کنیم
اکیاس (ج کیس): زیرک،		

اهتزاز: جنبیدن، تکان	ان حَلَّتْ: اگر اقامت افکنی	باهوش
اهل الفضل: خردمندان	ان یمدحوا: بستایند	اکیس: زیرک تر، باهوش تر
اهل: خانواده	اناء: ظرف، جام	آل: برگشت
اهلاً و مرحباً: خوش آمدید	انامل (ج اثمولة): سرانگشت	الام: فرومایه تر، پست تر
ایابک: باز آمدن تو	انتحب: ناله سرداد	اللذ: لذت بخش ترین
ایات: دایره ای است دور	انتحی: قصد کرد	الفّ بواحد: هزار تن با یک
آفتاب (مانند هاله ای از برای ماه)	انتحیت: قصد کردی	فرد
آیام (ج یوم): روز، روزگار	انجاح: رستگاری، کامیابی	الفاظ (ج لفظ): واژه، کلمه
ایدی (ج ید): دست	انجاز: برآورده شدن	القی: قرار می دهد
ایراء: آتش روشن کردن	انساء: انس، خو	الها: معبودی را
ایقت: یقین می کنی	آنسات: دختران، دوشیزگان	الیک: دور شو، گم شو
این هم: کجایند	انصار: یاران، یاوران	امّ: قصد کند
اثر: نشان	انصداع: شکافتن	امر: حکم
أحدث: فرد، تن	انطواء: نیت، ذات	آمر: فرمان دهنده
ألفی: یافت	انعم: نعمت داد	امرءاً: بشر، آدمی
(ب)	انفسهم: جان خود (جانشان)	امتح: پیمانی بستم
باب: در	انکر: نادیده نگیرم	اموال (ج مسال): دارایی، مال
بات: شب را به صبح رساند	ألما: فقط، تنها	امور (ج امر): کار
باسطاً: باز کننده، گسترنده	انوار (ج نور): گل سفید	ان ابلک: اگر بگویم
باق: جاودان، باقیمانده	انهاضت: فرو ریخت	ان أحظی: حظ و بهره برم، کامیاب شدم
بالئفس: جان بر کف نهادن	اوعیت: نهادی، اندوخته کردی	ان الك قد بردت: خنک کرده باشم
بأس: شجاعت، قوت	اولی الألیاب: خردمندان	ان تلقه: اگر او را بیایی
بحر: دریا	اولی: سزاوارترین، شایسته ترین	ان توسعت: اگر توسعه یابد
بخل: بخل، خیسی	اولیت: روا داری	

ترجمه: نشانه	(ت)	بدر: ماه شب چهاردهم
تروم: می خواهی ، طلب می	تبلیغاً: رساندن	بدرأ: ماه تمام
کنی	تبین: آشکار می شود	برز: بیرون آید (آشکار و باز
تسائل: می پرسی	تابع: پیایی انجام شد	شود)
تسترذ: باز پس می گیرد	تقلّب: دگرگون می شود،	برهان: دلیل
تسعی می خزد	فراز و فرود دارد	برهاناً: برهان
تصای: عاشقانه	تجذب: جذب کنی، چنگ	بریه: نیکی
تصلح: به نیکی به دست	بزنی	بعد حين: پس از چندی
آری	تجنب: دوری کنی	بعد: دوری
تعاهدت: هم پیمان شدند	تجرب: بیازمایی	بعض: یکی
تعهد: می شمارد	تجرب: آزمودن	بعیده: دور
تعهد: بر شمرده می شود، به	تجلی: جلوه گر می شود	بقاء: پایداری، جاودانگی
حساب می آید	تجهّم: ترشرویی کرد	بقیت: باقی گذاری
تعقبا: پیگیری	تحرك: حرکت کن	بکی: گریست
تغیب: (از نظرها) پنهان	تحظی: بهره می برد، کامیاب	بلاد (ج بلد): شهر، کشور
گشت	می شود	بلدة: شهر
تقیل: پیروی کرده است	تحقر: ناچیز می پنداری	بلی: کهنگی
تکلفت: خود را به سختی	تحیات (ج تحیة): درود و	بناء: پایه و اساس
انداختم	تحیت	بنان (واحدها بنانة):
تلق: برخورد کنی	تحیّتی: درود مرا	سرانگشتان
تلقى ملاقات می کنی	تحاذل: خوار و ضعیف شد	بوق: بوق
تلمع: می درخشد	تخوفنی: مرا می ترساند	بیضاء: سپید اندام
تلهب: شعله	تخیر: انتخاب نیکو کن	بیضه: حوزه، دایره
تمازج: به هم آمیخته است،	تدبیر: چاره اندیشی	بین السماکین: بین دو ستاره
آمیخته شد	تراب: خاک	سماک
قمرذ: سرپیچی کند	تراثاً: میراث	

حاجه: نیاز	جاش: باز شود	قمشی: راه می روند
حادثات (ج حادثه): حادثه، مصیبت	جاوز: گذشت	قمیس: می خرامد، می نازد
حالاَ فحالاَ: حالی پس از حالی، یکایک	جبان: ترسو	تنام: می خوابی
حَبّ: دوستی	جبناء: بدخواهان، ترسویان	تناولت: بدست آوردم
حیب: دوست	جدّ آرجمی: جد بزرگوار	تنقل: جابجا می شود
حتی تجلی: تا آشکار گردید	جدّ: بخت و اقبال، بهره و لغیب	تنکر: نادیده می گیرد
حتی یروا: تا اینکه ببینید	جدّ: کوشش، تلاش و پشتکار	تنم: سخن چینی می کند
حجاب: پرده	جدّاع (ج جدّاع): اسب جوان	توخل: فرو می رود، گل آلود می شود
حجّة: سال	جراة: دلیر کردن	تودیع: ترک، خداحافظی
حدئا: جوان	جرت: جاری شد	تورق: سبز می شود، برگ می دهد
حدثان (حدّث): حوادث	جعلت: قراردادم	تقب: می بخشد
حرّ: آزاده	جفوت: ظلم و ستم کنی	تفتز: به جنبش می آید، تکان می خورد
حرب: مبارزه، جنگ	جلّت: بزرگ باشد	تقوی میل داری
حرقه: سوزشی	جوم: جاه پر آب	
حرك: به حرکت آورد	جنبات (ج جنبه): پهلو	(ث)
حرّة: آزاده	جواذ: بخشنده	ثانی دوم، بعدی
حریص: آزمند، طمعکار	جوّد: باران بسیار	ثری زمین، خاک
حزم: دور اندیشی	جود: جود، کرم، بخشش	ثغور: دندان
حسام: شمشیری	جهل: نادانی	ثقال: سنگین
حصا (واحدها، حصاة): سنگریزه	جیاد (ج جواد): اسب تندرو	ثلاثة: سه
حصین: اسم خاص	جیفة: مردار، لاشه	ثیاب (ج ثوب): جامه
حطمت: شکسته شود		

به ارث گذاشتی	خالق: آفریدگار	حظ: لذت، بهره
خلیل: دوست	خامل: گمنام	حفظت: حفظ کرده ای، فرا
همس عشره: پانزده	خدود (ج خد): گونه،	گرفته ای
همول: گمنامی	رخسار	حقرت: تحقیر کنی،
خیار (ج الخیر): برتر،	خدیعة: خدعه، نیرنگ،	کوچک شمری
برگزیده تر، نیک	خریب	حقود (ج حقد): کینه،
	خراند (ج الخریده): دوشیزه	دشمنی
(۵)	شرمگین	حقیر: کوچک
داء: درد	خرطوم: خرطوم	حکم: حکم، قاضی، داور
دارعین: زره پوشان	خسرا: زیان	حل: اقامت کند
دائی: نزدیک	خشن: سخت، دشوار	حل: فرود آمد، اقامت کرد
در: خیر دهد	خصام: دشمنی	حلل (ج حلة): حله، جامه
دغ: واگذار، رها کن	خصم: دشمن	حلم: صبر و بردباری
دعوی المحبة: ادعای محبت	خصل: مروارید، گوهر نیکو	حمدا: بسیار ستایش می کنم
دم: ادامه بده	و درخشان	حملة: حمله
دم: خون	خطایی: از من گذشت	حوال: مانع
دملج: بازوبند	خطب: سختی، مصیبت	حی: محله، قبیله
دموع (ج دمع): اشک	خطتا: دو برنامه	حیاء: آبرو
دواء: دارو، درمان	خطو: گام، قدم	حیاء المرء: زندگی انسان
دواعی (ج داع): خواسته،	خطوب (ج الخطوب):	حیاء: زندگی
انگیزه	دشواری، حوادث نامطلوب	حیث أنت: جایی که تویی
دول (ج دوله): دولت،	روزگار	
بخت	خفی: پنهان	(خ)
دون الذی: کمتر از آنچه	خفیه: پنهان	خائب: شخص نومید
دون النجوم: پایین تر از	خلت: خالی شد	خاضع: فروتن
ستارگان	خلفت: پس از خودبگذاری،	خاطب: خواستگاری
دهر: روزگار		

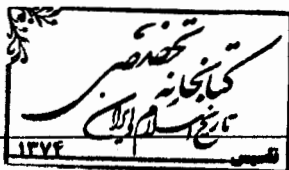
زلقاً: لیز و لرزان	رجل: پا	(ذ)
زَلَّةٌ: لغزش و خطا	رجلاً: مردی را	ذاق: چشید
زهراً: روشن	رجوت: آرزو کردی	ذاك: آن
زینت: آراست	رَسًا: استوار شد، محکم شد،	ذاك: پاک، اصیل
	پابرجا گردید	ذکروا: به یاد آوردند
(س)	رسول: فرستاده، پیک	ذَلَّةٌ: خواری
ساء: بد کرد	رشأً: آهو	ذنوب: گناهان
سائر: دیگر	رشد: راهنمایی، هدایت	ذوالجهل: نادان
ساذ: به سروری می رسید	رضیت: راضی و خشنود	ذوالعصمة: بازو سفید
ساطع: درخشان	شود	ذوالعقل: خردمند، اندیشمند
ساعدا: ساعد	رماح(ج الرمح): نیزه	ذوي القسری خویشاوندان،
ساعة: زمان، هنگام، وقت	روحاً: راحت	نزدیکان
ساکب: فرو ریزنده	رهان: شرط بندی	ذي احتساک: مجرب و
ساورت: هجوم آورده اند	رهن: در گرو	آزموده، با تجربه
سأركب: دست به کار	رياض(ج روضة): باغ	ذي البث: درد و دل کننده،
خواهم شد	ريح: باد	غمگین
سبق: پیش افتد	ريماً: سنگینی، فضل	
سبل المطالب: راههای مقاصد		(ر)
سُبتدي: بزودی آشکار	(ز)	راض: خشنود
خواهد شد	زائد: فزونی	راقصة: رقص کننده، رقاصه
سجف: پرده، پوشش	زاد: بیافزود، اضافه کرد	رام: قصد کند، آهنگ کند
سحاب: ابری	زاد: توشه	رآي: اندیشه، نظر
سحاح: ریزان	زانت: زینت داده است	رأس: سر
سُحْقاً: نابود باد	زالال بارد: آب سرد زلال	ريح: سود
سدى يهوده	زلجا: لغزد، درافتد، سقوط	رجاء: امید
سر: راز	کند	رجال(ج رجل): مرد، بزرگ

سرب: آشیانه، لانه	سیضحك: خواهد خندید	روان درماني
سعادة جسد: نیکی بخت و اقبالی	سیف: شمشیر	شفیر هار: کناره ای ویران
سعادة: نیک بختی، خوشبختی	ش: شاع: فاش و شایع می گردد	شقائق: گل شقایق (لاله)
سعی: کوشش	شاء: خواست	شقة: سختی، دشواری
سلطان: سلطان و ملک	شاع: فاش و شایع می گردد	شقی: بدبخت، تیره بخت
سلمات: در سلامت، در امان	شاهدأ: حاضر	شلت: خشک شود
سالم: سالم، به جا	شأو: نهایت، پایان، غایت	شائل (ج شمالسة): صفت پسندیده
سلیمة: سالم	شباب: جوان	شوك: خار
سمت: بلند گرانیذ	شباب: جوان	شيء: چیز
سمطين: رشته به مروارید	شتم: دشنام	شيب: پیری
کشیده (رشته مروارید)، دو رشته	شقي: پراکنده	ص: صاحب: همنشین، دوست
سمع: گوش	شجعان (ج شجاع): دلیر	صارم: شمشیر بران
سملك: ماهی	شدأ: بسته شد	صبا: باد صبا
سن: سن، عمر	شر: آزار و بدی کردن	صباح: صبح و بامداد
سنة: سال	شرأ: بدترین	صیب: نشیب
سوار: دستبند	شرزأ: خشم و تحقیر	صبي: نوجوان (دختر جوان)
سوء مراعاة: بد مراعات کردن، بی تربیت	شرف: بزرگی، شرف	صحب (ج صاحب): دوست
سوؤم: ناخوشایند، ملول	شرفأ: خاور	صحن: عرصه
سورة: دلاوری	شرفت: گلوگیر شدم	صخور (ج صخرة): صخره
سوی غیر، به جز	شعاعأ: پراکنده	صدء: رنگ
سهر: بیداری کشد	شعب: شکاف، دره	صدر: سینه
سید: سرور	شعر: دانه جو	صدع: بز کوهی
	شفاء: بهبودی	صدغ: (مو) صدغ: به
	شفاء النفس: درمان نفس،	

ظ (ظ)	ضوء: نور، روشنایی	معنای میان چشم و
ظَلْمَتُكَ: به تو ستم کردم	ضیاء: نور	گوش و کنایه از موی
ظُنُّ: بدگمان باش	ضِیْعَت: از دست دادی	بناگوش است)
		صدق: راستی و درستی
ع (ع)	ط (ط)	صدور (ج صدر): قلب (در
عادات، خوی، عادت	طابع: فرمانبردار	اینجا ابتدای کار)
عادت: بازگشت	طارت: پرواز می کند	صدیق: دوست
عاذل: نکوهش کننده،	طالع: طلوع کننده	صرت: بشدم
سرزنشگر	طباع (ج طبع): سرشت،	صعب: دشوار
عار: ننگ	ذات	صعوب: گنجشک
عاش: زندگی کند	طیب: پزشک، طیب	صفایا (ج صفی): خالص،
عاشقة: عاشق، دوستدار	طَحْلِب: خزه	برگزیده، ناب
عاقل: خردمند، اندیشمند	طراً: همگی	صفو: پاکی و صفا
عبداً: بنده	طرق (ج طریق): راه، روش	صلد: محکم، سخت
عبیر: عنبر	طعم الموت: چشیدن موت	صم الجبال: کوههای سخت
عتاق (عتیق): اسب	طلاع أنجد: بلند مرتبه، دارای	صنیعة: احسان، نیکی
عجم: آزمون	مقام بلند	صوب: باران
عجمت: آزمون	طلوب: طالب، خواهنده	صوچان: چوگان
عدّ: شمرده شد، به حساب	طموح: بلند پروازی،	صهباء: باده
آمد	سرکشی	صیت: آواز، شهرت
عدائی: از من گذشت	طاووس (ج طاووس):	صیقل: صیقل
عداة (ج عدو): دشمن	طاووس	
عدو: دشمن	طوع: فرمان	ض (ض)
عدواة: دشمنی، بدخواهی	طیب الحیاة: خوش زندگی	ضاع: ضایع می شود
عذار: رخسار	طیب: بوی خوش	ضاقت: تنگ شد
عدراً: عذر، بهانه	طیب: پاکیزه	ضغانن (ج ضغینة): کینه
	طیف: رویا	

عرق: رگ و ریشه، نژاد	عنصر: سرشت، ذات، نژاد	عَسَق: تاریکی
عزّ: عزت و بزرگی	عنك: از نظر تو	غَضّ: تازه
عزّة: بزرگواری	عوائد (ج عائدة): باز آئیده	غضبان: خشمناک، عصبانی
عشایا (ج عشیة): شامگاه	عواقب: سرانجام، عاقبت	غُضن: شاخه
عصمة: حفظ، نگهداری	عوامل (ج عامله): سرنیزه	غلاب: غلبه کردن، چیرگی،
عصیان: سرکش، نافرمان	(نزدیک سنان)	تسلط
عضاض: گزیدن	عوجل: شتاب کرده شود	غلیسل: سوزش دل و زبانه
عضد: بازو	عیش: زندگی	کشیدن
عطش: تشنگی	عین: چشم، دیده	غعض: بستن، خفتن
عظم: بزرگ، مهم	عیون الخطوب: چشمان	غُثم: غنیمت
عظماً: بزرگ	حوادث	غیث: ابر پر باران
عظیم: بزرگ		غیر لائمه: آنان را سرزنش
عُقار: شراب، باده، خمر	(غ)	نمی کنم
عقارب (ج عقرب): عقرب،	غائب: غیب و پنهان	غیم: ابر
کژدم	غائباً: غائب	
عقود (ج عقْد): گردنبند	غابت: پنهان است	(ف)
عقیقة: سنگ عقیق	غادیات (ج غادیه): ابر	فاتر الرأی: سست رأی
علا: بالا رفت، صعود کرد	بامدادی	فادح: سخت جرقه زننده
علاّت (ج علة): بیماری،	غانیات (ج غانیه): زیباروی،	فارغ: خالی
سبب	زن بی نیاز از آرایش	فُؤاد: دل
علتها: بر آن (آبگیر) وزد	غایة: نهایت مقصود هدف	فُؤاداً: دلی، قلبی
علی: برخودم	(در اینجا ژرف)	فِتن (ج فتنه): فتنه
غلی شرف، بلندی، بزرگی	غداً: شد، گردید	فقی جوان
عنیا: انگور	غدا یا (ج الغداة): صبحگاه،	فنیان (ج فنی): جوان
عنبر: عنبر	پگاه	فدت: فدا باد، نثار باد
عند: نزد، پیش	غزال: آهو بره	فرع: شاخه

فروق: جدایی و تفرقه افکند	قدر: اندازه	کرده است
فضل: هنر و برتری	قَدَر: اندازه گیر	کَانَ: گویا
فضلات (ج فضل): لباس خواب	قَسَدَمَت: پیش از خود فرستادی	کتاب (ج کتیبه): لشکر
فواحش (ج فاحشه): سخنان ناپسند	قذاة: خاروخاشاک	کثرة: فراوانی
فواضل: پاکدامن، فاضل	قرب البحر: نزدیکی به دریا	کَذ: رنج و عذاب
فیض: ریزش آب	قراطس: کاغذ	کرائم (ج کریمه): پسندیده
	قروک: دشمن همسر	کُرَات: سبزی تره
	قربیع السدھر: برگزیده روزگار، نیک	کرام (ج کسرم): بزرگ، بخشنده، جوانمرد
(ق)	قصاص: انتقام	کسب: کسب و کار
قائد: رهبر	قضاء: حکم، قضا و قدر؛ سرنوشت	کسیا: کسب
قاد: فرماندهی کرد، رهبری کرد	قضیب: شاخه	کفأ: دست
قاضب: برنده، بسیار تیز	قطر المطر: قطره باران	کَل ركب: هر کاروانی، هر سواری
قاضی: دور	قعدت: آنان را فرو نشانید	کلاب (ج کَلَب): سگ
قامت مقام: جانشین	قل: تنگدستی	کلاهما: هر دو
قانع: خرسند	قلّة: کمی	کلب: سگ
قبائل: (ج قبيلة): قوم	قلیل المال: سال اندک	کَلَمَا: هرگاه
قتاد: گیاه خاردار	قناة: نیزه	کَم: آستین
قتال: کشنده	قوام: استواری، قامت	کُنه: نهایت، سرانجام
قتل: کشته شدن	قوم: گروهی، قومی	کواعب: بالغ، پستان برآمده
قد ألقى اقامت گزیده است، انداخته است		(ج الکاعب)
قد حسدوا: مورد حسادت واقع شدند		کیاد: حيله ها، مکرها
قد قتلت: کشته ام	(ک)	
	کافور: کافور	(ل)
	کان یالفهم: آنان را همراهی	لاأشفی شفا نمی یابم



لا تأمن: امین ندان	لا یسرام: قصد نمی شود،	لم تلذر: ندانسته است.
لا تحبون: ما را دوست نمی	خواسته نمی شود	لم تزود: زاد و توشه نداده ای
دارید	لا یرجو: بیمی ندارد	(مأمور نکرده ای)
لا تحفل: باک مدار، مترس،	لا یسألون: نمی خواهند	لم تملك: مالک نیستی، در
پروا نکن	لا یسلم: در امان نمی ماند	اختیار نداری
لا تذمن: سرزنش مکن	لا یعادل: برابری نمی کند	لم یات: نیارود
لا تراعی: به پایان کار	لا یکنز: مکدر نمی گرداند	لم یست: شب را به صبح
نمی نگری	لا ینال: دردسترس نباشد	نرساند
لا ترتقب: انتظار نداشته باش	لا ینبت: نمی رویاند	لم یرحل: زین نکرد
لا ترحل: کوچ نکن	لا ینصحان: خیرخواهی	لم یرض: خشنود نباشد
لا تستجدن: جستجو نکن	نمی کند	لم یضیع: ضایع و تباه نکرد
لا تستطیلن: دراز مکن	لنام (ج لثیم): فرومایه، پست	لم یکرما: گرامی داشته
لا تستعدن: ساز و برگ نکن	لا ینبع: برای اینکه برسم	نشوند
لا تفتح: بسنده مکن، قانع مشو	لؤلؤ: مروارید، ذر، گوهر	لعان: درخشش
لا تولع: آزمند نباش	لؤم: سرزنش	لواء: علم، پرچم
لا سبیل: هیچ راهی نیست	لیسة: پوشیدن	لوی: سختی، مصیبت
لائی (ج اللؤلؤ): مروارید، ذر	لسدات (ج لسة): همسال،	لیالی (ج لیلة): شب
لا محالة: ناگزیر	همزاد	لینفخ: بدمد
لا تحسبکم: شما را دوست	لدي الحمد: در بزرگی	لینفخ: بدهد
نمیداریم	لذات: خوشی	
لا نلسومکم: شما را ملامت	لم اتهتج: نمی خفتم	(م)
نمی کنیم	لم اشمت: شادمان نشدم (از)	ماء: آب
لا یبلغ: نمی رسد	بدبختی دیگران)	ماجد: بزرگوار، شخص
لا یحصد: درو نمی کند	لم اقطع: نبریده ام	بزرگ
لا یحشی: نمی ترسد	لم ائل: کامیاب نشدم	ماعشت: نمی زیستم
لا یدوم: مداوم و پیدار نباشد	لم تبل: ترس، پروا نکن	مافظ: آزاد شده، فالگیر

مُصِر: بینا، آگاه	مدح (ج مدحَة): ستایش	مصائب (ج مصیبة):
مبلغ: رسیدن	مذاکي (ج مُذَكِي): اصیل،	مشکلات، ناملايمات
مبيض: سفید، روشن	کامل	مصباح (ج مصباح): چراغ
مُبيضاً: روشنی	مراد: مطلوب	مصادر (ج مصدر): راه
متأخر: پس	مرء: شخص، مرد؛ آدمی؛	خروج
متطلب: جستجوگر، طلب	بشر	مصدور: مسلول
کننده	مرسلاً: فرستنده	مصلب: دار آویخته
متقدم: پیش	مرصد: قصد	مصلته: برهنه، آخته
مقی هر گاه	مرغب: رغبتی، علاقه ای،	مُصنَع: نیکی، خوبی
محتالاً: چاره جو	تمایل	مضراً: زیان بخش، خسارت
محتوم: حتمی است	مرور: عبور، گذر	آور
مخدور: سهمگین	مروم: خواسته، دلخواه	مطاع: اطاعت شونده،
محسوداً: مورد حسادت	مزایا (ج مزیة): فضیلت،	فرمانروا
محصور: گرفتار، به دام افتاده	بیشتر؛ مزیت؛ برتری	مطایا (ج مطیئة): مرکب،
محمية: حفظ و حمایت شده	مس: لمس کرد	شتر، باربر
مَحسی دور کرد، نابود	مساءة: ناخوشی	مطلوب: خواسته
ساخت، زدود	مُسبِل: روان، ریزان، بارنده	مطیعاً: فرمانبر
مُخَصَّرَة الأوساط: باریک	مستحیل: محال، ناممکن	مُظلم: تاریک
میان، کمر باریک	مستحيلة: گنبدیده	معاد: رستاخیز
مُخَصَّرَة: سبزه زار	مسعاة: هدف، تلاش	معالي (ج معلاة): بلند،
مُخَطئ: خطاکار، اشتباه	مُسعف: یاور، کمک کننده،	شرف، والامقام
کننده	یاری کننده	معاملة: برخورد
مخفق: شکست خورده، ناکام	مسك: مشک	معشر: گروهی، جماعتی
مدبّر: باتدبیر، چاره اندیش	مُشرقة: پرتو افشانی می	معضلة: سختی، دشواری
مدّت: اتصال دارد، کشیده	کرد	معنفة: زور گویی، خشونت
شده است	مشوق: آرزومندی	مغاضب: خشمگین

مغیبة: پایان کاری، عاقبت، سرانجام	دیار	موضع نجوی: جای راز
مغرباً: باختر	مماة: مرگ	موضع: جا
مفراحاً: بسیار شادمانی	منافق: ریاکار، دورو، منافق	موضع: جا، مکان
مفصلة: گمراهی	مناناً: بسیار منت گذار	موضع: جایگاه
مفطع: رسوا، زشت	منبت: محل رویش و رستن، رستگاه	(ن)
مفعم: پر، لبریز، خروشان	مُنجج: کامیاب	نایبات (ج نایبة): حادثه، رویداد
مقتبلاً: عاقل و تیزهوش	منخر: سوراخ بینی	نازعت: نزاع خواهند کرد، گاز خواهند گرفت
مقدحة: آتش زنه، فندک	مندم: پشیمانی و ندامت	نازلاً: فرو آینده
مقدور: آنچه مقدر است	مزل: جا، مکان	ناس: مردم
مقسوم: تقسیم شده	منسدل: آویخته	ناعمة: نرم اندام (ناز پرورده)
مکتسب: بدست رسیده	منشداً: خوانندگی	نام: خوابید
مکتـهـل: سالخورده، سپیدموی، پیر	منطق: زبان و نطق (قدرت بر گفتار)	ناهة: نامداری
مکرمات: بخشندگی	منقاد: فرمانبردار	نبتی: بنیاد می نهم
مکلف: وادار کننده	مته: منت (عضو) کشیدن	نبیه: نامدار
ملاححة: ملاحظت، بانمک بودن، زیبایی	منیة: مرگ	نجابة: نژاد، پی
ملالة: ملالت، بی نزاکت	مُهَجَنک: زشت کننده، عیب مهاد: گهواره	نجد: اسم مکانی است
ملتمس: امید هست	موارد (ج مورد): راه ورود	نجم: ستاره (ستاره پروین)
ملک: فرمانروا ساز	موازین (ج میزان): ترازو	نجیح: اندیشه درست، شکیبا
ملکت: مالک شوی، بنده خود گردانی	مواعد (ج موعده): وعده، نوید	نحوز: بدست می آوریم
ملوک (ج ملک): پادشاه	مواقع (ج موقع): موقعیت	نحل: مرتبه، مقام، درجه
ملول: دل‌تنگ	موت: مرگ	نَحلاً: خرما
ممالك (ج مملکة): سرزمین، موروث: به ارث رسیده		ندماء (ج ندیم): هم پیاله، همنشین

ندمت: پشیمان شدم	فرتوت، همت (در اینجا،	روی جهان
ندی بخشش، کرم	تنبلی و کم توجهی)	وجه: رخسار، چهره، روی
ندی شبنم	همم (ج همه): همت، قصد،	وجیب: دچار تپش و
نسمو: بالا می‌رویم	اراده	اضطراب
نسوان: زنان	هموم (ج همم): غم	وحده: تنها
نشوز: سرکش، نافرمان‌بردار	هون: آسان‌گیر	وَد: دوستی
نصف فی الرأی: میانه سال	هونت: آسان‌گرفتم	وِداد: دوستی
نفس (ج الناعس): نیم خفته	هوی دوستی	وداع: وداع، خداحافظی
نعنی: در نظر داریم		ورد: سرخ
نعیم: ناز، نعمت، آسایش	(و)	ورود: رسیدن، وارد شدن
نقاد: نابودی	وادی: درّه	وری مردم
نفثه: خلط سینه	وارث: میراث‌خوار،	وسع: گستردگی
نفس: روان، جان؛ نفس	بازماندگان	وسمی: باران بهاری
نقاب: بسیار دانا	وای: آمد، رسید	وصل: وصال
نقیه: پاک	والد: پدر	وضّاح: درخشان
نمال (ج کُمُل): مورچه	وَأبیسک: به جان‌پدرت	وضع التدی گذاردن بخشش
نُحج: راه	سوگند	وَفَر: بسیار گردد، زیاد شود
نوك: حماقت، ابله‌ی	وإن طال: هر چند زمان ببرد،	وفی وفادار ماند
ه:	اگرچه بگذرد	وقایه: نگهدار
هبت: وزید	وإن: هر چند؛ گرچه	وقرا: پرهیز کردن، دوری
هجت: برخاستی	وترت: ستم کردی، انتقام	جستن
هجرأ: سخن زشت و ناپسند،	گرفتی	وئحك: وای بر تو
یاوه و هذل	وجدا: شور و شوق	
هزار: بلبل، هزارستان	وجوه (ج وجه): چهره،	(ی)
هلال: ماه نو	رخسار	یالیت: ای کاش
هّات (ج همّة): پیرزن	وجه الزّمان: صفحه روزگار،	یأبروا: بارور سازند

می‌اندیشد	یسرُ: شاد می‌کند	بیکمی خواهد گریست
یقین: صحیح، درست	یسوء: غمیگین می‌کند	بیوح: آشکار می‌شود
یلاحظ: ملاحظه می‌کند	یُشَاب: آمیخته می‌شود	یترئُمُ: آواز می‌خواند
یلزم: پیش می‌گیرد	یشد: بر پا دارد، بنا کند	یثرب: مدینه
یُلْهَى: سرگرم می‌شود	یشرقُ: می‌گیرد، گلوگیر	یُجتلی آشکار می‌شود
یمائی: منسوب به یمن	می‌شود	یُجددُن: تکرار می‌کنند
یُنْبی: خیر می‌دهد	یصاب: واقع شود	یُحدث: آگاهی می‌دهد
یندبُ: پناه می‌برد	یصفر: چهجه می‌زند،	یحسدونی: به من حسادت می‌کنند
ینفُرُ: آماس می‌کند، ورم	جیک جیک می‌کند	
می‌کند	یصیرُ: می‌گراید	یُحصی: به حساب می‌اید
ینفی نمی‌پذیرد	یطلب: بخواهد	یُخفی: پنهان می‌کند
ینمی‌رشد می‌کند	یطوی: می‌پیماید	یدعی: ادعا می‌کند
یهدی: تقدیم می‌دارد	یظلوُن: باقی می‌مانند،	یُذکُرُنی: مرا به خاطر
یُهدی: هدیه می‌آورد	همچنان کاری را می‌کنند	می‌آورد
یهوئی: فرود می‌آید	یظهُرُ: نشان می‌دهد، آشکار	یراق: ریخته شود
یوم الحشر: روز قیامت	می‌کند	یرجعُ: باز می‌گردد
یوماً: روزی	یعطرُ: خوشبو می‌گرداند	یورداً: بسیار رفت و گشت
یوماً واحداً: یک روز	یعطي: می‌بخشد	دارد
	یعقل: مانع می‌شود	یرشح: ترشح می‌کند
	یعلو: اوج می‌گیرد	یرضی: خشنود است، راضی
	یعوضُ: زیر آب می‌رود،	است
	باید غوص نماید	یزجی: بسر می‌برد، می‌گذرد
	یُفقِرُ: نیازمند می‌سازد	
	یُفکرُ: فکر می‌کند،	یزهی: می‌نازد

فهرست منابع و مصادِر

- ۱- ابن عقيل شرح الفية ابن مالك، صيدا-بيروت، المكتبة العصرية، ۱۴۰۹ هـ .
- ۲- ابن منظور، لسان العرب، لبنان، بيروت، دار صادر، بی تا.
- ۳- ابن هشام الأنصاري، شرح شذور الذهب، الطبعة الأولى، لبنان، مكتبة لبنان، ۱۹۹۰ م.
- ۴- ابن هشام الأنصاري، قطر التّدى و بلّ الصّدى، چاپ اول، قم، انتشارات سيد الشهداء، ۱۴۰۹ هـ.
- ۵- ابن هشام الأنصاري، مغنى اللّبيب، چاپ پنجم، قم، مكتبة سيّد الشهداء ۱۴۱۲ ق.
- ۶- انزابى نژاد، رضا، گزیده کلیله و دمنه، تهران، جامی، ۱۳۷۵ ش.
- ۷- الأنطاكى، محمد، المنهاج فى القواعد والإعراب، چاپ دوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۸ ش.
- ۸- ایمانی، بهروز، کلیله و دمنه با مقدّمه، تصحیح و تعلیقات، تهران، میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
- ۹- بدیع یعقوب، ایمیل، موسوعة الصّرف والتّحو، الطبعة الأولى، بيروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۸ م.
- ۱۰- تقیه، محمد حسن، روش نوین تجزیه و ترکیب در زبان عربی، قم، دانشگاه قم، ۱۳۸۰ ش.

- ۱۱- حسن، عباس، النحو الوافی، الطبعة الثالثة، دارالمعارف بمصر، بی تا.
- ۱۲- الدّحداح، أنطوان، معجم لغة التّحو العربیّ، الطبعة الثانية، بیروت، مكتبة لبنان، ناشرون، ۱۹۹۶ م.
- ۱۳- روشن، محمد، کلیله و دمنه با انتقادات.... تهران انتشارات اشرفی، چاپ دوّم، ۱۳۷۷ ش.
- ۱۴- سیبویه، عمرو بن عثمان، الكتاب، القاهرة، مكتبة الخانجي، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۵- الشرتونی، رشید، مبادئ العربية، قم، دارالعلم، ۱۳۶۸ ش.
- ۱۶- طبیبیان، محمود، فرهنگ لاروس، تهران امیر کبیر، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۷- قریب، عبدالعظیم، کلیله و دمنه، تهران علمی، ۱۳۲۰ ش.
- ۱۸- معلوف، لويس، المنجد في اللغة والأعلام، تهران، معراج، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۹- معین، محمد، فرهنگ معین، تهران امیر کبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۵ ش.
- ۲۰- مینوی طهرانی، مجتبی، کلیله و دمنه، تهران امیر کبیر، چاپ دهم، ۱۳۷۱ ش.

